

تبرستان
www.tabarestan.info



چهار فصل آفتاب

زندگی روزمره زنان اسکان یافته عشایر ممسنی

سهیلا شهبانی

تبرستان
www.tabarestan.info

چهار فصل آفتاب

تبرستان
www.tabarestan.info



« ۲۸۳ »

تبرستان
www.tabarestan.info

چهار فصل آفتاب

زندگی روزمره زنان عشایر اسکان یافته ممسنی

سهیلا شهشانی

تبرستان
www.tabarestan.info



- چهار فصل آفتاب
- سهیلا شهبهانی
- چاپ اول، ۱۳۶۶
- تیراژ ۳۳۰۰ نسخه
- فیلم و زینگ لیتوگرافی قاسملو
- صحافی پیمان
- طرح روی جلد آقای حلیمی
- انتشارات توس اول خیابان دانشگاه، تهران.

فهرست مندرجات

۱۱	پیشگفتار، چرانشده ای درمورد زندگی روزمره زنان؟
۲۳	روش تحقیق
۲۳	تحقیق در کشورم
۲۴	پژوهش میدانی و مصاحبه
۲۹	سوءظن و وحشت
۳۵	محل تحقیق
۳۶	روستای او یون
۳۷	آیا او یون يك ده متوسط ایرانی است؟
۳۸	عشایر کوچ رو ممسنی
۴۲	نکاتی درمورد جو قبل از انقلاب
۴۴	استفاده از رسوم گفتاری
۴۶	آوانویسی
۴۷	پاورقی

فصل اول :

۵۱	قلمرو فکری، سرآغاز
۵۳	آیا الگوی فاعل / مفعول قابل استفاده است؟
۵۵	قوائد رفتاری و تعریف کننده زنان و مردان
۵۵	خنیدیدن — شوخی کردن — لبخندزدن
۵۸	غیرت و ناموس
۵۹	جدال و احترام زنان و «غیرت» مردان
۶۲	از ابتدای تولد، دختران و پسران متفاوتند.
۶۷	رفتار با دختر و پسر
۶۸	رفتار مادر و پدر

۷۱	ترجیح پسران بر دختران
۷۳	خلاصه و نتیجه گیری
۷۷	ضمیمهٔ فصل اول، مذهب
۸۳	شناخت و عملکرد مذهبی
۸۸	پاورقی

فصل دوم:

۹۵	قلمرو اجتماعی
۹۶	غریب
۹۸	همسایگان
۹۹	کودک در شبکه ای از روابط انسانی به دنیا می آید
۱۰۱	در انتظار ازدواج
۱۰۵	رفتار دختران و پسران در مورد ازدواج
۱۰۹	مراسم يك عروسی
۱۱۰	شغل پسر بسیار مهم است
۱۱۷	اوج مراسم يك عروسی
۱۲۳	حضور کودکان
۱۲۵	جدال
۱۲۹	عزاداری
۱۳۶	عیدنوروز
۱۳۹	پدر بومی یا مادر بومی
۱۴۲	خلاصه و نتیجه گیری
۱۴۴	پاورقی

فصل سوم:

۱۴۷	قلمرو سیاسی
۱۴۸	بحث کوتاهی در مورد طبقه، رده و ستم
۱۵۱	فعالیت سیاسی در چارچوب خانوار
۱۵۱	خارج از خانوار، طبیعت حکمفرماست
۱۵۱	میهمان نوازی
۱۵۶	مدیریت بی بی ها
۱۵۹	ازدواجهای سیاسی

۱۶۰	تعدد زوجات و تعادل سیاسی
۱۶۴	چند تصویر
۱۶۹	پاورقی

فصل چهارم:

۱۷۳	قلمرو اقتصادی
۱۷۵	کار و معنی آن
۱۷۸	تولید اقتصادی
۱۷۸	غارت و جنگ
۱۸۱	شکار و جمع آوری گیاهان
۱۸۲	کشاورزی
۱۸۲	دامداری و تهیه لبنیات
۱۸۵	ریسندگی، بافندگی و دباغی
۱۸۶	مبادله کالا
۱۹۳	تهیه دیدن
۱۹۹	مداوا
۲۰۰	پاورقی

فصل پنجم

۲۰۳	نوسازی یا توسعه
۲۰۴	ملاحظات سیاسی
۲۱۷	ملاحظات اجتماعی
۲۲۰	ملاحظات ایدئولوژیک
۲۲۸	نتیجه گیری: تصویر زندگی روزمره زنان ممسنی
۲۳۰	پاورقی

پیوستها

۲۳۳	پیوست یک: تاریخچه ای در مورد مردم ممسنی
۲۳۷	مقدمه

قسمت اول

۲۳۸	الف: نقوش برجسته عهد ایلام (کورنگون)
۲۳۸	ب: راه شوش به استخر
۲۴۰	ج: اثر سفید

- ۲۴۰ د: دستان الوار
 ۲۴۲ ه: لریا کرد
 ۲۴۲ و: شاپور و بهرام

قسمت دوم

- ۲۴۴ الف: راه شیراز — بغداد
 ۲۴۵ ب: نوبندگان و بوان
 ۲۴۷ ج: لر بزرگ و لر کوچک و شولستان
 ۲۴۷ د: ویرانی و آبادانی نوبندگان
 ۲۴۸ ه: مماسنی یا ممسنی
 ۲۵۰ و: تأثیری از مغولها بر ناحیه
 ۲۵۰ ز: شولهای سرگردان
 ۲۵۱ ح: استقرار ممسنی
 ۲۵۲ ط: مردمانی جنگجو

قسمت سوم

- ۲۵۴ الف: ولی خان بزرگ
 ۲۵۷ ب: خانعلی خان رستم
 ۲۵۸ ج: ممسنی در سفرنامه گمرودی: برداشتها و پیشنهادهای وی
 ۲۶۱ د: ممسنی در سفرنامه لرد گوزن
 ۲۶۳ ه: خانواده خان بکش قبل از ولی خان
 ۲۶۷ و: شریف خان
 ۲۶۸ ز: حاج منتجار بوشهری (حاج معین تجار بوشهری)
 ۲۶۹ ح: بابا سالاریا باور سالار، تیره ای از بکش
 ۲۷۵ ط: او یون دهی از باور سالار
 ۲۷۶ ی: بادرخان
 ۲۷۶ ل: دولت مرکزی و ممسنی
 ۲۷۸ ل: برخی از ازدواجهای سیاسی
 ۲۷۹ م: از شهر یور بیست تا مرداد ۳۲
 ۲۸۳ پیوست دوم: طب سنتی گیاهی
 ۲۸۵ فهرست گیاهان طبّی
 ۲۹۰ استفاده روزانه از بعضی از گیاهان طبّی

۲۹۱

۲۹۵

۲۹۶

۳۰۱

۳۰۳

چند نسخه

طرز تهیه مشک

پاورقی

منابع و مأخذ فارسی

منابع و مأخذ خارجی

تبرستان
www.tabarestan.info

سپاس

چند دوست و استاد محترم مرا یاری کردند تا این کتاب به چاپ رسید. استاد عبدالحسین زرین کوب و مهرداد بهار و خانم سیمین دانشور مرا به چاپ آن تشویق نمودند. مهدخت معین صبر بسیار داشت و این نوشته را تصحیح نمود. مهدخت کشکولی مرا در بسیاری از کارها یاری کرد. بیش از همه از مردم ممسنی متشکرم، چه آنها که نامشان می آید (هر چند تمام نامها را تغییر داده ام) و چه آنها که به صورتی صحبتشان یا کردارشان برایم آموزنده بود. اما قادر به تشکر از آفتاب نیستم چون بدون وجودش هیچ نمی دیدم.

پیشگفتار

چرا نوشته‌ای در مورد زندگی روزمره زنان؟

در سال ۱۳۵۰ برای تحقیق به روستایی از ملایر رفتم. در حین کار دریافتم دائم در حال همصحبتی با زنان هستم. سؤالاتی نیز داشتم که برای چند مرد خانواده مطرح کردم. آنها جوابهای خود را آنچنان می‌دادند که انگار من مخاطب نبودم. اولین برخورد در سال ۱۳۵۵ با مردم ممسنی در بوان بود. شب بود که آنجا رسیدم. چند خانواده، زن و مرد و بچه دور هم نشسته بودند. با آمدن من موجی از مردها جای دیگری رفتند. سبب این رفتار— که ابتدا برایم گیج‌کننده بود— احترام به ورود من بود. در طی ده روزی که برای برآورد کردن امکانات تحقیق به ناحیه ممسنی رفته بودم. دریافتم بعضی از زنان از قدرتی برخوردارند که تا حال به ندرت با آن مواجه شده بودم. برداشتهایم بسیار سؤال برانگیز بود. در ضمن نوشته‌های متفاوت در مورد زنان شهری یا روستائی یا عشایری ایران در جستجوی مطالبی بودم تا بتواند به سؤالاتم پاسخ گوید. حال برای روشن نمودن کمبودهایی که مرا بر آن داشت تا در مورد موضوع زن تحقیقاتم را در ناحیه ممسنی دنبال کنم، از چند کتاب در مورد زن تحلیلی می‌نمایم.

در جامعه ایران که دو فضای متفاوت برای زنان و مردان موجود است گذر از مرز این دو فضا و تحقیق در مورد دیگری بسیار دشوار است. از آن رو که پژوهشگران و نویسندگان خود پرورانده جامعه شهری می‌باشند، و خصوصیات و محل زندگی زن و مرد شکل خاصی برای آنها دارد، بسیار مشکل است که مرد بتواند از محدوده‌های نظری خود گذر کند و از نزدیک شریک زندگی زنان شود. توجه داشته باشید که اینجا سخن از دو موضوع است: اول از محدودیتهائی که جامعه مورد تحقیق برای محقق قائل است و دوم آن محدودیتهائی که افکار محقق با آن شکل گرفته است. محدودیت را می‌توان به عنوان آنچه مشخص کننده است، تعریف نمود. آن فاصله‌ای

که وجود دارد و برای کار علمی کمبود اساسی است.

حال اگر به فهرست منابع مربوط به زن در زبان فارسی^۱ که به هیچ وجه فهرست کاملی در مورد موضوع زن نیست، نگاه کنیم، می بینیم از کل ۶۸ کتاب یا جزوه بررسی شده، ۴۴ عدد آنرا مردان تألیف نموده اند. ۱۶ عدد آن را زنان و ۸ عدد آن بوسیله یک گروه جمع آوری شده. این نشان دهنده آن است که اغلب تألیفات از دیدگاه مرد نوشته شده است و دنیای زنان را آنچنان که بوسیله خود آنها درک می شود، روی کاغذ نیاورده اند.

البته نباید تصور نمود که به محض اینکه زنی قلم زد لزوماً از دیدگاه زن می نویسد، چه فرهنگ مکتوبی که بر آن مبتلای مرد منحصر بوده است، مورد استفاده زن است و چه بسا او نیز به زنان از دیدگاه مرد بنگرد. در داستانهای بسیار متنوع و شیرین سید محمد علی جمال زاده چهره هائی از زن ایرانی ترسیم شده است. بسیاری از این چهره ها را ما خوب می شناسیم، چه مادر از خود گذشته و فداکار و درمانده ای چون فاطمه سلطان^۲ باشد، چه زن فقیر و خسته و بددهن شاطر آقا^۳ جمال زاده مقداری از وقت خود را صرف تصورات غریبه ها از زنان ایرانی می کند چون در «بیلہ دیگ و بیلہ چغندر»^۴ او گاه در مقایسه ازدواجی که بر اساس علم روانشناسی پایه ریزی شده است، چون ازدواج حمزه و زینت^۵ و ازدواجی سنتی که بر اساس تجربه بزرگترها پایه ریزی شده است، چون مرتضی و آمنه، دومی را ترجیح می دهد.

در خواندن داستانهای جمال زاده شاید شیفتگی او از فرهنگ ایران ما را مجذوب خود کند، و تصویرهای کوتاهی که او از زن ارائه می دهد کاملاً حقیقی و قابل بررسی باشد. اما در نوشته خود او در مورد داستانهایش^۶ او حالتی عاشقانه و یا پدرانه به خود می گیرد. این خود نشانه آنست که نویسنده، به هیچ وجه از دیدگاه زن نمی نویسد، بلکه با یک نوع تبعیض جنسی به زن می نگرد، یعنی زن یا معشوق و یا همسر یک مرد است و یا دختر اوست. در هر صورت مبدا اصلی را مرد قرار می دهد. این نوع طرز تفکر جنسیت را بر انسانیت ارجعیت داده ابتدا جنس فرد را در نظر می گیرد و سپس به انسانیتش می پردازد. این تحلیل یا ترسیم و یا تحریر دارای تبعیض جنسی است.

نویسنده خاطرات تاج السلطنه^۷ از درون دربار ناصرالدین شاه قلم می زند و

مطالبش از جهات مختلف بسیار پربار است. از طریق او می‌آموزیم يك شاهزاده قاجار چگونه پرورش یافته و در چه محدوده‌ای رشد کرده است. روابطش را با زنان دیگر می‌بینیم و اوج فساد درباری را در بازی «چراغ خاموش کنی» (ص ۵۳) نظاره می‌کنیم، که چگونه احساسات زنان بازیچه شاه است. از طرف دیگر تاج السلطنه نشان می‌دهد، شاه چه شخصیت بدبختی است و چگونه او نیز بازیچه دختر جوانی است که عاشقش شده است (ص ۴۵-۴۶). بسیار جالب است که هرگاه از ظلمی که به او شده سخن می‌گوید، نویسنده فوراً در مورد مسائلی که مرد نیز با آن روبروست، چند کلمه‌ای می‌گوید (مثلاً ص ۳۲).

مطلب قابل توجه دیگر این است که تاج السلطنه نیز تب زمانه خود را داشته و علّ تمام مسائل ایران را، منجمله مسائل زنان را، در تقلید از غرب می‌داند (ص ۲۸ و ۱۰۱). او در استدلال خود پافراتر نهاده، اصلاً تمام مسائل مملکت را به خاطر حجاب زنان می‌داند: «خرابی مملکت و بداخلاقی و بی‌عصمتی و عدم پیشرفت تمام کارها، حجاب زن است» (ص ۱۰۱). اگرچه چند جمله بعد، خود می‌گوید در مسافرت بین تهران و تبریز «زن و مرد را با یکدیگر بدون حجاب مشغول کار می‌دیدم. در تمام يك ده، يك نفر يا يك بيكار دیده نمی‌شد...» (همان صفحه) بنابراین لحن نوشته تاج السلطنه به عنوان نمونه‌ای از زمانش و محتوی نوشته‌اش در مورد شرح اوضاع حرم به صورت داده‌های خام قابل استفاده است.

داستانهای کوتاه جمال میرصادقی تصاویری بسیار کوتاه هستند، از زندگی روزمره مردم طبقه متوسط (اغلب کارمند دولت) در دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰. از این داستانها می‌توان شخصیت‌های زنان را استخراج نمود، و تجزیه و تحلیل کرد، اما بهتر آن است که به داستان طولانی درازنای شب^۸ رجوع کنیم و به دو تصویری که نویسنده از زن ارائه می‌دهد، توجه کنیم. یکی زن سنتی بازاری است که نویسنده او را آن‌چنان شرح می‌دهد که به هیچوجه موقعیتش قابل دفاع نیست. او در خانه زحمت می‌کشد و اگر شوهرش مرحمتی کند او را با خود به قم می‌برد. او قادر به درك موقعیت فرزند درس خوانده خود نیست و کلاً به صورت عقب مانده، بدبخت و بدون آینده ترسیم شده است.

تصویر دوم از زن اشرافی شهری است، که درس خوانده و هوسران است. او زیباست و قدرت فراوان دارد. پسر زن بازاری را زیر سلطه خود می‌گیرد نه به زور،

بلکه با کلام و عشوه گری، پسر در برابر او خود را پست و حقیر می بیند و بارها و بارها هرچه تقلا می کند حتی نمی تواند عقایدش را در برابر او ابراز دارد. این داستان یکی از تضادهای دوره شاه را (علم جدید در برابر سنت ایرانی) به خوبی نشان می دهد و در حقیقت هر دو تصویرش از زن محکوم است. همچنان که دکتر شریعتی در فاطمه فاطمه است همین دو نوع زن را دو نمونه غیر قابل قبول برای زنان پویای ایرانی دانسته است. بنابراین فقط با دیدی انتقادی می توان از نوشته های میرصادقی در مورد زن استفاده نمود.

شاید سووشون سیمین دانشور طولانی ترین و حقیقی ترین تصویری باشد که از زن قشر بالای طبقه متوسط ایران ترسیم شده است. هر چند زنان قشقای در این داستان قسمتهائی را به خود اختصاص می دهند، اما به هیچ وجه تصویر کاملی از زن عشایری نداریم، بلکه دو خواهر را که در شهر زندگی می کنند و هر دو بدبخت شده اند، می بینیم. یکی با اعمال مثبت زندگی کوچکش را ادامه می دهد و دیگری با اعمال منفی. اما فرد مهم این داستان زری خانم است، دختری است شیرازی که با خان عشایری ازدواج نموده است. او در مدرسه انگلیسیها تحصیل کرده و شرحی که از او در این مورد آمده است مهمترین قسمت داستان برای تحلیل کنونی است. خان برای پسرش این چنین زری خانم را تبرئه می کند: «مادرت تقصیری ندارد. ترتیب کار در این شهر جوری است که بهترین مدرسه، مدرسه انگلیسیها باشد و بهترین مریضخانه، مریضخانه مرسلین و وقتی هم می خواهد گلدوزی یاد بگیرد با چرخ خیاطی سینگر است که دلال فروشش زینگر است [در داستان فرد فعالی است] مربیها و معلمهایی که مادرت دیده سعی کرده اند همیشه از واقعیت موجود دور نگهش دارند، در عوض مقداری ادب و آداب و تصدیق و تبسم و ناز و عشوه و گلدوزی یادش بدهند. هی از آرامش حرف می زند...» (ص ۱۲۸) زری خانم دائم سعی می کند بفهمد خودش چرا شجاع نیست و بالاخره می بیند با زندگی که او دارد و دلبستگی هایش جایی برای شجاعت نیست «می دانست نه جرأتش را دارد و نه طاقتش را. اگر این همه وابسته بچه ها و شوهرش نبود، یاز حرفی...» (ص ۱۹۳) در برابر خود در این داستان زن زیبایی داریم با خصوصیات زیر: عاشق و مطیع شوهر، زیبا و بی کس و کار، مذهبی (شبهای جمعه خیرات می برد) و ترسو، که با قدرت همکاری می کند و فقط آخر داستان پس از مرگ شوهر است که از خود شجاعت نشان می دهد. او با یک

جمعیت زنان نیز فعالیت دارد. فرق زری خانم و چند زن دیگر داستان و زنان دیگری که سیمین دانشور در داستانهای کوتاهش شرح داده، این است که زنان دیگر با یکدیگر در جدال اند، ولی زری خانم با خود و تربیت «مدرسه انگلیسی» اش در تضاد است.

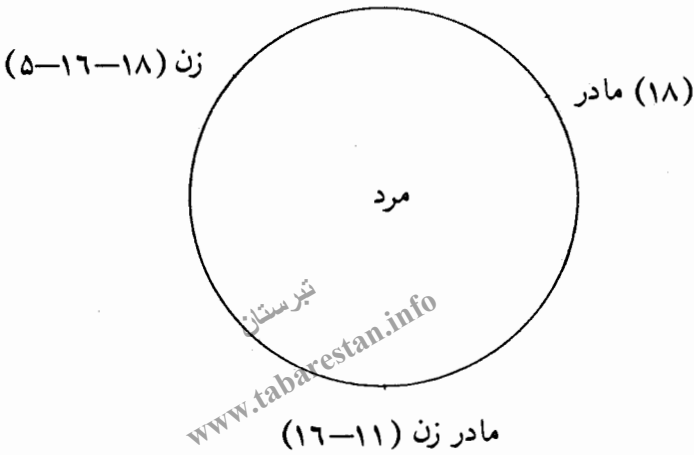
داستانهای کوتاه که در دو کتاب شهری چون بهشت* و به کی سلام کنم؟ آمده به نظر من تصویرهای پخته تری از زنان و روابط آنهاست. در اغلب این داستانها رابطه يك زن با يك زن یا گاهی با يك مرد به صورت تضاد اساسی مطرح شده است. (رجوع شود به نمودارهای دو صفحه آینده) روابط منفی که زن در آن قرار دارد به مراتب بیشتر از روابط مثبتی است که او داراست (۳۱ رابطه منفی و ۱۶ رابطه مثبت) و باز به مراتب بیشتر از روابطی است که مرد با افراد خانواده و نزدیکان دارد. این مطالب را می توان در تصاویر زیر به طور خلاصه مشاهده نمود.

www.tbarestan.info

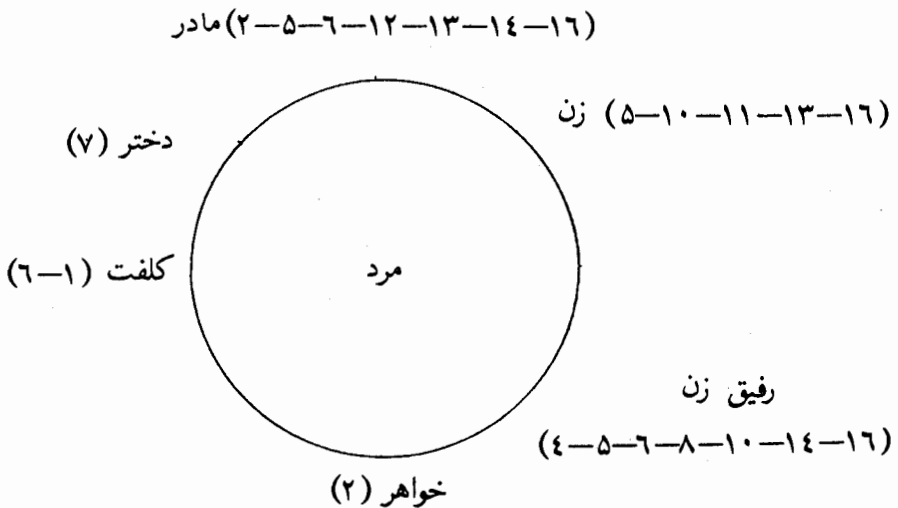
* به جای آوردن اسم هر داستان برای مطرح کردن نوع تضاد به هر کدام شماره ای داده ام:

۱. شهری چون بهشت ۲. بی بی شهربانو ۳. زایمان ۴. مدل ۵. يك زن با مردها ۶. بازار وکیل ۷. مردی که برنگشت ۸. صورتخانه ۹. تپله شکسته ۱۰. تصادف ۱۱. به کی سلام کنم؟ ۱۲. چشم خفته ۱۳. مار و مرد ۱۴. انیس ۱۵. درد همه جا هست ۱۶. يك سرويك بالین ۱۷. کیدالخائین ۱۸. سرگذشت کوچه

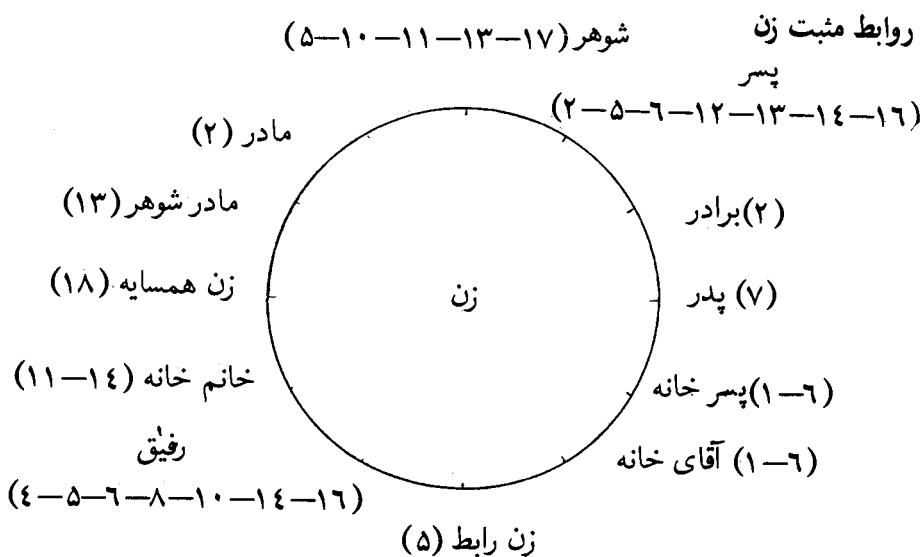
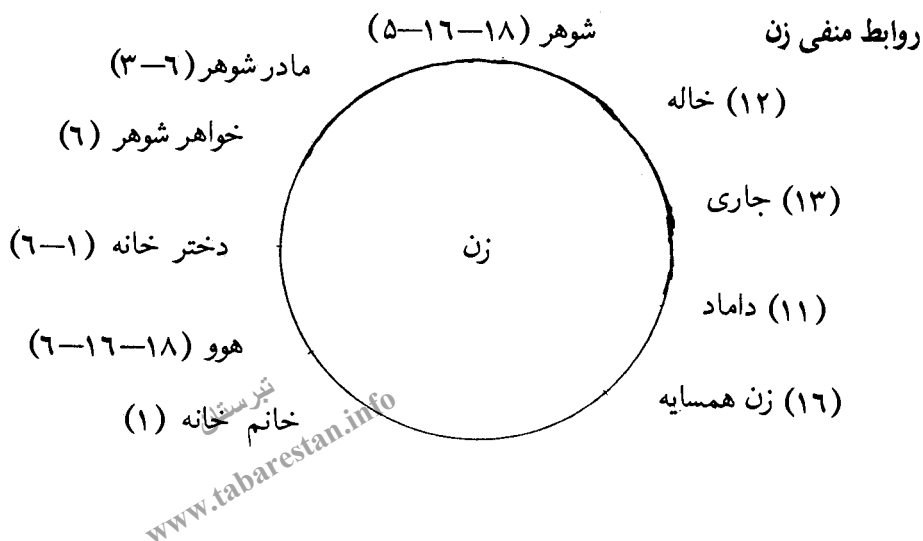
روابط منفی مرد



روابط مثبت مرد



روابط مثبت و منفی زن و مرد در داستانهای سیمین دانشور



داستانهای سیمین دانشور گویای مطالب بسیار زیاد و حساسی است. با قلمی بسیار ساده و شیوا زندگی زنان و خانواده‌های طبقات مختلف را در دهه ۱۳۵۰ شرح می‌دهد. این زندگیا مسائل بغرنجی را مطرح می‌کنند و تیزبینی و ظرافت عمیق می‌خواهد که آنها را لمس کند و خواننده را با کنجکاوی همراه مادر کوری به زیارت بفرستد، یا با کلفت لوندی به بازار وکیل راهی کند، و یا در یکی از کوچه‌های جنوب شهر تهران سخت به زمین بکوبد. در هر يك از این داستانها ابعاد متفاوت روابط زنان و مردان تشریح شده است. آنچه در اینجا برای من مطرح است، این است: چگونه است که زن به این اندازه در روابط منفی با زنان دیگر قرار می‌گیرد؟ چگونه است که خود زنان پسران و شوهران خود را بر خود مسلط می‌کنند؟ این‌ها مطالبی است که جای تحقیق بسیار دارد. داستانها آن را مطرح می‌کنند اما سعی در ریشه‌یابی آنها نمی‌کنند. سؤال دیگری که در مورد این داستانها و کتاب سووشون دارم این است: آیا نویسنده منطق اخلاقی جامعه را در درون تصاویر خود قرار نداده است؟ این داستانها نشانه بسیار دقیقی است از طرز فکر جامعه کنونی در مورد زن: زن «سنتی» با تمام بدبختیها ترسیم شده، در حالی که حالات او ریشه‌یابی نشده و قضاوت‌ها در مورد «خوب» یا «بد» با دیدی «سنتی» داده شده و بنابراین زن دوره جدید در تضاد با خود ترسیم شده است. این چنین است که زری خانم را می‌بینیم، و این چنین است که زنانی که شاغل هستند چون اکرم در «زایمان» یا خانم باستان‌شناس در «تيله شکسته» یکی در مورد عشق و شوی فکر نمی‌تواند بکند، و دیگری که بی‌فرزند است و حتی نمی‌تواند پسرکی را به فرزند قبول نماید. هر دو خصوصیات مهم زن بودن را نفی می‌کنند. اما آیا لازم است زنی که در جامعه فعال است دیگر زن نباشد؟ آیا زن ایرانی در بن‌بست است؟ چنین حالتی را داستانها منعکس می‌کنند.

کلیدر بسیار زیباست، کلیدر بسیار غنی است و ملموسیت خاصی دارد. نویسنده آن‌چنان در ژرفنای افکار تك تك شخصیت‌های داستان خود فرو می‌رود که خواننده به سختی به خود اجازه می‌دهد، در مورد گفته‌ای شك کند. به راحتی خواننده می‌تواند تصویری که دولت‌آبادی از زن با تکیه به اینکه این حقیقت وجودی اوست قبول کند، و به خود شك راه ندهد که ببیند ۱- این يك مرد است که تصوراتش را می‌نویسد ۲- او سعی بر نشان دادن رابطه فرهنگ با خصوصياتی که او می‌گوید،

زنانه است نمی کند، اما این کل فرهنگ جامعه است که به زن چنین خصوصیتی را می دهد و آیا اگر مرد نیز در شرایط مشابهی قرار می گرفت او نیز همینطور نبود؟ مثلاً او می گوید «...این را به یقین می توان گفت که زن و زن یکدیگر را از درون پس می زنند، گرچه در برونه خواهر گفته هم باشند. چیزی در ایشان هست که ترسو و حسود است...» (ص ۳۹) یا «...ذهن زن در پاره ای زمینه ها انعطاف نیش مار را دارد. به هر سوی می خمد، می لغزد، نقب می زند...» (ص ۲۶۲) یا «...خون زن ما چنین پرورده شده است، که به مرد پناه برد...» (ص ۸۳) و غیره و غیره...

در کنار این کلی گوییها او تصویرهای بسیار زنده ای از زنان کرد خراسان ترسیم می کند و آنها را در کارهای روزانه در فصول مختلف نشان می دهد. به نظر من آنچه در کلیدر آمده است و برای درک موقعیت زن در جامعه بیشتر نمایان گر است، مطالبی نیست که او مستقیماً در مورد زن می گوید، بلکه آن شرایط و روابطی است که مسائل ناموسی را مطرح می کند، چون موقعیت «شیرو» و «صوقی». شیرو هنگام فرار برای پیوستن به معشوق خود، هرچند «رنگ خون خود بر خنجر برادر می بیند» اما از طرف دیگر «شیرو نمی خواهد چیزی از برادر کم بیاورد. خون تو در من هم هست.» (ص ۱۱۳) دیری نمی پاید که شیرو متوجه شرایط زندگی دشواری می شود که به خاطر عملش در آن قرار گرفته و ضعف ننگ آوری که پسر کدخدا بر او هموار می سازد و به او می گوید «قدر من قابل همچو برادرهایی را ندارد. من مایه ننگشان هستم. من را چه به آنها؟ سرم به گور برود.» (ص ۴۸۴)

در مثال صوقی خیلی روشن تر اثرات منفی عشق دختر در یک خانواده را می بینیم قتل دو مرد و دیوانگی یک معشوق. سخن کوتاه کنم، آنچه در کلیدر قابل ستایش است این است که می توان دید چگونه اتفاقات ناموسی روی زندگی تک تک افراد اثر دارد و چرا و چگونه احساسات بشری در قالب قوانین یک جامعه، اینجا با تمام خصوصیات عشایری خود، گنجانیده می شود.

نویسنده ای که جزوه اش به خاطر عنوان آن به کتاب حاضر ربط دارد سکندر امان اللهی است. او به کتاب ۸۵ صفحه ای خود نام بسیار جامع منزلت زن در اجتماع عشایری فارس را می دهد. این کتاب از دیدگاه بعضی از روشنفکران دهه ۱۳۵۰ نوشته شده است که گرایش به فرهنگ شهری آن زمان را مثبت دانسته، به دادگاههای خانواده، سازمان زنان و غیره اعتقاد داشتند. داده های ایشان اغلب بوسیله

مصاحبه کنندگان که معلمان عشایری بودند، جمع آوری شده و این کاملاً قابل سؤال است که این افراد با نظرات خاص این گروه آیا در جواب به سؤالهای بی طرف بوده اند یا خیر. در بسیاری از موارد معلوم نیست مطالب درج شده چه ربطی به موضوع دارد، چون آماری که در صفحه ۶۷ داده شده است. مثلاً آگاهی زنان به سازمان زنان چه ربطی به منزلت زن در جامعه عشایری دارد؟ کلیات دیگری از جامعه نقل می کنند که هم برای زن صدق می کند و هم برای مرد. و باز کلیاتی در مورد زنان عشایر می گویند که هم برای زنان روستائی و هم شهری صادق است. کلی گویی های این جزوه و سطحی بودن آن را می توان در چند جمله از همین نوشته ذکر کرد. راجع به توقعات زن، نویسنده می گوید:

۱. شوهر خوب و مهربان یا بطور خلاصه ازدواج با مرد دلخواه. زن عشایری توقع دارد، شوهرش زحمتکش باشد و زندگی را تأمین کند، مرد هرزه ای نباشد و حداکثر محبت را نسبت به زنش ابراز نماید.
۲. به اندازه کافی ثروت داشته باشد که دستش نزد دیگران دراز نباشد و بتواند لباس و وسایل مورد دلخواهش را بخرد.

حداکثر می توان این جزوه را به صورت مرحله اول يك تحقیق که در آن سؤالهایی مطرح شده اند، پذیرفت. توجه داشته باشید که این نوشته، از موضوع اصلی فاصله بسیار دارد. یعنی پژوهشگر اصلی مرد بوده و پرسشگران زیادی نیز در بین بودند. گذشته از این، باید سؤال شود، آیا این روش تحقیق برای موضوع مناسب است، یا خیر؟ آیا زنان عشایر راغب به همکاری در جواب گوئی به سئوالات یک عده معلم (زن و مرد) بوده اند یا خیر؟ آنچه که در سؤال و جواب گفته می شود، چه مقدار حاوی حقیقت است؟ و چه مقدار حاوی گفته های مجاز در شرایط اجتماعی است؟ البته فرق فاحشی وجود دارد بین آنچه جریان دارد و آنچه گفتش در شرایط سؤال و جواب امکان پذیر است.

یکی از بهترین کتابهای فارسی در مورد زن تألیف شیرین بیانی است، به نام زن در ایران عصر مغول. در این کتاب تا آنجا که اسناد و امکانات مدارک تاریخی یاری می کرده، در مورد زنان سلاطین و یا خاتون های مهم و زندگی آنها بحث شده است. فقط چند صفحه ای در مورد زنان «طبقه متوسط» و «بندگان» نوشته شده است. این کمبود، نتیجه نحوه خاص تاریخ نویسی است، که استاد باستانی پاریزی در «گذری

با زن از گذارتاریخ» به آن اشاره کرده، می گوید تاریخ در مورد زنان استثنایی سخن گفته است:

«... تاریخ قدیم ما هیچوقت به عامه مردم نپرداخته و همیشه موارد استثنائی و نادر را ضبط کرده است. حال آنکه ما می دانیم که آنچه در تاریخ یاد شده نه نمونه اعلی است و نه شامل همه زنان می شود، و نه جامعه گذشته ما مرکب از این گونه زنان بوده است. این در واقع از نقائص بزرگ تاریخ ماست.»^{۱۲}

جای آنست که چند کلمه ای در مورد تاریخ مذکر^{۱۳} و فقط بخش دوم آن بیاوریم: هرچند در «مذکر» بودن تاریخ مکتوب ایران با دکتر براهنی هم عقیده می باشم و چنانچه شیرین بیانی در مورد نوشته های دوره مورد بحث نوشته است، تاریخ نویسان در مورد زنان «با بی میلی و خشکی و خست فوق العاده.. و سرعت و اجمال»^{۱۴} سخن رانده اند، اما به هیچ وجه با براهنی موافق نیستم که «فرهنگ بومی ما، زن ایرانی را، بی ریشه بار می آورد».

زن شهری و بخصوص زن شهری چند دهه اخیر «بی ریشه» بار آمد و به هرچه سنت شهری و روستایی و ایلی بود به حقارت نگر است و زن غربی را سرلوحه خود قرار داد، اما فرهنگ بومی ما بهیچ وجه مسئول این مسئله نبود. هرچند ممکن است، چند يك از خصوصیات بومی چون میهمان نوازی مورد سوء استفاده قرار گرفته باشد، تا برنامه استعمار فرهنگی در مورد زن پیاده شود، اما این فرق فاحشی دارد، با يك فرهنگی که خود نیمی از جمعیتش را بی ریشه بار آورد.

به نظر من تغییرات و دگرگونیهای زیادی که جامعه شهری را دربرگرفت باعث سردرگمی شدیدی برای هویت زن شد. در زمان مشروطیت و بعد از آن در زمان رضاشاه زن ایرانی با زن غربی مقایسه شد و هویت او در کفه سبک ترازو قرار گرفت. این باعث شد بدون تحلیل و بررسی و طی کردن سیر تکاملی مثبت فرهنگ بومی و سنتها به باد تمسخر گرفته شوند. زنان انقلابی کمونیست، زن ایرانی را با مدل زن در جامعه سوسیالیستی مقایسه کردند و دوباره به صورتی دیگر زن ایرانی را با تمام سنت و هویتش به باد انتقاد گرفتند. هدف من آن نیست که این مدلها را بررسی کنم و مخالف آنم که قالبی بریزم و واقعیات را به آن وفق دهیم. آشنایی با تئوریهای متفاوت باید برای رهایی از ذهنیات نادرست باشد. بهترین تئوری آن است که به

انسان جرأت دهد به واقعیت‌ها بنگرد. بهترین تئوری آن است که انسان را آزاد از ذهنیات خود کند و او را آماده درک زندگی ای که در برابر اوست نماید.

شرح زندگی مردم عادی، و نه فقط استثنایهای جامعه، و آنهایی که در کتابهای تاریخ جایشان خالی است، کاری است که رشتهٔ انسانشناسی بعهده گرفته است. اگر قدرتمندان در این رشته مورد مطالعه قرار می‌گیرند، بخاطر رابطه‌ایست که با مردم عادی دارند و بخاطر کل جامعه ای است که نویسنده می‌خواهد شرح دهد. بدین ترتیب چنانچه دکتر نادرا افشارنادری در مقدمهٔ مونوگرافی ایل بهمنی می‌گوید:

«هدف ما شناخت کامل نظام اجتماعی و اقتصادی زندگی ایلی و درک مسائل عمده عشایر بود... می‌خواستیم اولین ورق را در دفتری ورق «مردم‌شناسی در خدمت مردم» در کشور خودمان بگذاریم.»^{۱۰}

اگر مطالب کتاب حاضر بیشتر در مورد زنان است، انگیزه‌اش این نیست که زنان و مردان را از یکدیگر جدا کنیم، بلکه به آن خاطر است که در نوشته‌ها جای آنان به دلایلی که در بالا آوردیم، خالی مانده است. چنانچه از نظر خواهد گذشت پس از شرح کلیات، با توجه بیشتر زندگی زنان را شرح داده‌ام. چون «زن» موضوعی چون «کشاوزری»، «قنات»، یا «صنایع دستی» نیست که بتوان آنرا از «مرد» و کل فرهنگ جامعه جدا نمود. از ستم و ظلم مضاعفی که به زن شده است، صحبت زیاد می‌شود. فقط در رابطه با ظلم به مرد است که می‌توانیم این «بیشتر» را شرح دهیم. در مورد تغییرات نوسازی و اثرات آن روی زن بسیار واضح خواهد بود که این «بیشتر» چیست و به چه خاطر تحقیق در مورد زن جای زیاد دارد.

روش تحقیق

تحقیق در کشورم: این کتاب، مجموعه علمی خشکی نیست چه عشق به سرزمینم منشأ اصلی این تحقیق بوده است و سعی بر پنهان داشتن آن نیز نمی‌کنم. اما منظور این نیست که هر امر با احساسات آمیخته شده است، بلکه این تحقیق چون نوشته‌های معمول درباره بومیان کشورهای مختلف که بوسیله اروپائیان و امریکائیها انجام شده است، نشان‌دهنده برتری محقق نیست. امید بر آن است که نشان دهم حقایق علمی با مسئولیت شخصی منافاتی ندارد.

من اهل ناحیه تحقیق نبودم، «شهری» ای بودم که برای مدت زمان معینی به يك ده می‌رفتم. چنانچه در بخش آینده روشن خواهد شد کار من و آنچه را که من جستجو می‌کردم، برای مردم يك مسئله بود. سدهایی را که کمبود آگاهی از زندگی روزمره به وجود آورده بود، دوستی از بین برداشت. اما اگر عامیانه سخن بگویم من خون و نانم از آن زمین نبود و برای همیشه با آن سرزمین بیگانه بودم. برای روشن کردن مطلب دو مثال می‌آورم:

برای احترام به آداب و سنن مردم، راجع به حفظ اصول عفت در پوشش، بنابر اصول آنها لباس می‌پوشیدم اما به مدل آنها لباس نمی‌پوشیدم. کوشش هم نکردم و آنها مرا تایید کردند. مثال دیگر، در اوج گفتگوها و خنده‌هایمان وقتی که نزدیک بود، احساس راحتی کامل کنم يك نفر گفت «انشاءالله که از حرفهای من بدت نیاد. شوخی می‌کنم که فکر کنی خونه خودتی، غریب نیستی» والبته این گونه واقعاً نمی‌دانستم و احترام به آنچه که می‌دانستم برقرار کنم تا بتوانم سؤالهایم را مطرح کنم و اهانتی به رسوم و باورهای آنان نکنم.

ایرانی بودن و تحقیق در يك ناحیه ایران کردن يك خطر داشت و آن این بود که مردم انتظار داشتند من رسوم و رفتارهای آنها را بدانم. البته بعضی‌ها را می‌دانستم

و بعضی دیگر را می توانستم حدس بزنم، اما می خواستم موازنه ای بین آنچه که می دانستم برقرار کنم تا بتوانم سؤالهایم را مطرح کنم و اهانتی به رسوم و باورهای آنان نکنم.

بغیر از این مسئله اخلاقی، ایرانی بودن نه تنها سدی نبود، بلکه کمک فراوانی برای درک حقایق و پیشبرد تحقیق بود. فرهنگ ما آنچنان دارای رفتارهای ظریف و حتی ضدونقیض است که درك آن برای يك خارجی که برای مدت زمان کوتاهی به این کشور می آید، غیرممکن است. میهمان نوازی و خوش رفتاری از خصوصیات نخستین رفتاری با يك بیگانه است. اما دوران سکوتی در دنبال این خوش رفتاریها پدیدار می شود که برای محقق می تواند عجیب و غیرقابل درك باشد و او نداند چگونه این مرز سکوت مؤدبانه را بشکند و سؤالهای اساسی را طرح کند.

بدین دلیل است که اغلب مطالب نوشته شده بوسیله خارجی ها راجع به ایران به نظر محققان ایرانی بی محتوی و ذهنی می آید، بجز چند استثنا که طی این تحقیق معرفی خواهند شد.

پژوهش میدانی و مصاحبه: در تابستان ۱۳۵۵ بمدت ۱۰ روز برای ارزیابی امکان تحقیق به ناحیه ممسنی رفتم. در بهار ۱۳۵۶ به ناحیه بازگشتم که مدت یکسال را آنجا بگذرانم. سؤالهای دقیق و کلی در دست داشتم و پرسشنامه هایی هم همراه بود، اما می دانستم که اینها تنها سرخ هایی خواهند بود، که شاید بدین صورت هیچگاه مورد استفاده قرار نگیرند.

پژوهش میدانی مشخص کننده مسائل مهم و معتبر بود، پژوهش میدانی می توانست به من نشان دهد، چه مسایلی را می شد مطرح کرد و چگونه؟ در طی ده روز اول يك سال اقامتم در ده آنچه را که می دیدم و می شنیدم یادداشت می کردم و به خودم و دیگران وقت می دادم که به تماشای یکدیگر بنشینیم، درباره یکدیگر فرض کنیم و حدس بزنیم، باعث شگفتی یکدیگر شویم و سرانجام با هم آشنا شویم. گه گاهی در ده و یا در مزارع اطراف با یکی دو نفر قدم می زدیم و این راه خوبی بود برای آشنا شدن با افراد، با محل ها، با ابزار کار و غیره. در این قدم زدن ها اگر سکوتی بین صحبتها پیش می آمد، باعث جدا شدن افراد نمی شد، چون می توانستیم به راه خود ادامه دهیم تا موضوع دیگری مطرح شود.

چنانکه در بخش آینده نشان خواهیم داد، سوء ظن زیاد بود و به این خاطر

نمی توانستم مثلاً يك مرتبه پرسشنامه اقتصادی را باز نمایم و راجع به دارایی اشخاص سؤالهایم را مطرح کنم. زبان شناسی بهترین آغاز بود، بدین خاطر ابتدا فرهنگ کوتاهی از لغات لری تهیه کردم و سپس شروع به نوشتن اشعار و داستانها کردم. بدین ترتیب لری یاد می گرفتم (به بخش بعد رجوع کنید) و نزدیکی به طرز تفکر مردم پیدا می کردم. در ضمن به آنها فرصت داده بودم که مرا بهتر بشناسند و من می توانستم پرسشهای تازه خود را آغاز نمایم.

یکسال یعنی از بهار تا بهار بعد که در ناحیه ممسنی بودم، حضور مستمر من در محل، با سفرهایی به تهران و شیراز قطع می شد و تقریباً دو هفته در ده بودم و دو هفته در تهران و شیراز. این غیبتها از ده برای کارم مضر نبود چه اوایل بازگشتم به ده غنی ترین دوران برداشتم بود و در اواخر دو هفته دیگر اطرافیان از صحبت و گفتگو خسته شده بودند.

از این دوره تحقیق یادداشت های یکساله دارم، و تعداد زیادی مصاحبه.

تبرستان
www.tabarestan.info



واجب بود به یکدیگر وقت دهیم، تا به تماشای یکدیگر بنشینیم باعث شگفتی یکدیگر شویم و سرانجام با هم آشنا شویم.

تبرستان
www.tabarestan.info

سوء ظن و وحشت

مطرح کردن این موضوع هم برای شرح محیط در زمان تحقیق و هم به صورت يك پاورقی تاریخی لازم است.

من سبب شدم که ۱۵ نامه رسمی برای ورودم به منطقه نوشته شود. بطور غیررسمی شنیدم که دو نفر کار مرا زیر نظر دارند. از افراد مختلف که با من آشنایی داشتند سؤال می شد که من چه می کنم و چه می پرسم و این سؤالات از مرز کنجکاو می گذشت و به سوءظن جاسوسی می رسید. کراراً از من سؤال می شد که چقدر از دولت دریافت می کنم و می گفتم «هیچ». یکبار به شخص بخصوصی گفتم «می خواهم رساله دکتری بنویسم و آنرا به يك دانشگاه در خارج بفرستم» در جوابم گفت «پس تو جاسوس خارجه ای هستی؟» هرطور صحبت می کردم یا حتی راجع به سوءظن مردم دلیل می آوردم و شوخی می کردم (و در آن دیگران هم شريك بودند) باز سکوت سرد سوءظن دورم را احاطه کرده بود. حرفها به سرعت منتشر می شد و در راه تغییرات غیرمترقبه ای بر آنها حاصل می شد. بنابراین هرچه می گفتم فقط برای چند لحظه همان بود که من می خواستم و بعد از آن دیگر بهر شکل و فرمی ممکن بود درآید. شاید دوستی ای که با خانواده خان داشتم از نظر افراد ده برایم خوب نبود، گرچه در برابر مقامات دولتی سپر خوبی بود.

بعضی اشتباهات رخ داد که به نفع من نبود، مثلاً صاحبخانه ام به دفعات از من پرسیده بود که چه می کنم و چه می نویسم و در جوابم که می خواهم راجع به زنان عشایر تحقیق کنم و آداب و رسوم آنها را بنویسم، از کلمات «زنان عشایر» خوشش آمده بود و چندین بار از من خواست این کلمات را برایش بگویم که برای دیگران تکرار کند. بعد از اندک زمانی «زنان عشایر» به «سازمان زنان» تغییر کرد، چه يك شعبه «سازمان زنان» در نزدیکی منطقه بود و زنان راجع به آن صحبت کرده بودند.

بعد از مدتی صاحبخانه عزیز برای کوتاه کردن جملات به جای «سازمان زنان» فقط می گفت «سازمانی» وقتی این حرف را به من زد و دوباره دنبال آن کلمات «زنان عشایر» می گشت، دیگر عده ای را مظنون کرده بود و فقط گذشت زمان و رفتارم می توانست ضد آنچه را که گفته بود، ثابت کند.

در همان ماههای اول تحقیق، يك روز که من در ده نبودم، شخصی آمده بود که تحقیق کند من چه می کنم. شرح خصوصیات شخص پرسش کننده با يك آمریکائی انسان شناس که در آن زمان در محل بود، منطبق بود. گرچه نمی توانم مدارکی ارائه دهم و ثابت کنم که این شخص با سازمانهای جاسوسی همکاری داشت، اما مشاهدات خودم و از آنچه از افراد دیگری که او را می شناختند به دست می آید، مشکل می توان او را بدون «رابطه» تصور کرد. به هر حال اینجا فقط می خواهم اشاره کنم که آمدن چنین افرادی برای پرسش در مورد يك پژوهشگر مسائل موجود را نه تنها تقلیل نمی داد، بلکه بر آن می افزود. بعد از آمدن این فرد صاحبخانه من واقعاً به من مشکوک شده بود «این کیست که اینگونه پرسشها در موردش می شود؟»

در زمان تحقیق دو نفر از جوانان ده در شهر درس می خواندند و کار می کردند، این دو به من می گفتند که افراد به من مشکوک اند و هر دو اظهار داشتند که به مردم نصیحت می کنند که نباید از من واهمه ای داشته باشند، اما خودشان می گفتند نمی توانند مردم را متقاعد کنند.

ماههای آخر تحقیق که زمان بالا گرفتن امواج انقلاب بود، يك طلبه برای دهه محرم به ده آمد. او مستقیم و غیرمستقیم بر ضد شاه سخن می گفت. يك شب به سخنرانی او رفتم و آن شب این طلبه وارد بحث سیاسی نشد و دوباره سکوت عجیبی مرا احاطه کرده بود. مدتی بعد شنیدم که مردم گفته اند من او را لو داده ام، چه او در شهر دستگیر شده بود. خوشبختانه شایعه مرگ او خیلی زود تکذیب شد.

به هر حال آنچه را که افراد ده و دیگران راجع به من گفته و به خودم نگفتند، هیچگاه نخواهم دانست. اما بدبختیها و مشقتهاى آنها بعد از تعارفهای اولیه و دعاها و تعریفها و تمجیدهایى که از شاه می کردند هویدا بود. نتیجه اولیه من از این رفتارها این بود:

۱. اگر وضعشان به آن خوبی که خودشان می گفتند بود، دیگر چرا از

من وحشت داشتند؟

۲. اگر قبلاً به خاطر اعتراف به نارضایتی تنبیه نشده بودند، دیگر چرا

می‌بایستی از صحبت راجع به چنین موضوعی وحشت کنند؟

۳. اگر بعد از ماه‌ها که با شخصی در تماس نزدیک بودند، معیارهای آنها

نمی‌توانست نشان دهد، که او جاسوس نیست، بنابراین شخصی که از

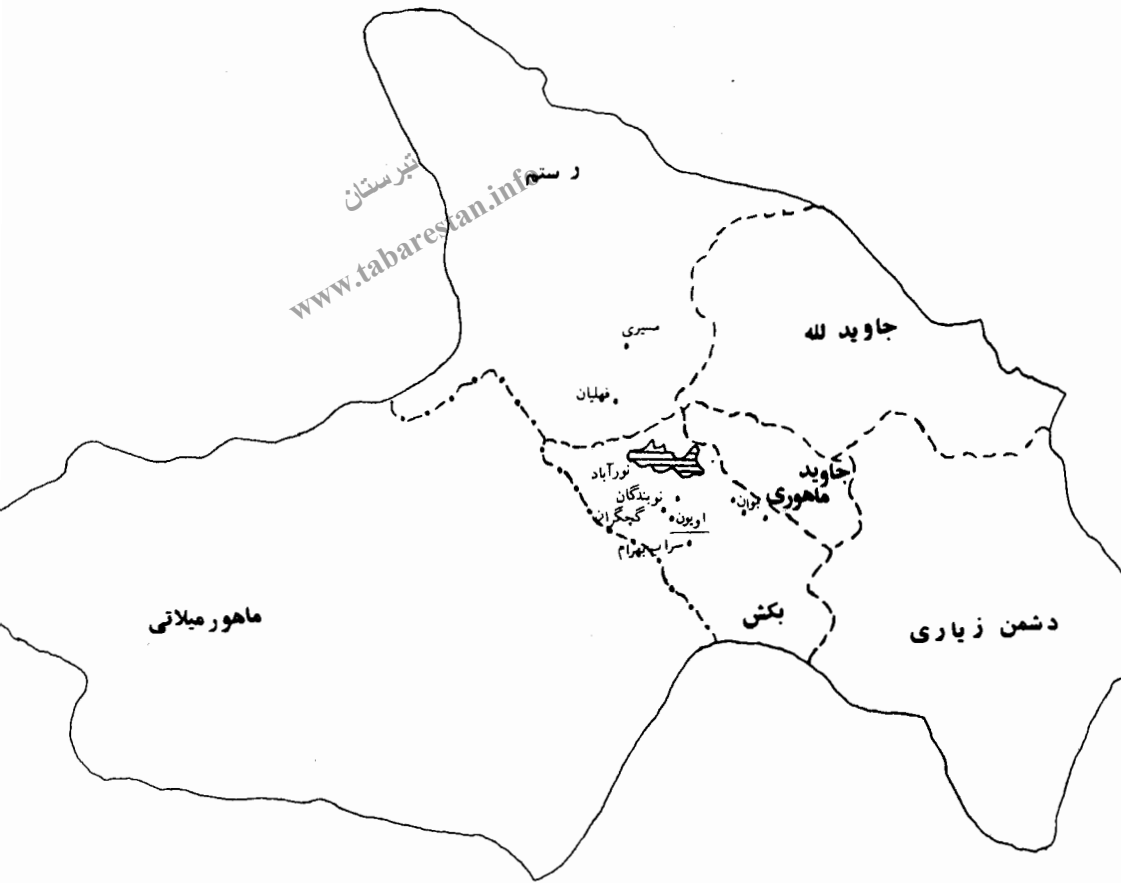
ابتدا به روحیات آنها واقف بود، می‌توانست آنها را اغفال کند و البته

تاریخ معاصر ما از اغفال ساده‌دلان مثال زیاد دارد.

البته نباید زیاده‌روی کرد و این تصور را برانگیخت که سوءظن و وحشت

تمام احساسی بود که مرا احاطه کرده بود. یکی از آشنایان صاحبخانه از ده مجاور از

او پرسیده بود «یکی دیگر از اینها نیست که به ده ما بیاید؟»





به سوی ده



حیات یک خانه

محل تحقیق

برای کارم دو مرکز داشتم: یکی ده و دیگری خانواده گسترده خان بکش، که در نورآباد و شیراز زندگی می کردند. چون می خواستم تحقیق جامعی انجام دهم، تصمیم گرفته بودم که وقت زیادی در يك محل و با افراد بخصوصی بگذرانم که در حرکت‌های ممتد و معرفیهای اولیه، وقت از دست ندهم.

این موضوع راجع به خانواده خان صحت فراوان دارد، چه هرگاه بر خان و بی بی يك نفر وارد شود، میهمان اوست. از آن رو که خدمتکاران کارهای خانه را انجام می دهند، فرد محقق نمی تواند آنها را در فعالیت روزانه شان مشاهده کند. بنابراین باید سؤالهای دقیقی را مطرح کرد که البته بعد از چند ساعت به پایان می رسد. مشکلات درك خانواده خان، که تا اندازه ای زائیده پیچیدگی روابط درونی آنهاست، سد بزرگی بر سر راه محقق است و احتیاج به وقت فراوانی دارد تا افراد با پژوهشگر آشنا شوند، به او اطمینان کنند، برای او احترام قائل شوند و در برابر او به زندگی روزمره خود ادامه دهند.

تحقیق در يك ده کار بمراتب ساده تری است. یکی از دلایل این است که ساکنین دهات به ندرت مستخدم دارند و خود مجبورند برای ادامه زندگی روزمره به کار خود مشغول باشند و محقق هم می تواند پا به پای آنها برود، مشاهده کند، سؤال کند و بنویسد.

علل انتخاب ده بخصوصی برای محل تحقیق به شرح زیر بود: از نظر جمعیتی تعداد ساکنین این ده برابر با متوسط جمعیت ده در ایران بود (رجوع شود به بخش آینده)، از نظر توسعه اثرهایی بر آن نمایان بود (گرچه «توسعه» آنرا کاملاً از بین نبرده بود). بعد از رفتن به چندین ده در نقاط مختلف ممسنی ده «او یون» را انتخاب کردم.

حال به کلیاتی راجع به ناحیه ممسنی پردازیم:
 ناحیه ممسنی در جنوب سلسله جبال زاگرس قرار گرفته است و امروز
 شهرستان ممسنی ۸۰۳۲ کیلومتر مربع مساحت دارد.^{۱۶}
 سال ۱۳۴۵ جمعیت آن ۸۹۵۸۸ نفر که ۶۹۰۲ نفر مرد و ۴۲۶۸۶ نفر زن
 بودند. ۵/۵٪ این جمعیت شهرنشین و ۱۱٪ آنها کوچ‌نشین و بقیه ۸۳/۵٪
 روستائین بودند.^{۱۷}

در سال ۱۳۵۵ جمعیت شهرستان ممسنی ۱۳۷/۷۷۴ نفر به تفکیک ۶۹/۷۳۴
 مرد و ۶۸/۰۴۰ زن در ۲۶۲۹۴ خانوار بود.^{۱۸}
 بارندگی سالانه ۵۰۰ میلیمتر است و درجه حرارت آن در زمستان ۱۰ درجه
 سانتیگراد و در تابستان به حدود ۴۰ درجه سانتیگراد می‌رسد. آب و هوای ۷۵ روستا
 گرم و خشک می‌باشد، آب و هوای ۳۲۰ روستا گرم و مرطوب و ۱۵۰ روستا در ناحیه
 سردسیر قرار دارد. ۴۰ روستا آب و هوای معتدل دارد.^{۱۹}

شهرستان ممسنی دو بخش تابع دارد، یکی ماهور میلاتی و دیگری مرکزی،
 که شامل ۵ دهستان است: دشمن زیاری، رستم، بکش، جاویدلله، جاوید
 ماهوری. تعداد کل روستاهای ناحیه ۷۵۰ پارچه است. مرکز شهرستان ممسنی یعنی
 شهر نورآباد در بخش بکش در سال ۱۳۴۳ با بهم پیوستن ۲۵ روستا تأسیس شد.
 قبل از سال ۱۳۴۳ ممسنی و توابعش جزء شهرستان کازرون بود. در این
 زمان به فرمانداری گل تبدیل شده بود و در همان سال اولین فرماندار آن به محل
 اعزام شد. سپس با امید به اینکه ممسنی از زیر سلطه اداری کازرون خارج شود،
 شهرستان جداگانه‌ای شد و تابع استان فارس گردید.

روستای اویون*

این ده در دشت نورآباد قرار دارد. محل جغرافیایی آن ۳۰/۰۵ درجه شرقی و
 ۵۱/۳۴ درجه شمالی است و در ارتفاع ۹۰۰ متری از سطح دریا قرار دارد.^{۲۰} اویون
 دارای ۱۲۰ هکتار زمین کشاورزی و ۴ باغ میوه است. روزانه سبزیجات مختلف از
 زمینهای اطراف جمع‌آوری می‌شود و مصرف می‌گردد. دو گله بز و گوسفند متعلق به
 ساکنین است. تقریباً نصف جمعیت ده دارای یک یا چند گاو هستند که محصولات

* «Oyun»

آن صرفاً برای استفاده خانواده مصرف می‌شود. ۳ سال قبل از این تحقیق (سال ۱۳۵۳) يك شرکت تعاونی و تولید کشاورزی در ناحیه شروع به کار کرد و زمینهای کشاورزی او یون را زیر نظر گرفت.

۳۸ خانوار ساکن این ده هستند. اما این تعداد نمی‌تواند دقیق باشد زیرا تحرك بسیاری میان خانواده‌های جوان و حتی گاهی خانواده‌های مسن وجود دارد. کل جمعیت بنابر بررسی شخصی ۲۴۶ نفر می‌باشد، اما اگر تعداد مردانی که در ده زندگی نمی‌کنند مثل سربازان یا مهاجران و دخترانی که شوهر کرده‌اند و جای دیگر مسکن گزیده‌اند را در نظر بگیریم، آنگاه تعداد جمعیت به ۲۰۸ تن می‌رسد.

از این تعداد باز می‌توانیم تعداد ۱۵ نفر را کم کنیم و آنها مردانی هستند که خانواده‌شان در ده زندگی می‌کنند اما خود برای کار به شهر مهاجرت می‌کنند.

متوسط تعداد افراد خانواده در ده، با احتساب آن ۱۵ نفر که اسکان دائم در روستا ندارند، ۵/۵ نفر است، در صورتی که اندازه واقعی يك خانواده ۶/۴ نفر است.

آیا او یون متوسط يك ده ایرانی است؟

«در سال ۱۳۳۵ بیش از دو سوم — یا ۱۳ میلیون — از کل جمعیت ایران در مناطق روستایی، یعنی محل استقراری که کمتر از ۵۰۰۰ نفر ساکن داشته باشد، می‌زیستند. مردم روستایی در ۴۹/۰۰۰ ده و دهکده‌هایی زندگی می‌کردند که جمعیت ۳۴۰۰۰ عدد آن کمتر از ۲۵۰ نفر بود». ۲۱

آمارگران، متوسط جمعیت ده در ایران را ۲۶۴ نفر تخمین زده‌اند. در سال ۱۳۳۵، ۳۱٪ جمعیت کشور در نقاط شهری و ۶۹٪ در نقاط روستایی و عشایری کوچ‌رو زندگی می‌کردند. در سال ۱۳۴۵ جمعیت شهری، رو به فزونی گذارده بود و به ۳۹٪ رسیده بود. ۲۲ در همان سال می‌بینیم جمعیت ناحیه ممسنی ۸۹/۵۸۵ نفر بوده و بنابراین متوسط ۱۱۰ نفر برای هر يك از ۷۵۰ ده می‌توانیم برآورد کنیم (حال جمعیت ۵۲۷۱ نفر شهری را مجزا نکرده‌ایم). بدین ترتیب متوسط هر کیلومتر ایران ۱۶۰۴ است که از متوسط ممسنی ۱۲۰۳ بیشتر می‌باشد. در همین تاریخ جمعیت ده او یون ۲۰۳ نفر است. ۲۳ بنابراین می‌بینیم که جمعیت او یون گرچه برای شهرستان ممسنی بالا است، اما این جمعیت نزدیک به متوسط جمعیت ده در ایران است.

از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ جمعیت ده از ۲۰۳ نفر به ۲۴۶ نفر افزایش می‌یابد. با در نظر گرفتن ۲۰ تن دخترانی که پس از ازدواج ده را ترك کرده‌اند، (از آماری که

شخصاً جمع آوری کرده ام) و ۱۸ مردی که از ده مهاجرت کرده اند، حال ببینیم این اعداد را چگونه می توانیم با متوسط جمعیت ده در ایران مقایسه نماییم. در سال ۱۳۵۵ جمعیت ایران ۳۳/۶ میلیون شد، جمعیت شهری ۴۷٪ و روستایی ۵۳٪. بنابراین نواحی روستایی ۸٪ جمعیت خود را از دست داد: در او یون ۱۸ نفر از ۲۲۶ نفر، یعنی ۷/۹٪ جمعیت از روستا مهاجرت کردند. متأسفانه در سطح کشور آماری برای مهاجرینی که خانواده خود را در روستا می گذارند و خود برای کار مهاجرت می کنند، وجود ندارد. بنابراین نمی توانم در مورد این گروه مقایسه کلی انجام دهم. در هر صورت مهاجرت پدیده ای است که در تمام نقاط ممسنی به چشم می خورد.

حال پردازیم به متوسط تعداد افراد خانواده: در سال ۱۳۵۳ متوسط ۵/۹ داده شده است.^{۲۴} و ما برای او یون ۵/۳ و ۶/۴ را دادیم (که با جمعیت ۲۰۳ یا ۲۴۶ مطابقت داشت). حالا بد نیست چند کلمه ای در مورد مهاجرت به شهرها بیاوریم:

«هرچند تحقیقات بسیار ناچیزی در مورد دلایل این حرکت به رشته تحریر درآمده است، اما بسیاری از کلیاتی که در کشورهای در حال توسعه دیده می شوند، اینجا نیز نمایان هستند. حرکت از مراکز کشاورزی بیش از هر جای دیگر مشاهده شده است. پایین رفتن سطح تولید، بالا رفتن اندک استفاده از ماشین آلات کشاورزی و تغییرات در تقسیم بندی زمین. اینها سبب شده اند که عده ای از مردم روستایی نتوانند کار با درآمد کافی در روستا داشته باشند. بسیاری از این افراد به شهرهای کوچک هجوم آورده اند. اما آنجا نیز کار دائم برای آنها وجود ندارد و بدین جهت بعضی از آنها راهی شهرهای بزرگ می شوند.»^{۲۵}

این کاملاً همان است که در او یون اتفاق افتاد. چنانچه تاریخ مهاجرت مردان از ده یعنی زمان تشکیل شرکت تعاونی و تولید نشان می دهد (یعنی به وقوع پیوستن تغییرات مسایل ارضی، ابزار تولید و درآمد روستایی). تاریخ موج قبلی مهاجرت از ده سال ۱۳۴۷ زمان به وقوع پیوستن اولین تغییرات پس از اصلاحات ارضی بود.

عشایر کوچ رو ممسنی

امروز گرچه فقط ۱۰٪ از جمعیت ممسنی کوچ می کنند، اما ما باید نحوه

زندگی گذشته آنها را یادآور شویم. متأسفانه من نتوانسته‌ام آن اتفاقاتی را که منجر به اسکان عشایر ممسنی شده است، پیدا کنم، یعنی منابعی مشابه آنچه برای عشایر قشقای به دست آمده است.^{۲۶} در سال ۱۳۱۸ انسانشناس معاصر «هنری فیلد» می‌گوید نشانه‌های کمی از کوچ در میان عشایر ممسنی وجود دارد.^{۲۷} با اینحال در تمام منابع تاریخی از «عشایر کوچ رو ممسنی» گفتگو می‌شود.

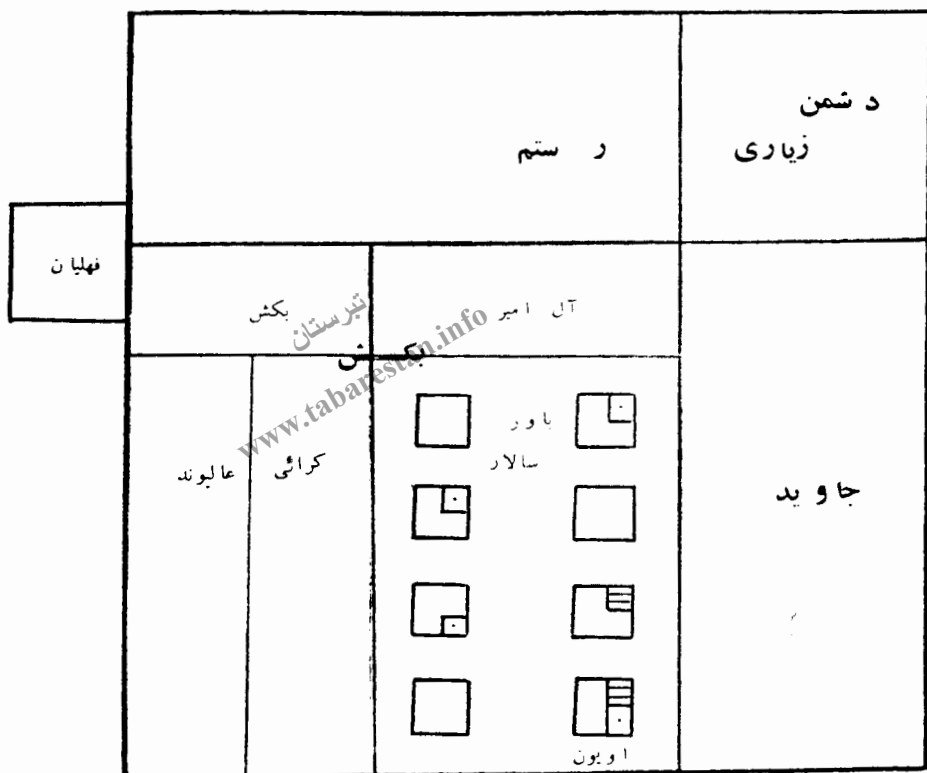
نسل مسن روستاییان یا شهرنشینان امروز ناحیه ممسنی خود کوچ می‌کردند و زندگی آنها به گونه‌ای حکایت از این گذشته می‌نماید. کتاب حاضر که شامل بازسازی ساختهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فکری جامعه است، گواه چنین ادعایی است.

حال بد نیست به تعریف چند لغت بپردازیم: فرهنگ معین تعریف «عشایر» را «طوایف» یا «قبایل» کرده است که به ترتیب جمع «طایفه» و «قبیله» می‌باشد و «قبیله» یعنی «گروهی که افراد آن فرزندان یک پدر باشند.» در ده او یون «طایفه» ای وجود دارد که به آن «Teyfa» می‌گویند. غیر از این دو گروه که راجع به تاریخ آنها شرحی فراهم آورده‌ام (ص ۲۷۵). خانواده‌های دیگری در ده زندگی می‌کنند که از نواحی مختلف ممسنی و یا جاهای دیگر آمده‌اند. جدول خویشاوندی ده این مطلب را بخوبی نشان می‌دهد (ص ۱۳۴-۱۳۵). در اصطلاح انسانشناسی بهر یک از این طوایف کلمه «Clan» «کلان» یا «دهه» گفته می‌شود.

این دو دهه فقط در این ده وجود ندارند. بلکه در بعضی دهات دیگر نیز زندگی می‌کنند. او یون و هشت ده دیگر «باورسالار» را تشکیل می‌دهد، و مردم به باورسالار نام طایفه «Teyfa» را می‌دهند تاریخچه‌ای از آنها نیز آورده‌ام (ص ۲۶۹-۲۷۰). باورسالار که در فارسنامه ناصری^{۲۸} «باباسالار» نامیده شده است، یکی از پنج طایفه بکش ممسنی است. کل طایفه بدین خاطر «بکش» نام دارد که خان این گروه و ناحیه در تاریخ معاصر از بکش می‌باشد. اما قابل توجه است که مردم «باورسالار» خود را «بکش» نمی‌دانند. بلکه پس از قید «باورسالار» بودن خود را ممسنی می‌نامند. برای رجوع به این گروه ما از کلمه «تیره» استفاده می‌کنیم.^{۲۹}

طایفه هر یک از خوانین ممسنی جد پدری مشترکی دارند و شجره‌نامه آنها را

جداگانه داده‌ام (ص ۲۶۴-۲۶۶) در زیر، محل ده او یون را در کل عشایر ممسنی نشان داده‌ام.



علامات	
—	طایفه
—	نیر
□	ده
≡	دهه سی
□	دهه خواجه

تقسیمات درون طایفه ای ممسنی

قبل از تأسیس شهر نورآباد در سال ۱۳۴۲، فہلیان تنہا شہر ممسنی بود. خانوادہ ہای مذہبی «سادات» در آن زندگی می کردند. در تاریخ فارسنامہ ناصری اغلب فاصلہ ہا از مبداء فہلیان دادہ شدہ است. چنانچہ قبلاً نیز اشارہ کردیم ناحیہ جاوید بہ جاویدللہ و جاوید ماہوری تقسیم شدہ است. اما اینجا احتیاج بہ قید این تقسیم بندی نداریم. ماہور میلاتی کہ در آمار شہرستان ممسنی قید شدہ است جمعیت اندکی دارد، و قشلاق بکش و عشایر قشقایی می باشد. بکش بتدریج این ناحیہ را بہ قشقاییہا و بابامنیرہا کہ از ساکنین محل بودند، فروختند. در سال ۱۳۴۰ رسماً ماہور میلاتی جزو شہرستان ممسنی شد.

تبرستان
www.tabarestan.info

نکاتی در مورد جو قبل از انقلاب

این تحقیق تمام سال ۱۳۵۶ (از بهار تا بهار) بطول انجامید. بنابراین قبل از اوج گیری انقلاب ۱۳۵۷ بود. چنانچه بارها گفته شده است، این انقلاب پدیده‌ای شهری بود، گرچه امواج آن در روستاها بخوبی مشاهده می‌شد. بحرکت درنیامدن روستاییان در جهت دولت برای سرکوبی انقلابیون خود اتفاقی قابل توجه است و من سه فرضیه زیر را برای درك این مسئله لازم می‌دانم:

۱. هرچند مردم ده درآمد کافی داشتند و بدون اعتراض و انقلاب می‌توانستند به زندگی خود ادامه دهند، اما مدتی بود که آنها و خوانین از بهم ریختگی وضع اقتصادی ناحیه شکایت داشتند. آنها نمی‌توانستند با کشاورزی و دامداری زندگی خود را بگذرانند. (این نارضایتی در قسمتهای مختلف این کتاب و بخصوص در فصل آخر مربوط به اثرات نوسازی خواهد آمد).

۲. مردم فساد و ظلم دستگاههای دولتی چون ژاندارمری، ساواک و شرکت تعاونی و تولید را روی خود حس کرده بودند. مظنون بودن آنها به دستگاههای دولتی به آنها اجازه نمی‌داد علیه انقلابیون با دولت همزمان شوند.

۳. انقلاب و اسلام، عمیق‌تر از وحشت از شاه و ساواک بود. شعار «خدا، شاه، میهن» آن زمان بطور طنزآمیزی (طعنه آمیزی؟) این مطلب را بیان می‌کند. اعتقاد عمیق و احترام مردم به اسلام قوی‌تر از آن بود که کسی بتواند مانع اطاعت آنها از يك قدرت مذهبی شود. حال می‌خواهد يك ملا باشد یا يك آیت الله.

گرچه گفته می‌شود که مردم عشایر کمتر از روستاییان مذهبی هستند، بدین

جهت که در حرکتند و مسجد و ملایی همیشه با آنها نیست، اما اعتقاد عمیق و پاک آنها به اسلام خدشه ناپذیر است. البته آنها شوخیهای بسیاری در مورد کسانی که در لباس «سید» (یا «ملایی») برای گدایی یا برای مداوای کودکانی که به ده می آید، دارند. اما یک ملا که دانش اسلامی دارد بطور کلی مورد احترام است.

مردم ده دقیقاً بدین صورت راجع به ملایی که در دهه محرم به ده آمد صحبت می کردند (به بخش قبل «سوءظن و وحشت» رجوع کنید) و بدین دلیل است که مردم به آیت الله خمینی هیچگاه «نه» نگفته و هر شامگاه ساعت ۷/۴۵ گرد رادیوهای ترانزیستوری خود جمع می شدند و به اخبار رادیوبی بی سی گوش می دادند. بدین ترتیب مردم روستایی همرمز شهرنشینان نبودند، اما اثر و یدادها با اطلاع بودند.

زمان این تحقیق بسیار جالب بود، چه توانستم بینم مذهب شیعه که در زمان انقلاب قدرت متحد کننده برضد ظلم بود، در زمان سکوت و سیله تحمل ستم بدون شکایت بود. روزی خانی به من شکایتی کرد: «می دانید ما همیشه قطب گرایی می کنیم. حال می خواهد در عروسی باشد، یا در عزا».

استفاده از رسوم گفتاری

در این کتاب از رسوم گفتاری^{۳۰} بصورت اظهارات مؤثری از جامعه گفتگومی کنم تا پیشنهادهای خود را به اثبات رسانم. من احتیاج به چنین کمکی خواهم داشت، چه بسیاری از نظریاتی که مطرح خواهم کرد ضد نظریات متعصبانه و قوم‌گرایانه‌ای است که راجع به زنان مسلمان خاورمیانه رایج است. من از اشعار، ضرب‌المثلها و گاهی داستانهای کوتاه استفاده خواهم نمود. اشعار و ضرب‌المثلها را به لری نیز خواهم نوشت، اما داستانها را فقط به فارسی درج خواهم نمود.

خانم اریکافریدل آلمانی در مقاله‌ای در مورد اشعار ایل بوییر احمد تحت عنوان «زنان در قصه‌های ایران کنونی» نوشته است:

«توصیف و ارزیابی مرتبه زنان در تمدنهای خاورمیانه بستگی به چهارچوب ایدئولوژی و دیدعالم اجتماع، نحوه جمع‌آوری مدارك و ارائه او از داده‌ها دارد. اگر پژوهشگر بومی نباشد — که اغلب نیست — معمولاً محکوم می‌شود به اینکه مدارك جمع‌آوری شده را متعصبانه و با تفسیر غلطی ارائه دهد. يك راه اجتناب از این قصور الزامی این است که روی اظهاراتی که سخنگوی محلی بی‌اختیار به پژوهشگر می‌گوید، تمرکز کند. بدون فشار ایدئولوژی که ممکن است استفاده از پرسشنامه یا تستهای دیگر روی او بگذارد. قصه‌های محلی شامل چنین داده‌هایی می‌شود.»^{۳۱}

«توصیف» و «ارزیابی» هر تمدنی بستگی به چهارچوب ایدئولوژیک دارد. حال می‌خواهد پژوهشگر محلی باشد، و یا خارجی، اگر چهارچوب متعصبانه‌ای داشته باشد، توصیف او واقعیت را تغییر می‌دهد. استفاده از اشعار و قصه‌ها به هیچ

وجه از این مسئله جلوگیری نمی‌کند، چون تفسیر این داده‌هاست که اهمیت دارد، یعنی روشی که برای ارائه این داده‌ها بوسیله پژوهشگر انتخاب می‌شود. همانطوری که قوم‌مداری از ارزش خالی نیست، به همان ترتیب دادن آمار زیر مقوله‌های بخصوص، همچنانکه خانم فریدل انجام می‌دهد، از ارزشیابی خالی نیست. جالب است که خانم فریدل مسئله را مطرح می‌کند، اما آنرا حل نمی‌کند بلکه خود در آن متوقف می‌ماند. این بسیار عجیب است که محقق تصور کند نوشتن حتی يك جمله بدون داشتن چهارچوب نظری امکان‌پذیر نیست. در حقیقت ماهیت داده‌های مورد استفاده اهمیتی ندارد، نحوه ارائه آن است که تعیین‌کننده واقعیت است.

ترجمه اشعار لری مسئله معنی و شکل را مطرح می‌کند یعنی مسئله‌ای که در مورد همه ترجمه‌ها مطرح می‌شود. من ترجمه‌هایم را با سخنگویان محلی در میان گذاشته‌ام که مطمئن باشم معنی را درست درك کرده‌ام. با این حال برای برطرف کردن اشتباهات احتمالی اصل لری اشعار را نیز می‌دهم. از آنجا که خود شاعر نیستم اگر نارسایی‌های شعری در آنها به چشم می‌خورد معذورم.

آوانویسی

اصوات تبرستان
www.tabarestan.info

صامت‌ها

	مثال	b	ب
in	این	p	پ
ey	ای	t	ت
mén	کوتاه‌ترو جلوتر از « e » ادامی شود	s	ص، س، ث
âb	آب	ʒ	ج
az	از	ʃ	ژ
mán	کوتاه‌ترو جلوتر از « a » ادامی شود	ç	چ
u	او	h	ح، ه
hodhod	هدهد	x	خ
bót	کوتاه‌ترو جلوتر از « o » ادامی شود	d	د
		z	ذ، ز، ض، ظ
		r	ر
	اصوات مرکب	ʃ	ش
		f	ف
	o ^w	q	ق، غ
	iyâ	k	ك
	ei	g	گ
		l ˘	ل
		m	م
		n	ن

و v

ی y

علامات مخصوص

() برای کوتاه کردن و جلو آوردن اصوات

(-) برای تکرار صامت

(°) برای طولانی نمودن

(Y) برای حلقوی ادا نمودن

(W) برای گرد کردن در اصوات مرکب

تبرستان
www.abarestan.info

۱. تقوی، سید محمد حسن [گردآورنده] با همکاری ژاکلین رودلف طوبی، دانشکده علوم اجتماعی موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، بخش جامعه شناسی تطبیقی، دانشگاه تهران، ۱۳۵۸.
۲. داستان «نان و دندان» کتاب قصه های کوتاه برای بچه های ریشدار انتشارات معرفت، تهران، ۱۳۵۳.
۳. در «شاطر آقا» در کتاب راه آب نامه انتشارات معرفت، ۱۳۳۹، چاپ دوم.
۴. در یکی بود یکی نبود، انتشارات معرفت، ۱۳۵۶ چاپ پنجم.
۵. در «عروسی داریم و عروسی» در قصه های کوتاه برای بچه های ریشدار، انتشارات معرفت تهران، ۱۳۵۳.
۶. جمال زاده تصویرزن در فرهنگ ایران، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۷.
۷. به کوشش منصوره اتحادیه (مافی) و سیروس سعدوندیان، مجموعه متون و اسناد تاریخی کتاب هفتم نشر تاریخ ایران ۸، تهران، ۱۳۶۱.
۸. انتشارات زمان، چاپ اول، تهران ۱۳۴۹.
۹. چهار جلد در دو کتاب، چاپ علم، تهران ۱۳۵۷.
۱۰. منزلت زن در اجتماع عشایری فارس، بخش عمران ملی و جامعه شناسی، شیراز ۱۳۵۴.
۱۱. زن در ایران عصر ماقول، دانشگاه تهران، ۱۳۵۲.
۱۲. در سنگ هفت قلم، صفحه ۱۵۲، چاپ به شهر، تهران، ۱۳۵۸.
۱۳. براهنی، رضا تاریخ مذکر علل تشتت فرهنگ در ایران، ص ۱۸ و ۱۹ بلون نام ناشر و تاریخ انتشار.
۱۴. زن در ایران عصر ماقول ص ۷.
۱۵. مونوگرافی ایل بهمنی، صفحه پنج، دانشگاه تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی بخش تحقیقات عشایری، ۱۳۴۷.
۱۶. آقاجانیان، اکبر، پژوهشی در خصوصیات اقتصادی، اجتماعی، جمعیتی شهرستان ممسنی. ص ۶-۲ مرکز جمعیت شناسی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۴.

۱۷. از آرشیو وزارت کشور، تهران.

۱۸. آمارنامه استان فارس ۱۳۵۵ ص ۹ سازمان برنامه و بودجه مرکز آمار ایران، شماره مسلسل ۷۷۹، ۱۳۵۷.

۱۹. تعداد دهات به کل ۷۵۰ که منبع همین اطلاعات داده است نمی‌رسد. رجوع کنید به پاورقی شماره ۱ صفحه قبل.

۲۰. آمارنامه استان فارس. صفحه ۱۴، سازمان برنامه و بودجه مرکز آمار ایران، شماره مسلسل ۳۷، سال ۱۳۵۳.

21. «Population & Labor Force» research done by the American University Special Operations research Office, Foreign Areas Studies Division, in **The Population of Iran, A Selection of Readings**, edited by J.A.Momeni, P. 300, Published jointly in 1977 by the East- West Population Institute, Honolulu, & the Pahlavi Population Center, Pahlavi Univ. Shiraz.

22. Halliday, Fred, **Iran, Dictatorship & Development**, P.10, Penguin books, England 1979.

۲۳. نام و جمعیت نقاط مسکونی استان فارس. ص. ۱۱۰، سرشماری عمومی ۱۳۴۵، شماره مسلسل ۲۹۸، سال ۱۳۵۰.

۲۴. آقاجانیان، اکبر پژوهشهایی در خصوصیات اقتصادی، اجتماعی، و جمعیتی شهرستان ممسنی، ص ۱۴

25. Clark, B.D. «Iran: Changing Population Patterns.» in Momeni J.A. **The Population of Iran, A Selection of Readings**, editor, East - West Population Institute, Honolulu, Pahlavi Population Center, Pahlavi University, Shiraz, 1977.

26. Oberling, Pierre, **The Qashqa'i Nomads of Fars**. PP. 149 - 169, Mouton Netherlands, 1974.

27. Feild, Henry, Contributions to the Anthropology of Iran, p.222, Chicago, 1939.

۲۸. فسائی. حاج میرزا حسن حسینی، تاریخ فارسنامه ناصری تجدید چاپ از انتشارات کتابخانه سنائی ص ۳۰۳.

۲۹. خود ممسنی از کلمه «تیره» استفاده نمی‌کنند، اما عشایر لر زبان همسایه کهگیلویه از آن استفاده می‌کنند، رجوع کنید به «هونوگرافی ایل بهمئی» نادر افشار نادری.

۳۰. اشعار به صورت جداگانه و کامل تر به چاپ خواهند رسید.

31. Friedl, Erika, «Women in Contemporary Persian Folktales» in Beck & Keddie, editors, **Women in the Muslim World**, Harvard University Press, 1978.

۳۲. خائلی، دکتر پرویز، تاریخ زبان فارسی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴.

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل اوّل

تبرستان
www.tabarestan.info

قلمرو فکری

سرآغاز

«روزی دختر و پسری نشسته بودند. پسر از دختر که نشسته بود و نان می پخت خواست که کمی نان به او بدهد. او گفت «نه، نمی دهم». پسر اصرار کرد، بالاخره دختر یک گرده نان به طرف پسر پرت کرد. این همان لکه ای است که ما امروز به صورت قرص ماه می بینیم. پسر عصبانی شد و یک مشت سوزن به طرف دختر پرت کرد. و این سوزنهایی است که هر گاه بطرف خورشید نگاه کنیم از آن برمی خیزد.»

دختر «خورشید» و پسر «ماه» است. دخترك دارد یکی از کارهای عادی روزانه، یعنی نان پختن، را انجام می دهد. پسر ك هم کار عادی بچه ها را می کند، کنار مادر نشسته است و «مشتك»^۱ می طلبد. توجه داشته باشید که خصوصیت ماه (لکه) از خورشید می آید، و خصوصیت خورشید (سوزنها) از ماه ناشی می شود. اختلاف و دوگانگی باعث به وجود آمدن نشانهای ویژه می گردد. هریک دیگری را آنچنانکه ما امروز آنرا می شناسیم می سازد.

«بچه های حضرت محمد(ص) در گل بازی می کردند. یکروز محمد چیزی با گل ساخت که شکل آدم بود. بچه ها از او خواستند که او انسان باشد. خدا روح در او نهاد و او زنده شد. محمد گفت چه خوب شد چون او می تواند مهتری کند. وقتی او بزرگتر شد، محمد از خود پرسید از کجا برای او زنی بیاورد. آن موقع خدا از آسمان زنی برای او آورد. آنها زن و شوهر شدند: بابا آدم و ننه حوا.

روزی بابا آدم و ننه حوا شرط بستند مایع کدام یک از آنها بچه می شود. هریک مایع خود را در شیشه ای گوشه طاقچه گذاشت. زن هر روز به طاق می رفت و شیشه مرد را تکان می داد که مایع آن نبندد. آنها طلسم

در هر دو شیشه نهاده بودند و بسته شدن مایع دور طلسم نشان می داد مایع کدام یک بچه درست می کند.

بالاخره بعد از یک ماه از آن مرد بسته شد. حالا دیگر زن حامله شد. او دوقلوزایید. یک دختر و یک پسر. از این دو انسان به وجود آمد.»

مرد از گل به وجود آمد. و زن را خدا از آسمان آورد. نسل بعدی انسانها با یکدیگر به دنیا آمدند. آنها حتی دوقلو بودند. آدم و حوا هر دو «مایع» داشتند. زن زیرک است و سعی می کند از بسته شدن مایع مرد جلوگیری کند و شیشه حامل مایع او را تکان می دهد. اما وقتی مایع بسته می شود زن اعتراضی نمی کند و تأسفی نمی خورد. اما البته روی حامله شدن شرط بندی نمی شود، بلکه مسئولیت به وجود آوردن بچه است که مورد شرط بندی قرار می گیرد.

قاعدگی و وضع حمل نیز با مفهوم زن یگانه نیست، چنانچه از داستان زیر پیداست:

«ابتدا مردان قاعده می شدند و نه زنان. اما خون از شلوارهای آنها پایین می آمد و خیلی ناراحت کننده بود. مردان وضعشان را به خدا گفتند و از او خواستند که عادت ماهانه را به زنان بدهد چون آنها دامنهای بلند می پوشیدند. هنگام وضع حمل مردان درد زایمان داشتند.

(bâd migéroftêşun) دوباره مردان از این موضوع به خدا شکایت کردند و خدا این درد را نیز به زنان داد.»

جالب اینجاست که کسب خصوصیت زنانه جزء ماهیت او نیست بلکه به دلایل فرهنگی است: پوشیدن دامن بوسیله زنان و پوشیدن شلوار بوسیله مردان. در داستان آفرینش که قبلاً آوردیم، طلسم تعیین کننده تولیدمثل بود. بنابراین هم به دست آوردن نشانه های زنانگی و هم آزمایش برای به دست آوردن خصوصیات دو جنس به وسیله فرهنگ جامعه مشخص می شود.

خانم ارتنر در مقاله معروف خود^۲ بدین نتیجه رسیده است که مفهوم هر جامعه از زن و مرد به وسیله فرهنگ آن جامعه تعریف شده است. در داستانهای بالا خود فرهنگ مورد مطالعه گویای دلایل تعریف زن و مرد در آن جامعه است.

آیا الگوی فاعل/مفعول قابل استفاده است؟

هرگاه درباره خصوصیات زن و مرد صحبت می‌کنم و بحث به جاهای باریک می‌کشد، چنین جملات گویایی بدان پایان می‌بخشد: «آدم خجالت می‌کشد چنین حرفهایی را بزند. بالاخره مرد تخم دارد و زن هم يك مایعی دارد. اما زن باید حریص باشد تا حامله گردد.» بنابراین فعال بودن زن يك شرط واجب برای تحقق بخشیدن به خصوصیت طبیعی زنان است.

«زن و مردی داشتند حرف می‌زدند و با یکدیگر شرط می‌بستند و به یکدیگر قولهایی می‌دادند. «اگر من بمیرم تو دوباره عروسی می‌کنی؟» زن قول می‌داد «نه». «اگر من بمیرم تو عروسی می‌کنی؟» مرد می‌گفت «نه». یکروز مرد تصمیم گرفت زنش را آزمایش کند. دو ماه با او نزدیکی نکرد، و وانمود کرد که چیزش را بریده است. وقتی که زنش این را شنید به منزل پدرش رفت و مدت زیادی آنجا ماند. يك روز مرد تصمیم گرفت کاری بکند. او قسمتی از شلوارش را برید و به منزل پدرزنش رفت. زنش داشت گاو می‌دوشید. او رفت و به دیوار تکیه داد و جلوی زنش نشست. چیزش پیدا بود. وقتی زنش آنرا دید گاو را ول کرد و گفت «من باید برگردم بمنزلم، اینجا چه می‌کنم؟». شوهر در جوابش گفت: «مگر تو بمن قول نداده بودی که اگر من بمیرم دیگر ازدواج نخواهی کرد؟»

اولین شب ورودم به ده برایم بسیار تعجب‌آور بود چگونه سه همسایه خانه با یکدیگر راجع به شوهرهای غایبشان (که برای کار مهاجرت کرده بودند) صحبت می‌کردند. «نگاه کن، او خود يك خروس شده است. خودش را نوک می‌زند. شوهرش دوماه یکبار باز می‌گردد و يك چمدان از زنش را با خود می‌برد. وقتی از

ربابه پرسیدم زن و مرد چه معنی دارد، او دستهایش را رو بروی یکدیگر گذاشت و به راست و چپ حرکت داد و گفت «این یعنی زن و مرد. آنها تخم گذاری می کنند و بچه دار می شوند.»

با این شرحهایی که در درون فرهنگ وجود دارد بسیار مشکل می توان الگوی «فاعل/ مفعول» را برای این جامعه متمایز نمود. زن نه زمینی است که شخم شود و نه مفعولی است که فقط بزاید. کمرویی و افتادگی از صفات تام او نیستند، بلکه چنین خصوصیتی را باید همراه بسیاری دیگر از خصوصیات در موارد خاصی که بوقوع می پیوندند مورد بررسی قرار داد. در بخشهای دیگر این مطالب بطور دقیقتر بیان خواهند شد.

تبرستان
www.tabarestan.info

قواعد رفتاری و تعریف کننده زنان و مردان

قواعد رفتاری جامعه بسیار دقیق و سخت است. اما استثناهایی دیده می شود و اعمال غیرقابل قبولی نیز بوقوع می پیوندد. www.tabarestan.info تبرستان
 خندیدن - شوخی کردن - لبخند زدن

با زنی که به بلوغ رسیده باشد و به مرد حلال نباشد، صحبت کردن و خندیدن صورت خوبی ندارد. البته این در صورتی است که چنین رفتاری مشاهده شود.

«dig pasin hojrat géroft mušo dojâ kérd
 duseti bâ hama kas ruša sia kerd»

«دیشب هجرت فرق موهایش را باز کرد
 دوستی با همه کس رویش را سیاه کرد»

«Xande sóse
 xande mese
 xande rasule kóse»

«خنده انسان را ضعیف می کند.
 نخندیدن انسان را قوی می کند
 خندیدن نشان رغبت به دیگری است»

يك زن به هیچ وجه نمی خواهد دیگران چنین چیزهایی را راجع به او تصور کنند و یا حتی پشت سر او صحبتی کنند. اصطلاحی که در چنین مواردی برضد کسی به کار می رود «با او کار دارد» است.

بنابراین يك زن سعی می کند از دیده شدن با مردی که در مورد صحبت و خنده آنها امکان چنین حرفهایی وجود دارد اجتناب ورزد.

سالها پیش یکی از اقوام مشدی ستاره، که دختر جوان و بسیار زیبایی بود، کمی خُل شده بود. او با همه بطور غیر معقولی گفتگومی کرد و می خندید. حتی بعد از

اینکه ازدواج کرد رفتارش عوض نشد. یکبار وقتی شوهرش به سفر رفته بود، برادرش از دست او به ستوه آمد، چون رفتارش باعث از بین رفتن آبروی خانواده شده بود. برادر به خواهرش سم خوراند. شوهر از سفر بازگشت و جویای حال زن شد. برادر برای او و فرستاده ژاندارمری شرح داد که او خودکشی کرده است. هیچکس اعتراضی نکرد.

اما،

«ta béreim huneye xotun huneye xomun
 çahino dam bókönim kasi çe dune
 ar kâkâm uma rasid igom mehmune»

«تا برویم خانه شما، خانه ما

چای را دم بکنیم، دیگران چه دانند

اگر برادرم سر رسید، می گویم مهمان است.»

«duaru sarçayalun mâsko vânahâde
 buse bâzîs pei koře jumês gom âbi
 koraku zahlat maña pa.çe vâbi
 xom iřom si deim igom jumam gom âbi»

و،

«دخترک مشک را سرچاه نهاد

بوسه بازیش باپسرك، جامش گم شد.

ای پسرک زهله ات نرود، چرا اینطور شدی؟

من می روم به مادرم می گویم جامم گم شد.»

زنان مسن بدون ابا با مردان گفتگو می کنند و می خندند. امروزه هنوز صحبت از زنی است که مزاح فراوان داشت. يك روز او به منزل برادر كدخدا رفت. خیلی ها آنجا بودند و همه می گفتند و می خندیدند. اوج میهمانی زمانی بود که این زن شلواریکی از مردان را درآورد و بعد از مدتی آنرا روی سرش بازگردانید. رفتار او به همه آشکار بود و کسی به او خرده نمی گرفت.

«خشتك کسی را سرش كشیدن به معنی تنبيه و رسوا كردن آن شخص است و قدرت طرف ديگر را نشان می دهد. ناگفته نماند كه با هر مردی چنین شوخی روا نبود، بلکه شاید چون این مرد از طبقه مهتر و كاسب بود، زن این عمل را انجام داد.

در این جامعه گهگاهی زنا نیز مشاهده می‌شود. در شعر زیر مدافعات دو طرف را ملاحظه می‌کنید:

«ratom va bâru
si bandê gâmun
Koîe kâdxodâmun
gerofte nahâmun
kare abuzak
bezane vajunom
taxsir nađârom
dowdar xos uma
das kerd zir şalom
va kerd q?atarom
bordom men kuma
kerdom dyuna»

«رفتم سر رودخانه
گاو را بیاورم
پسر کدخدا را هم را سد کرد»
«خدایا مرا بکش
اگر حقیقت را نگویم
دختر خودش آمد
دست کرد زیر شالم
قطار فشنگم را باز کرد
بردم در خانه
دیوانه‌ام کرد.»

اینها اشعاری نیستند که فقط برای پند و اندرز تکرار شوند. اتفاقی در ده همسایه افتاد که با ضرب‌المثل زیر آنرا شرح می‌دهم.

«kir ke vabâ vâbi nîsnâse xođana
kos ke vatâ vâbi ibâle ejdahâna»

«مرد هیجان‌زده خدا را نمی‌شناسد
زن هیجان‌زده اژدها را می‌بلعد.»

تقریباً همهٔ اهل ده برای عروسی ده را ترك کرده بودند. مرد و زنی که هر کدام بچه‌های بالغی داشتند بوسیلهٔ یکی از اقوام باهم دیده شدند. این خبر و شایعات آن خیلی زود پخش شد. شوهر زن در این زمان برای کار به شهر مهاجرت کرده بود.

مرد دیگر با فرزندانش در ده زندگی می کردند. اما بخاطر این خبر ده خود را ترك کرده و در محل دیگری ساکن شدند. وقتی شوهر از شهر بازگشت، امکان این اتفاق را نفی کرد.

سالها پیش دختر جوانی که با چوپانی برای چرای گوسفندان به خارج ده می رفت حامله می شود؛ بزرگان ده رأی به سنگسار دو نفر می دهند. پسر فرار می کند و دیگر باز نمی گردد. زن سنگسار می شود.

غیرت و ناموس.

مادر، خواهر، دختر و زن يك مرد نزدیکترین ناموسهای وی هستند. مرد نسبت به آنها غیرت از خود نشان می دهد. «ناموس» معمولاً در زمان مسائل رفتاری مطرح می شود، مثلاً وقتی که احترام مورد انتظار و متناسب به يك فرد ابراز نشود، و یا وقتی که خود زن طوری که شایسته است رفتار ننماید. در درجه اول مرد باید در دفاع از «ناموس» برخیزد، و الاً او «غیرت» ندارد. در درجه دوم او باید «ناموس» خود را تنبیه کند تا حیثیت خانوادگی را حفظ نماید.

«mazan bedare kasi
ke izanen beḍarat
yâ xâharat yâ mādarat
yâ halâle hamsarat»

«مزن به در کسی
که می زنند به درت
یا خواهرت یا مادرت
یا حلال همسرت»

اگر مردی احترام خانوادگی خود را بدین ترتیب از دست بدهد با او با کنایه رفتار می شود. مردم سعی می کنند از او اجتناب ورزند. کم کم او را از جامعه دور می کنند و این تنبیه بسیار سختی است، چه طرد شدن از جامعه باعث ضعف سیاسی و نتیجتاً مالی فرد نیز می شود. رابطه درونی این مطالب با ادامه این نوشته روشن خواهد شد. بنابراین بی حیثیت شدن به خاطر ناموس یکی از بدترین صدماتی است که می تواند بر يك مرد و تمامی خانواده وارد شود.

البته زنان به حساسیت مردان به این موضوع کاملاً واقفند و این ضعف آنها را مورد استفاده قرار می دهند. بدین خاطر است که آفتاب می گوید «همه چیز را نباید به مرد گفت، و الا همیشه جنگ و دعواست»

این ضرب المثل بسیار خوبی است برای نشان دادن شخصیت قابل اشتعال و انعطاف پذیر مرد، در ضمن قدرت زنان را نشان می دهد که چگونه می توانند برای مردان تصمیم گیرند و روی آنها نفوذ داشته باشند، آنهم فقط با «بیچ».

جنگی که آخرین جنگ مهم بین باور سالار و عمله بود، به همین ترتیب به وقوع پیوست. این جنگ یازده کشته داد. زنی از باور سالار می خواست به شهر برود، ماشین تازگی به ناحیه آمده بود. آن روز مردی از عمله داشت با ماشین می رفت و این زن از او خواست او را ببرد. مرد قبول نکرد. آنها شروع به جدال لفظی کردند. زن از حرفهای مرد عصبانی شد و آنها را بر بی احترامی حمل کرد. او به ده بازگشته و داستان را برای برادرش بازگو کرد. او نیز بسیار عصبانی شد و با عده ای از اقوام برای گرفتن انتقام بی ادبی به ناموس روانه ناحیه عمله شد.

جدال و احترام زنان و «غیرت» مردان

فرنگیس که حامله بود او را بی جا مورد اتهام قرار دادند که بچه شوهرش را در دل ندارد. او زنی است که اغلب با دیگران دعوا می کند و البته چنین اتفاقاتی بدون دشنام انجام نمی گیرد. دشنامها نیز اغلب مربوط به جنسیت زنان می شود. آفتاب می گوید او از دعوا اجتناب می ورزد چون نمی خواهد کسی به او دشنام دهد. چنین بی احترامی او را متهم به داشتن روابط جنسی با کسی جز شوهرش خواهد کرد و رهگذری که چنین حرفی را بشنود چنین تصویری در ذهن او نقش خواهد بست و روزی شاید شك کند که آیا آن فقط تصور است یا واقعیت.

داستان زیر که راجع به اخلاق «دعوا» می باشد بخوبی این مطلب را نشان می دهد. این داستان به صورت اتفاق حقیقی نقل قول می شود.

«دختری ازدواج کرد. پدرش به او نصیحت کرد که اگر اقوام شوهرش به او حرفی زدند. جواب ندهد: «هم کر باش و هم گنگ.» دختر خانه پدر را ترك کرد و به منزل شوهرش رفت. شوهرش با او صحبت کرد. او جواب نداد. اقوام شوهرش با او صحبت کردند. جواب نداد. شوهرش ناراحت شد و دلواپس که زنش کرو لال است. به خانه پدرزن بازگشت

و وضع دختر را از او بازجو شد. پدر به او گفت که دخترش سالم بوده است. دختر خود شروع به حرف زدن کرد و گفت پدر خودش به او گفته بوده است که به حرف کسی گوش ندهد و جواب کسی را هم ندهد. سپس پدر منظورش را شرح داد که این بوده است که جواب آنهایی که می‌خواهند با او دعوا کنند و یا دشنام دهند نباید بدهد، و تصور کند که نمی‌شنود و اصلاً زبان ندارد. این به خاطر حفاظت خودش از درگیری بوده است.

آن روزها مردم به نصایح بزرگترها گوش می‌دادند.
آفتاب پس از گفتن این داستان خود ادامه می‌دهد:

«mo ke pâk bu
beřam va yi dařa ċe bākom»

«من که پاکم

بروم به دره، از چه با کم.»

بنابراین او تنها برای خرید به شهر می‌رود و شوهرش که او را خوب می‌شناسد می‌داند هیچ خطری وجود ندارد. من از او می‌پرسم که وقتی زنان راه می‌روند اگر مردی را در راه ببینند سرشان را پایین می‌آورند، بنابراین چگونه ممکن است آنها دیداری را سبب شوند و یا به تقاضایی پاسخ دهند. او سرش را تکان می‌دهد و می‌گوید «زن خیلی زیرک است.» بخصوص باید مواظب زنان آرام بود چون آدم نمی‌داند آنها به چه می‌اندیشند. آدم پرحرف آنچه را که فکر می‌کند برای دیگران بازگو می‌نماید.

«tā zerbun begarđ bune bun
narmu kâro kerde tamum»

«تا آدم پرحرف از این در و آن در بگوید

آدم آرام کار را تمام کرده است.»

چنین تضادهای درونی پدیده بسیار عادی در فرهنگ نه تنها این جامعه بلکه تمام ایران است. متوجه چنین تضادهایی شدن و به خصوص ربط دادن دو قطب تضاد به یکدیگر کاری نیست که در علوم اجتماعی بتوان یا چند پرسشنامه به آنها دبست یافت. مصاحبه‌شونده اگر بداند صحبت‌های او ضبط می‌شود به احتمال زیاد جواب درست و دقیق نمی‌دهد. البته مسئله دوصد چندان می‌شود اگر محقق به زبان آشنا

نباشد و خارجی هم باشد. بگذریم از مسائل اخلاقی که اجازه صحبت راجع به بعضی از مسائل را نمی‌دهد و یا فقط به صورت خاصی می‌توان آنها را بازگو نمود. منظور از این بحث به میان آوردن مقاله‌ای است که جامعه‌شناس فرانسوی آقای پال ویه راجع به زنان ایرانی نوشته است.^۴ گرچه مدارک او مربوط به خانواده‌های روستائی و کارگران می‌شود (که متأسفانه گذشته آنها را قید نکرده است) باز برداشتهای او بقدری عجیب است که مشکل می‌توان آنرا حتی برای ناحیه‌ای از ایران یا ممالک اطراف قبول نمود. برداشتهای او به احتمال قوی به خاطر دیدگاه مردانه و قوم‌گرایی او و استفاده از پرسشنامه و حتی ضبط صوت می‌باشد. بدین ترتیب او فقط قادر بوده است مطالب مقدماتی راجع به اخلاق مربوط به موضوع بدست آورد. بدین دلیل است که به نتایج عجیبی می‌رسد، چون،

«... زن وجود پستی است، او شیء جنسی است که مرد سعی نمی‌کند هیچ نوع ارتباطی با او برقرار کند. رابطه زن و مرد فیزیولوژی نزدیکی است.»^۵

او زن را به مرتبه شیء تقلیل داده و این شیء را چنین تعریف می‌کند: «يك شیء که برای تولیدمثل به کار گرفته می‌شود (به نفع خانواده، و برای اتحاد نسب‌ها) و یک شیء برای لذت (به نفع فردی مردها) است.»^۶ مگر خانواده و نسب شامل مرد و زن نیست؟ در این مقاله بقدری تناقض وجود دارد که جملاتی چون آنچه در زیر می‌آید زیاد دیده می‌شود: «این جامعه که تا این اندازه اهمیت به جنسیت می‌دهد، از نظر جنسی خوشحال نمی‌باشد.»^۷

که البته اینجا خصوصیت زن را به جامعه می‌دهد. پس اینجا این سؤال پیش می‌آید که مردها کجا رفتند؟ بنظر می‌رسد که نسب شامل زن‌ها نمی‌باشد، و جامعه فاقد مردان است!!

از ابتدای تولد، دختران و پسران متفاوتند چگونه ؟

«lâlâ, lâlâ nana basi
dulom dâdi dafa basi
sare cāsme bexow ratom
do tâ torki be torkesun
máno bordan be hendesun
máno dâdan be lofesun
malek jamšîd šekâr râte
malek xoršîd kotow râte
šâhab soltun va xow rate
lâlâ, lâlâ bâbâ masum
dehei mânô nanam rasun»

لالالاننه بسی
دولم دادی درآبستی
سرچشمه به خواب رفتم
دوتا ترکی از ترکستان
مرا بردند به هندوستان
مرا دادند به مرد لُر
ملك جمشید شکار رفته
ملك خورشید مکتب رفته
صاحب سلطان به خواب رفته
لالالابابا معصوم
دعایم بمادرم برسون.

لالائی بالا به صورت يك داستان واقعی گفته می شود. شروع داستان چنین بوده است که روزی دختری از نامادری اش که در حال نان پختن بوده تقاضای نان

(مشتك) می‌کند. و او با سیخ «hosun» روی دستش می‌زند و می‌گوید «برو آب بیاور». بقیه داستان به گونه‌ای که بالا آمده است ادامه پیدا می‌کند. عاقبت داستان چنین است که پدر دختر که دنبال او می‌گشت تصادفاً به منزل او می‌رود و از او سراغ دخترش را می‌گیرد. دختر که حال سه بچه داشته و دخترش صاحب سلطان در گهواره خوابیده بود، هنگام رفتن پدر ناامید از خانه، شروع به خواندن لالائی بالا برای دخترش می‌کند. این موقع پدر صدای دخترش را می‌شناسد و به منزل باز می‌گردد و از او می‌خواهد لالائی را دوباره بخواند. پدر و دختر از یافتن یکدیگر خیلی شاد می‌شوند و همگی به منزل پدر می‌روند. شوهر دختر نیز با آنها زندگی می‌کند. پدر می‌خواهد زنش را طلاق دهد، اما دختر میانجیگری می‌کند. هرگاه زنی باردار است، صورت او، بدن او و غذاهای مورد علاقه یا تنفر او نشان‌دهنده جنس جنین او است.

هرگاه نوزادی بدنیا آید که دختر باشد، ممکن است زنانی که در اطاق زانو هستند و پسرانی دارند تقاضای «ناف بر» او را برای پسر خود بنمایند.

هرگاه مادر با چنین تقاضایی موافقت کرد ناف دختر بریده می‌شود و از این زمان این دو «ناف بر» یکدیگرند. البته مادر می‌تواند با چنین تقاضایی موافقت ننماید. ضمناً این تصمیم برای ازدواج آینده موقتی است. باید توجه داشت که در این تصمیم‌گیری هیچ مردی حضور ندارد.

پس از بدنیا آمدن نوزاد پسر به پدر او گفته می‌شود:

«q'adam no residat rowsan»

«قدم نورسیده ات روشن باشد»

پس از بدنیا آمدن نوزاد دختر به پدر گفته می‌شود:

«rišta o^w bord»

«ریشات را آب برد.»

در هر دو صورت به مادر گفته می‌شود:

«Piš tiat rowsan bi»

«جلوی چشمت روشن باشد»

محمد قلی می گوید «آدم باید شکر خدا را بکند برای هر آنچه خدا به او داده است، دختر یا پسر،^۸ اگر انسان نارضایتی نشان دهد، به آنچه که علاقه دارد نمی رسد.»

اما کمال مطلوب آن است که اولین نوزاد پسر باشد.^۹ دختری که شاید در ابتدا با روی خوش پذیرفته نشده است بعد از چند ماهی «جای خود را باز می کند»، و همه به او علاقمند می شوند اشعار و لالاییهای زیادی برای هردو خوانده می شود که نشان دهنده تصورات متفاوت راجع به دو جنس در این فرهنگ می باشد:

«âqu ikonôm labet koja byârom zinet bañdar ke kale kuhe siraz ke râhes dure»	تبرستان www.tabarestan.info	«آقومی کنم لبِت از کجا بیاورم زنت که بندر کل کوهه و شیراز راهش دوره»
---	--------------------------------	---

«âqu ikonôm labeto šekar bâre xareto ixom xara berunom va kořom beřesunom»	«آقومی کنم لبِت شکر بار خرت می خوام خر را برانم برای پسرم بیاورم»
---	--

و برای دختر

«doxtařom ây doxtařom gole gohařom ši se nakerd mon va sařom bakeš bavi uma si doxtařom kise pili rixt va bařom goftom nemidom doxtařom bawâš uma za tu sařom go si ce nađadi doxtařom»	«دخترم آی دخترم گل گوهرم شوهر نکرد، ماند رو دستم بکش باوی ^{۱۰} آمد برای دخترم کیسه پولی انداخت برم گفتم نمیدم دخترم باباش آمد زد تو سرم گفت چرانمادی دخترم.»
---	---



آقومی کنم لبٲ

تبرستان
www.tabarestan.info

بچه اول نازی يك دختر است و نازی او را عمیقاً دوست دارد. فرزند آخر مهتاب يك دختر است، او نه سال دارد و پیش او یایش خیلی عزیز است. ربابه پنج دختر آورد، فرزند ششمش پسر بود، و هفتمین فرزند باز دختر. دختر آخر محبت زیادی از پدر و مادر می بیند. ^{۱۱} گرچه يك پسر صرفاً بخاطر پسر بودن عزیز است، اما يك دختر فعالانه «جای خود را باز می کند.» ^{۱۲}

بتدریج که فرزندان بزرگ می شوند مهر کمتری در ظاهر به آنها مبذول می شود. بازگشت از سفر جزو موارد استثنایی است که پدر محبت خود را به فرزندان نشان می دهد (توجه کنید که از آن رو که زنان بندرت به سفر می روند در اینجا قید نشده اند). را خدا از شهر برگشت و دختر ۷ ساله اش چند دقیقه ای پدرش را در چهارچوب در درآغوش کشید و بوسید. چند ساعت بعد کارنامه قبولی يك پسر و صدای خوش دیگری که روی نوار ضبط کرده بودم آنها را مستحق ناز و نوازش و بوسه پدر ساخت. پسرها ۱۱ و ۱۵ ساله بودند.

رفتار مادر بستگی به عوامل متفاوت دارد، مانند تعداد بچه ها، وجود زن یا زنان دیگر (همانند مادر شوهر یا خواهر شوهر یا دختر بزرگ خود زن) اخلاق خود زن و فرزند مورد نظر و اوقات فراغتی که زن دارد. زنی که شش/هفت فرزند دارد وقت کمی برای تك تك فرزندان دارد، اما اگر زن دیگری با آنها زندگی کند یا فرزندان اولش دختر باشند آنگاه زمان فراغت برای این کارها می یابد.

کلاً می توان گفت که هر چند فرزندان کوچک با محبت پدر و مادر بزرگ می شوند، هرگاه بزرگتر شده و کار به آنها محول شود، اولیای به آنها با سرزنش یادآوری می کنند که کارهای مختلف را انجام دهند. (توجه داشته باشید که فرزندان خان به خاطر وجود پیش خدمت، چنین کارهایی را انجام نمی دهند). از چنین زمانی فرقهایی بین رفتار با دختر و پسر ظاهر می شود.

آفتاب می گوید «بزرگ کردن پسر راحت تر است» چون اگر آنها از فرمان سرپیچی کنند یا زیاد شیطنت کنند، می شود آنها را کتک زد و یا اگر از دست آنها عصبانی شد می شود آنها را موقتاً از اطاق یا خانه بیرون راند. اما دخترها حساس هستند (nâz dâran) آنها زود به گریه می افتند و نمی شود آنها را از خانه بیرون راند. رفتاری که بایک دختر می شود خود بستگی به عوامل متفاوتی دارد چون محل در

بین اولادها، که آیا فرزند اول می باشد یا آخر. دختر اول مسؤولیت زیادی در منزل به عهده دارد، اما اگر دختری فرزند آخر باشد هنگامی که او می تواند کار قابل ملاحظه ای انجام دهد، دیگر خانه از فرزندان دیگر خالی است و کار کمتری وجود دارد.

«sorx o sefîde delbarom
kâse mâsure por xarom»

«سرخ و سفیده دلبرم
کاسه نشور پرخورم»

تهمینه يك سال و نیم دارد و هنوز درست راه نمی رود، اما وقتی خواهر کوچکتر از خودش در گهواره گریه می کند، چهار دست و پا بطرف او می رود، به گهواره او تکیه می دهد و او را تکان می دهد. مهوش ۷ ساله ظرف می شوید، زمین جارو می کند، و خواهر کوچک خود را بغل می کند و بازی می دهد.

بنابر وجود خواهران در خانواده پسرها در کار منزل همکاری می کنند. ایاز در غیبت مادر و خواهرش غذا می پزد. مهرداد شبها مادرش را برای پهن کردن رختوابها کمک می کند، برای آنها غذا می کشد و به آنها غذا می دهد بخورند و آنها را سرگرم می کند. مادرش می گوید او شوهر خوبی خواهد بود چون می داند چگونه کار کند. اما شاهپور شوهر خوبی نخواهد بود چون به سفید و سیاه دست نمی زند. پدر آنها کمک زیادی در بزرگ کردن فرزندان کرده است. حال که او مهاجرت می کند از زنش می خواهد از بچه ها بخصوص نوزاد آخرشان خوب نگهداری کند. با این توصیفات می بینیم گذر کردن از مرز کارهایی که مختص يك جنس می باشد به کرات صورت می گیرد.

رفتار مادر و پدر

«Vayâ tâ tavâni zan neku gir
ke owlâd mikêsad az jânebe sir»

بیا تا توانی زن نکو گیر
که اولاد می کشد از جانب شیر»

پسر شکل دایی خود می شود، و دختر شکل خاله خود. اما شعر بالا فقط به صفات ظاهری توجه نمی کند، بلکه به خصوصیات سیرتی و شخصیتی نیز اشاره می کند. این خصوصیات از شیر مادر سرچشمه می گیرد و از تربیتی که مادر به اولاد خود می دهد به وجود می آید. اگر خان با دختر کدخدا ازدواج نماید، رفتار فرزندان

این ازدواج به نیکی فرزندان نخواهد بود که از ازدواج خان و يك بی بی به ثمر می رسند این وجود دائم مادر با فرزندان در سالهای ابتدای زندگی آنها است که به آنها آنچه را که سیرت و رفتار می گویند، می دهد.

«اصل کار مادری، که پدر رهگذر»^{۱۳}

«اگر نوزادی در خواب گریه کند، می گویند شیطان به او می گوید «پدرت مرده است». نوزاد که مدتی است پدر خود را ندیده، این حرف را باور می کند و گریه می کند. اما وقتی شیطان به نوزاد می گوید «مادرت مرده است» او می خندد، زیرا می داند که شیطان دروغ می گوید، چون مادرش تازه به او شیر داده است. «نوزاد به شیطان می خندد.»

برای تربیت کودکان، نقش مادر اساسی است چونکه کودکان سالهای اول زندگی را کنار او می گذرانند. ترس جزء لازم تربیت است (نه از دیدگاه کودکان، بلکه از دیدگاه بزرگان در مورد کودکان). حضور دائم در کنار کودکان از ترس می کاهد، بنابراین فردی که دائم در کنار آنها نیست، یعنی پدر سخت ترین اقدام تربیتی را اتخاذ می کند. همسایه ها و افراد ناشناس نیز برای تربیت کودکان قابل استفاده هستند. مثلاً مادر، کودک خود را از سنجاق زیر گلوی زن همسایه می ترساند، که اگر حرف بد بزند به لب او می زند و اگر شلوار نپوشد، به پایش فرو می کند. آمپول خیالی که در کیف من بود وسیله ترسانیدن بعضی از بچه های ناآرام و شیطان بود.

جمله تکراری مادر «صبر کن تا پدرت بیاید» بچه را می ترساند. در مقاله ای مربوط به «زنان کونگ» در آفریقا^{۱۴} خانم در پیر می گوید در جوامعی که مادران فرزندان خود را از پدر می ترسانند، آنها «پدر را بصورت بالاترین قدرت تربیتی درمی آورند و بدین ترتیب از قدرت خود می کاهند» من شخصاً فکر می کنم زنان با چنین جملاتی قدرت خود را تحکیم می بخشند، چه با در نظر گرفتن آنچه قبلاً راجع به انعطاف پذیری مردان و قدرت زنان در نفوذ بر عقیده و رفتار آنها گفتیم، این نیز به کودکان فهمانده می شود که مادر روی رفتار پدر در مورد آنها اثر مستقیم می گذارد. نامادری بهترین مثال برای نشان دادن چنین امری است. (رجوع کنید به لالایی، ص ۶۲) اگر از دختری رفتار غیرقابل قبولی سربزند، پدرش و یا برادرش (برادرانش) او را مجازات می کنند. اما از این نظر که پدر محبت زیادی به دختر خود

دارد، این مسئولیت بیشتر به عهده برادر وی محول می‌شود. پریوش هفت ساله به خانه محمد قلی رفت و شام را آنجا خورد تا در ضمن با دختر محمد قلی که همسال او بود بازی کند. مهرداد از این رفتار پریوش خیلی عصبانی شد چون احمد و عباس دیگر بزرگ شده‌اند، آنها ده و دوازده ساله هستند. مهرداد خود ۱۴ سال دارد.

«دختری بود که خیلی دلش می‌خواست ازدواج کند. او نامزد شده بود اما برای ازدواج عجله می‌کرد. وقتی در ناحیه سردسیر بودند، دائم به پدرش نق می‌زد که بساط کار را فراهم کند. پدر به او گفت که باید تا بهار صبر کند. «اما بهار کی می‌آید؟» «وقتی که برگ درختان در می‌آید.» وقتی پدر این حرف را می‌زد به درخت بخصوصی اشاره کرد. از آن روز به بعد دختر توجه زیادی به آن درخت کرد. او آنقدر خاک گرم دور درخت گذاشت و از این قبیل کارها کرد که درخت شروع به نشان دادن علائم بهار کرد. دختر تا این را دید پیش پدر رفت و به او گفت که وقتش رسیده است. پدر گفت باید صبر کند. دختر درخت را به او نشان داد. پدر که از دست دخترش خسته و بیزار شده بود، از پسرش خواست دختر را به قشلاق ببرد و او را به نامزدش بزنی بدهد. خواهر و برادر براه افتادند. شب کنار راه آتشی درست کردند. دختر جلوی آتش ایستاد و شروع کرد به خواندن:

«zunom taš va zunom diđ
aziz barâr na ċi kir»

«زبونم آتش بگیرد، به زبونم دود
برادر عزیز کجا، عشق همسر کجا»

برادر از او خواست آنچه خوانده تکرار کند. تا شنید، آتش را بزرگتر و بزرگتر کرد و رفت پشت یک درخت پنهان شد. تا دختر پشتش را به برادر کرد، او تیری از عقب به او زد. چگونه یک دختر می‌تواند اینگونه برای ازدواج عجله داشته باشد. برادر باید عزیزتر از همسر باشد، فقط یک زن بیرحم می‌تواند شوهرش را بیش از برادرش دوست بدارد. «

اهمیت برادر برای یک زن بعد از ازدواج آشکار می‌شود، یعنی وقتی که او در رابطه با شوهر و خانواده او احتیاج به حمایت برادر دارد. هرگاه ازدواج با فردی

خارج از محل سکونت دختر صورت گیرد، اهمیت این رابطه بطور حادی حس می‌شود. اگر چنین حمایتی را از طرف برادر نداشته باشد، زن در رابطه خود با همسر و خانواده او تضعیف می‌شود. این نقش منفی بخصوص در جدالهای خانوادگی دیده می‌شود چه زن برای حفظ حقوق خودش کمبود پشتیبان خواهد داشت.

با همه اینها نباید تصور کرد که به خاطر این اهمیت در آینده برادران می‌توانند قبل از ازدواج دختران بر آنها تسلط کامل داشته باشند. مثال زیر در یکی از دهات نزدیک به وقوع پیوست: پدر کبری مدتی بود فوت کرده بود و در حقیقت برادرش شاهین افراد خانواده را بعد از پدر اداره کرده بود. کبری چند سال نامزد داشت ولی نامزدی را خود او به هم زده بود. به علت مسائل پیچیده خانوادگی خواهر کبری مجبور شد با نامزد او ازدواج کند. کبری سپس عاشق یکی دیگر از اقوام به نام مرتضی شده بود که این نیز رابطه بسیار پیچیده‌ای بود. در ضمن نوه عموی کبری به خواستگاری او آمد و کبری قبول کرد. همین که دو خانواده سرگرم تدارک نامزدی شدند، مرتضی در صحنه ظاهر شد و کبری به خاطر او نامزدی با نوه عمورا بهم زد. شاهین میان بحثهای طولانی و پیچیده خانوادگی غافلگیر شده بود، گذشته از این دشمنان شخصی وی از وضع دشوار او به نفع خود شروع به بهره‌برداری کرده بودند. او در موقعیت مسئول و مسخره‌ای قرار گرفته بود. بالاخره کبری به عقد مرتضی درآمد و آن هم روز تشییع جنازه یکی از اقوام بود. این عمل باعث تنفر همه شد شاهین به علت عصبانیت، در رانندگی تصادف سختی کرد و خود و زنش مجروح شدند.

ترجیح پسران بر دختران: ترجیح آشکاری که برای داشتن اولاد پسر دیده می‌شود بخاطر داشتن جامعه پدر بومی (Patrilocal) است. آن کارهایی که مادر و پدر برای دختر خود انجام می‌دهند و برای او جهیزیه فراهم می‌کنند، هرگاه ازدواج کند با همه این چیزها خانه و حتی ده مسکونی خود را ترک می‌کند. اما پسر نه تنها محل مسکونی را ترک نمی‌کند، بلکه سبب آمدن جهیزیه به خانه نیز می‌شود فرد جدیدی با نیروی کار تازه‌ای برای خانواده یا کل واحد مسکونی خواهد آورد. ربابه که همزمان با شوهر دادن دخترش، پسرش را نیز زن می‌داد گفت «آنکه می‌خواهد برود مدتی است. دیگر کار نمی‌کند، اما او که می‌خواهد بیاید کار می‌کند.» دختری که تنها دختر خانواده نیست (یعنی خواهرهای دیگر دارد که در منزل کار کنند) قبل از شوهر کردن برای ماهها به ندرت کار می‌کند. اما از طرف دیگر

می گویند:

«hey kořeme hey kořeme
tâ zan nasôde kořeme
zan ke sâde pizâdâme
jodâ ke vâbi hamsâdâme»

«آی پسر می پسر
تا زن نگرفته پسر مه
زن که گرفت، ناپسریمه
جدا که شد، همسایمه»

اگر از مردی که هنوز ازدواج نکرده است سؤال شود از کجا می آیی؟ جواب
ضرب المثلّی او این است: «هنوز زن نگرفته ام.» روابط احساسی که دختر با
خانواده اش دارد بسیار قوی است. اغلب اولیای مسن با ستایش از عاطفه دختران خود
یاد می کنند، هرچند فاصله مکانی آنها را از یکدیگر جدا سازد.

«qome mira pašé huna
qome zina meñe huna»

«اقوام شوهرپشت خانه
اقوام زن داخل خانه.»

فراموش نکنیم که از ابتدا پسران را از خانه برای تنبیه یا بازی بیرون
می کردند و زنان و فرزندان کوچکتر در این مرکز مهم، که در فصول آینده شرح
بیشتری از آن خواهیم آورد، استقرار دارند.

خلاصه و نتیجه گیری

در این فصل مطالب زیر را بررسی کرده‌ام: روابط عاطفی که اولیا نسبت به فرزندان دختر و پسر خود دارند و نقش فعالی که نوزادان دختر در بدست آوردن محبت دیگران دارند. هیچ فرقی میان محبتی که دختران و پسران از اولیاء خود دریافت می‌کنند ندیده‌ایم. اما تفاوت در بعضی رفتارها بین دختر و پسر از اوان تولد دیده می‌شود چون لالاییهای متفاوتی که برای دختر و پسر خوانده می‌شود. در تعلیم و تربیت آنها نیز تفاوت‌هایی دیده می‌شود. اما این بنفع یکی یا دیگری نیست.

در مورد کار دیدیم گذر کردن از مرز بین کارهایی که مختص يك جنس یا جنس دیگری است دیده می‌شود. بالاخره اهمیت پدر بومی که یکی از مشخصات مهم جامعه است، به دلایل احساسی که بین دختر و خانواده‌اش وجود دارد مورد سؤال قرار می‌گیرد. سؤال من در این مورد این است که آیا قوانین مربوط به «پدر بومی» و سایر قوانینی که معمولاً گفته می‌شود به نفع مردان می‌باشد یا برای ایجاد موازنه‌ای با قدرت زنان نبوده است؟

تبرستان
www.tabarestan.info



امامزاده سید محمد



خطبه روز عاشورا

تبرستان
www.tabarestan.info

ضمیمهٔ فصل اول

مذهب

از بهمن ماه ۱۳۵۷ مقالات و کتابهای فراوانی در مورد کیفیت مذهبی انقلاب ایران به زبان فارسی، انگلیسی، فرانسه و آلمانی و غیره نوشته شده است. آنچه اینجا از نظر خواهد گذشت چگونگی زندگی مذهبی در يك روستا، درست قبل از انقلاب است و چنانچه ملاحظه خواهد شد، مرز بین خرافات و مذهب مشخص نیست. ابتدا اجمالاً طرز تفکر مذهبی مردم را منعکس خواهیم کرد و با شرحی از جهان بینی در ارتباط با زندگی و مرگ آغاز می کنیم. داستان آفرینش را قبلاً نوشته ام. (ص ۵۱)

«وقتی که زمین و دنیا آفریده شد خدا خیلی نزدیک بود (»kufâ bi« خدا کوتاه بود) او همیشه به خواست آدمها جواب می داد. آن موقع انسانها راستگو و درست بودند هیچوقت دروغ نمی گفتند. هر وقت صدایش می زدند، می شنید. دست را که بلند می کردی، می توانستی به او برسی. اما چیزهای زیادی اتفاق افتاد. آدمها دیگر خوب نیستند، آنها خیلی کارهای بد کردند و خدا دور رفت. يك روز او دورتر هم می رود.»

خوب و بد با اعمال انسان تعریف می شود. محل خدا برای شنیدن و یا نشنیدن صدای او و درخواست انسان بستگی به رفتار انسان دارد. خوب و بد مربوط به انسان می شود بدون در نظر گرفتن جنس زن و مرد.

«آدم اول سوراخ نداشت. او در بهشت می خورد و احتیاج به دفع نداشت. خدا به او گفته بود که گیاه بخصوصی را هیچگاه نخورد. يك روز شیطان آمد و به او گفت میوه نخورد يك گیاه دیگر به او نشان داد تا

بخورد. آدم از این گیاه خورد و شکمش درد گرفت چون یاد کرده بود. او داشت می‌ترکید. آنها پیش خدا رفتند و از حال او به خدا گفتند. خدا هم سوراخی در انسان نهاد و او خوب شد. اما از آن موقع به بعد او باید غذا پزند و بخورد و دفع کند، همین.»

شیطان خودش انسان را گول می‌زند. گندم که دارای همین خاصیتی است که امروز مردم می‌شناسند، وسیلهٔ رانده شدن انسان از بهشت بوده است. مسئله‌ای که انسان از این روز در آن فرو می‌رود محدود می‌شود به تهیهٔ غذا، خوردن و دفع کردن. باز می‌بینیم اینجا نیز مسئله جنسیت مطرح نمی‌شود.

«شیطان همیشه زیر پوست آدم بود، او می‌خواست در دل آدم برود. اما خدا نمی‌گذاشت و او فقط توانست زیر پوست آدم برود. اگر او در دلش رفته بود، همیشه جنگ بود.» بنابراین شیطان که سبب رانده شدن انسان از بهشت شد، قسمتی از خود انسان شد. باید قبول کرد که شیطان زیر پوست انسان است، اما باز باید خدا را شکر گفت چون وضع می‌توانست بدتر باشد، یعنی شیطان در قلب انسان جای گیرد. از این نحوهٔ استدلال معمولاً هنگام مصائب و بدبختیها استفاده می‌شود. خدا را باید همیشه به یاد داشت، چون از بد بدتری هست. فقط به خاطر بزرگی و بخشندگی که دارد انسان را حفظ می‌کند و آنچه صلاح بشر است برایش پیش می‌آید.

«روزی دو مرد دنبال آب حیات می‌گشتند. آنها مشک خود را پر از آب، که کنار پای هر دو روان بود، کردند. داشتند برمی‌گشتند که سنگ گرانقیمتی را در راه دیدند. مشک را کنار درخت کناری گذاشتند. و سنگ را برداشته و خواستند آنرا به دو نیمه مساوی تقسیم کنند. هر چه کردند نتوانستند آنرا مساوی تقسیم کنند. سور که داشت آنها را مشاهده می‌کرد به آنها گفت از کمی خاک استفاده کنند تا بتوانند موازنه را برقرار کنند، و این یعنی فقط خاک، یعنی مرگ، چشم حریص انسان را می‌بندد. در ضمن گنجشکها به مشک آب حیات که زیر یک درخت کنار نهاده شده بود، حمله کردند. و تمام آنرا خوردند. برای این است که گنجشکها اینقدر عمر دارند و درخت کنار همیشه سبز است.»

فرشته‌ای که روز قیامت شیور می‌زند و مردگان برمی‌خیزند.

انسان می‌توانست ابدی باشد، اما افسوس که کیفیت خود او این ابدی بودن را به فنا می‌کشاند. حرص چون شیطان که قبلاً شرح آن رفت، همیشه با انسان است و فقط با مرگ از میان می‌رود. مرگ موازنه را برقرار می‌کند، در برابر مرگ همه برابرند.

«agar šahe jahân budî
âqebat marg
agar mohtâje nân budî
âqebat marg
agar šamsîr zan az gow o mâhi
ham âqebat marg»

«اگر شاه جهان باشی عاقبت مرگ
اگر محتاج نان باشی عاقبت مرگ
اگر شمشیرزنی از گاو و ماهی هم عاقبت مرگ»

...و

«tâ ye ruz zendeyid
bögîd o bexandîd
mordan pei sartune
tei xodâ nabahremandîd»

«تا يك روز زنده‌اید
بگید و بخندید
مردن پشت سرتان
پیش خدا نه بهره‌مندید»

و،

«va u xodâ xâst kerdami
se çi halâli
ye pain deri, ye del xâsi
ye çeşme kali»

«از خدا سه چیز حلال خواستم
اطاقی، دل خوشی و سرمه چشمی»

• یعنی زن.

کاشنبه می گوید:

چه يك تومان داشته باشم، چه صدتا، همه اش یکی است، چون همه آنها متعلق به خداست. اما اگر یکروز نمازم دیر شود، خیلی عصبانی می شوم. خدا و اسلام مهمترین چیزها برای من هستند.»

شاهین می گوید: «برای این چند روز روی زمین آدم باید چشمش به خدا و خوشبختی باشد، همه چیز درست می شود.» تابستان در آنجا شاهد رویدادهای مصیبت باری بودم، چه مرگهای زیادی بر اثر تصادفات رانندگی، مریضی، خودکشی و کهولت روی داد. هر بار یکی از این اتفاقات روی می داد و شخصی آنرا بازگو می کرد يك نفر می گفت «نباید خدا را فراموش کنیم باید خدا را شکر کنیم. خدا کریم است. خدا را شکر که بدتر نشد.»

در لحظات بسیار دشوار بدترین عملی که از شخص می تواند سر بزند کفر گفتن است:

«va u xodâ xodâyi bimorovat (astâqferolâh)
yi kêrâyî ke to îkoni çi ire mène torbat»

«به آن خدا، خدای بی مروت (استغفرالله)

با این کارهایی که می کنی چی میرود در تو براهات»

«xodâyâ to hasti tâ bolândi
hamîse dar kamine dardmandi
xare kuro gađayi va junom
çerâ deraxte mardoma varisê kandi»

«خدایا تو هستی تا بلندی

همیشه در کمین دردمندی

خر کورو گدایی را به جان خریدم

درخت مردم را چرا از ریشه کندی؟»

چند روزی بود که ربابه خیلی خسته بود و اتفاقات ناگوار یکی پس از دیگری بر او واقع می شد. فریاد پر از کفر ربابه وقتی درآمد که گوساله شان همه شیر گاو را مکید.

مرتبه هر شخص را در زندگی خداوند معین می کند. جالب اینجاست که در مصاحبه هایم با افراد غنی و فقیر هر دو خداوند را بعنوان اعطاء کننده مرتبه انسان در

زندگی مطرح می کردند. جایی که انسان دارد بنابر صلاحیت و استعداد اوست، و او باید خدا را شکر کند. کنون می گوید «اما يك مسلمان واقعی باید همیشه فقیر باشد جلوی خدا سجده کند تا او را بشناسد و از آنچه به او داده قدردانی کند و از او كمك بخواهد. خداوند او را دوست دارد که چنین نعمتی به او اعطا کرده است. اما آنها که غنی هستند چنین نمی کنند، آنها از خدا نمی ترسند، آنها مذهبی نیستند. می گویند «خدا ترا می شناخت که ترا فقیر کرد» آفتاب بین سنی و شیعه فرقی قائل می شود و می گوید اگر مردم شیعه سختی ببینند اشکالی ندارد، آنها راه علی را می روند، آه دردناک آنها به کسی ضرر نمی رساند. اما آه سنی ها و تمام غیر مسلمانها بد است، آنها باید در فراوانی باشند که آه نکشند.»

«xodâvandâ çe bonyâdi nahâdi
xalâyeq har çe lâyeq vahs dâdi/»
خداوند آنچه بنیادی نهادی
خلایق هر چه لایقش بدادی»

«yeki râ dâdi az taxte kôla
yeki râ nešândi dar xake siâ»
یکی را تخت و تاج دادی
یکی را در خاک سیاه نشاندی.»

اشعار بالا را بی بی خورشید بانو برایم گفت و سپس تاکید کرد که خدا مهربان است و «نبض انسان را می گیرد و به او آنچه سزاوار و شایسته اوست می دهد. انسان باید همیشه خدا را در نظر داشته باشد. اگر شب هست، روز هم هست. اگر روز خوب هست، روز بد هم هست.»

«هر روز صبح روزی بهرکن (تقسیم کننده روزی) با يك الك می آید در منزل برای بعضی از خانه ها سوراخ الك بزرگ است و برای بعضی ها کوچک. به همین علت است که بعضی ها فقیرند و بعضی ها غنی. با این حال هر شخص باید صبح زود بلند شود و در خانه را باز کند تا بیشتر به او برسد. چون «روزی بهرکن» به آنها که درشان بسته است زیاد نمی دهد.»

«ey xodâyi bahr barâ kon
bahr barâ kerdi
use ke bahre kerdi
bongom nakerdi»
«ای خدا (نان) روزانه بده
نان روزانه تقسیم کردی
وقتی داشتی تقسیم می کردی
مرا صدا نکردی.»

جملات و نظریات بالا را زنان و مردان اظهار داشتند. تا آنجا که رابطه انسان—خدا مطرح است هیچ فرقی بین زن و مرد وجود ندارد. اعتقاد به خدا، اسلام و مذهب شیعه مستحکم است. ایمان آنها با امید، وحشت و احترام آمیخته است. مرزهای میان مذهب، اعتقادات خرافی و نیروهای ماوراء انسان همیشه آشکار نیست. سوءاستفاده از ایمان مردم برای بدست آوردن سودهای مالی بچشم می خورد و معمولاً زنان هستند که مورد چنین سوءاستفاده هایی قرار می گیرند. مردان و زنان طبقه بالا با سوءظن از سید و یا دعانویس محل یاد می کنند. سید ادعا می کند دعا یا دارویی برای فرزند بیمار و یا فرزندی که بیمار خواهد شد، دارد. والته برای ادای تشکر زن می تواند خروشی به سید بدهد!

دعانویس ده مشهدی جعفر از کتاب طب امام جعفر صادق استفاده می نماید. بیژن می خواست با گل افروز ازدواج نماید، اما مسائلی درپیش بود که از این ازدواج جلوگیری می کرد. بیژن از ربابه خواست به او کمک کند و دعا یا طلسمی برای او فراهم کند. بدین دلیل این مثال را آوردم که بگویم هرچند در موارد عادی ممکن است مردان با شك و تردید و بدبینی نسبت بدین چیزها اظهار نظر کنند، باز در موارد استثنایی خود به دنبال چنین چاره هایی می روند. البته چنین اشخاصی ممکن است از همان سید محل و یا دعانویس ده کمک نخواهند بلکه فردی که ناشناس به محل و خبره به عمل باشد، انتخاب کنند.

«qāda bas qādāra bas
va māl dar umā
dowdar go yā emāmzādah
ye sabri umā»

«جوان قطار فشنگ را بست
از خانه درآمد
دخترك گفت، یا امامزاده
يك صبری آمد»

شناخت و عملکرد مذهبی

بعضی از زنان و مردان هر روز نماز می‌خوانند. تعداد کمتری در ماه رمضان روزه می‌گیرند. تعداد واقعی افرادی که نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند، کمتر از آنست که پاسخ به سؤالات اولیه نشان می‌دهد. نام امامها اغلب هنگام قسم خوردن و در زمان ادای نذر بگوش می‌خورد. معمول‌ترین قسم‌ها به احدا، قرآن، و حضرت محمد است. حضرت ابوالفضل به پندار آنان، بی‌صبرترین امامهاست و اگر کسی به او در موردی قسم یاد کند باید حتماً به قسم خود وفا کند. «من به حضرت ابوالفضل قسم خوردم که هیچگاه در دزدی و غارت شرکت نکنم. اگر این کار را کرده بودم. حتماً خانه‌ام آتش می‌گرفت یا دزد آنرا می‌زد». حضرت علی شجاع‌ترین امامان است. او برضد ظلم و ستم با نام اسلام مبارزه کرد. نام علی هنگام سخت‌ترین کارها یاد می‌شود. حال می‌خواهد تکان دادن شیئی سنگین باشد، یا گذر کردن از مسئله‌ای روحی. «تهمینه که می‌خواست زبان باز کند اولین لغتی که گفت «علی» بود».

هنگام روبرویی با مصائب زندگی و هنگام يك زایمان مشکل اشخاص نذرهایی می‌کنند که هفتگی یا سالیانه آنرا ادامه می‌نمایند. نذریها بانام امامهای مختلف داده می‌شود و مدت زمان آن از چند سال تا چند نسل می‌باشد. هر پنجشنبه ربابه نذری می‌دهد، برای ده روز ماه رمضان هر روز کسی نذری می‌دهد. نذری کاامیر برای نهار روز دهم است. این نذری مورد قدردانی فراوانی قرار می‌گیرد چون همه اهل ده برای تغذیه می‌روند و زنان در خانه غذایی تهیه نکرده‌اند و در بازگشت با اشتیاق و قدردانی به خانه کاامیر می‌روند. به نذریهای دیگر اغلب مردان دعوت می‌شوند و زنان از اقوام نزدیک که هم کار کنند و هم غذا تناول نمایند. زنان دیگر اغلب بچه دارند و نمی‌توانند مسئولیتهای خانه را ترك کنند و به نذری بروند و در هر

صورت نمی‌توانند به هر نذری تمام اولادهای خود را ببرند. ضمناً مقدار غذای تهیه شده کفاف همه را نمی‌دهد.

سه نسل است که خانواده سیروس در ماه محرم نذری می‌دهد. این نذری بنابر مقدار برنج و روغن تصمیم‌گیری شده است. یک نهار یا شام کامل با این مقدار برنج و روغن داده می‌شود.

مواردی که در زندگی روزمره نام خدا آورده می‌شود هنگام انجام عمل صواب است و یا انجام ندادن عمل صواب. چند مثال از اعمال صواب چنین است: دادن غذا و لباس به نیازمندان، یتیمان و غریبان، دیگر بجای آوردن نماز و روزه و رفتن به اماکن مذهبی چون امامزاده‌ها. برای زنان یک صواب دیگر وجود دارد و آن بخشیدن مهر در زمان ازدواج است. مهر را در لحظات مشکل زندگی چون هنگام زایمان نیز می‌توان بخشید. اگر زنی مهر خود را ببخشد از آن زمان $\frac{1}{3}$ تمام اعمال مستحق ثواب که در آن خانه انجام می‌شود، به حساب او گذاشته می‌شود، و $\frac{2}{3}$ آن به حساب همسرش می‌رود. در غیر این صورت تمام آن به حساب همسر می‌رود. (البته این کسرهای خیلی دقیق نیستند چون افراد دیگری نظیر فرزندان در منزل زندگی می‌کنند و مقداری از آن به حساب آنان نیز می‌رود).

کارهایی که نباید انجام گیرد غیبت و کفر و آزار همسایه است.

در آخرین رسمی که برای انسان در دور زندگی او برقرار می‌شود، یعنی مراسم دفن، بیش از هر زمان دیگر از مذهب یاد می‌شود. مراسم دفن مذهبی است، و همه افراد حاضر برای مراسم دفن در قبرستان نماز میت می‌خوانند. قرآن نیز بر سر قبر خوانده می‌شود. این عمل بوسیله فامیل نزدیک میت هرچند مدت یکبار انجام می‌شود. (این مسئله بستگی به سن فرد، مرتبه و اهمیت اجتماعی او و قدرت مالی فامیل او دارد.)

در زمان تحقیق به هر امامزاده کوچک و بزرگی که رفته تعداد زنان زوار از مردان بیشتر بود. هر زنی هر چند ماه یکبار به امامزاده می‌رود، اما یکسال ممکن است براحتی بگذرد و مرد قدم به امامزاده نهد. البته بغیر از عاشورا که همه برای مراسم تعزیه به امامزاده می‌روند. هرگاه نوزادی به دنیا آمد مادر نوزاد را با خود به امامزاده می‌برد و برای وی سلامت طلب می‌کند. اگر مصائب اقتصادی یا خانوادگی رخ نماید، باز زن به امامزاده می‌رود و طلب کمک می‌کند. اما اگر رفتن به

زیارتگاههای بزرگ کشور را در نظر بگیریم تعداد مردان فزونی دارد. رفتن به مشهد امید هر زن و مرد است. اما رفتن به کربلا و مکه خیلی کمتر اتفاق می افتد و زیارت این اماکن برای مردها نیز کم دست می دهد چه رسد به زنان.

شخصیت مذهبی ده یعنی فرد مذهبی که بیش از دیگران در ده دیده می شود. این شخص به ده می آید و در ازای دعای خیر تقاضای کمک می کند. ملا که او را معمولاً شیخ می نامند برای مراسم عقد حاضر می شود (باز اینجا امکان وجود ملا برای عقد فردی از طبقه بالا بر مراتب بیشتر از فردی از طبقه پایین است. البته مسئله محل زندگی و امکان دسترسی به ملا را نیز باید در نظر گرفت چه در يك اقامتگاه «دشمن زیاری» با جاده های صعب العبور امکان آمدن يك ملا خیلی کمتر است تا در مرکز فہلیان که خود مقر سادات است.) زمان دیگری که در آن شیخ دیده می شود، در ده روز ماه محرم است. این شخص معمولاً از فہلیان می آید. و بالاخره زمانی نیز هست که افراد برای حل مشکل به فہلیان روی می آورند. و آن در صورتی است که مسئله ای رخ داده باشد که آنرا ریش سفید یا حتی خان نتوانسته باشد حل نماید. در این صورت دو طرف دعوا به فہلیان می روند و از مجتهد محل درخواست قضاوت می کنند. بنابراین باید متوجه بود که مذهبیهون در مرتبه های مختلف و با نقشها و قدرتهای متفاوتی وجود دارند.

طی مدت تحقیق من مهمترین واقعه ماه محرم آمدن «شیخ» به ده برای ده روز اول ماه بود. هر روز در منزل يك نفر نذری برقرار بود و تقریباً تمام روزها شیخ به ده می آمد. بعد از بحثهای مذهبی شیخ سر موضوع عاشورا می رفت و با استفاده از موضوع کنایه هایی به اوضاع روز می زد. او ظلمهای شاه را با یزید و کشته شدن یاران حسین را با جوانانی که در زندانها بودند و شکنجه می شدند و یا در خارج از زندانها کشته می شدند، مقایسه می کرد. او کنایه های زیادی به ثروت شاه می زد و از «پترودلار» سخن می گفت. او مطالبی را می گفت و جالب بحثهایی بود که بعد از این صحبتها مردم با یکدیگر می کردند. راجع به خود شیخ صحبتها زیاد بود. اخبار شهرها مورد بحث قرار می گرفت. همه روزه مردم به بی بی سی گوش می دادند. اما منبع خبری دیگری برای اهل ده بچه ها و نوجوانانی بودند که به مدرسه راهنمایی و نظری در خارج از ده می رفتند. اینها اخبار را از مدارس در نورآباد و گچگران می آوردند. گرچه صحبت از ساواک برای مردم بسیار وحشتناک بود اما از آنرو که مذهبیهون آنرا

مطرح می کردند تحت حمایت آنها مردم جرأت بحث در مورد سیاست را پیدا کردند و «شاه» نیز دیگر موضوعی نبود که از مطرح کردنش مثل قبل ابا داشته باشند. با متوسل شدن به اعتقاد عمیق مذهبی مردم، دیگر حمله به شاه هرچند پایه های سنتی زیاد در مردم داشت کار غیرممکنی نبود.

شش ماه بعد از اتمام تحقیقاتم به ده مراجعت کردم. در این زمان مردمی که هرگاه می خواستند مطلبی را بگویند که انتقادی بود اول ده بار تملق شاه را می گفتند که چه کارهای خوبی کرده و دعا برای سلامتش می کردند، حال مثل همه جای ایران آماده بحث و گفتگو بودند. نرسیده به ده از من سؤال شد، «خمینی ای هستی یا شاهی؟» البته اعمال افراد نیز به همین دقتی دسته بندی شده بود. يك روز به شهرک شرکت تعاون و تولید رفتم. آنجا مردم برق داشتند و صاحبخانه به عنوان پذیرایی خواستار روشن کردن تلویزیون شد. از او خواستم اگر برای من می خواهد این کار را انجام دهد، بهتر است انجام ندهد. «پس توهم خمینی ای هستی.» موضع گیری به همین سرعت صورت می گرفت.

پیردازیم به دنباله بحثمان در مورد ماه محرم. عصرها قبل و بعد از شام مردم به نوارهای تعزیه گوش می دادند. افراد خانواده های مختلف گرد هم می آمدند. گاهی چند خانوار نیز که همسایه بودند یا قوم نزدیک بودند گرد یکدیگر به این نوارها گوش می دادند. مهتاب همیشه خواستار گوش دادن به نوازی بود که لالایی در آن شنیده می شد. «آنکه آدم را به گریه می اندازد» آن قسمتهایی از نوار که راجع به نقص اعضای بدن خاندان حسین بود اشک و ناله های فراوانی با خود می آورد. موضوع دیگری که با ناله و فغان با خود می آورد تشنگی شهدا بود و کودکان که یتیم می شدند. بچه ها که در جمع حاضر بودند خود گاهی گریه سر می دادند، اما اغلب با چشمانی حیرت زده به بزرگترها می نگریستند. مردان به آرامی می گریستند. اما زنان آه بلند می کشیدند، گوش می دادند، و سپس بدون هیچ خودداری گریه می کردند. «خوب است آدم گریه کند، گناهای آدم بخشیده می شود.»

برای دهم محرم مراسم تعزیه تدارک دیده می شود. بعضی از دهات دسته درست می کنند و تکتک به طرف امامزاده محمد حرکت می کنند. بزرگترین ده یعنی گچگران مهمترین دسته را دارد و جلوی آنها نوازندگان حرکت می کنند. دهات دیگر دسته های زنجیرزن دارد و البته هریک چند علم با خود می آورند. او یون

يك علم رنگارنگ دارد كه از پارچه‌هایی به رنگهای مختلف كه زنان داده‌اند، تهیه شده است. مردم در چند طرف برای تماشای مراسم می‌ایستند. نوازندگان و اغلب دیگر اعضای تعزیه سوار بر الاغ یا اسب هستند. مراسم چند بار تکرار می‌شود. تماشا بدون شركت حضار نیست و هر بار آخر مراسم زنان با ناله و فغان به طرف گهواره «علی اصغر» هجوم می‌برند و قدری از پارچه گهواره را می‌کنند و برای خود نگه می‌دارند. همه سعی می‌کنند به یزید و شاه موجود حمله کنند. بسیاری از افراد بخصوص پسرها چوبهایی به این منظور با خود دارند.

حالت ده در مدت این ده روز عزاداری تغییر فاحشی می‌کند. از خود گذشتگی و همکاری بین افراد به وجود می‌آید. صورتهای نشان غم و اشك را با خود همراه دارد و آن دردی كه مردم برای شهدای تشیع در دفاع از حقیقت و عدالت بر خود حس می‌کنند باعث فراموشی مسائل روزمره و گذشت در مورد بغضهایی است كه نسبت به دیگران داشته‌اند. جالب توجه است كه آنانكه بیش از همه اشك می‌ریزند و در مراسم تعزیه گل به سر می‌مالند همانهایی هستند كه در مراسم عروسی بیش از همه می‌رقصند و پایكوبی می‌کنند. گلی كه دختر قشنگی بود و خوب می‌خواند و می‌رقصید آن روز صورت بسیار معصوم و مؤمنی داشت.

تا حال راجع به ایمان و مراسم مذهبی نوشته‌ام بدون اشاره به هیچ نوع تضاد یا کنایه و طنزهایی در این مورد. حال باید چند كلمه راجع به این مطالب كه روزانه شاهد آنها بودم، بنویسم. اما اینها اعتقاد و ایمان مردم را به سؤال نمی‌گذارد. باكتون راجع به غنی و فقیر صحبت کرده بودم. و او نیز راجع به دارا بودن آنچه شخص مستحق آن است شرحی برای من گفته بود اما عاقبت حرفهایش را اینگونه به اتمام رساند. «حتی در رابطه با خدا طوری است كه باید بیشتر داشته باشی كه به او بدهی تا بیشتر گیرت بیاید. آنها كه بیشتر برای او قربانی می‌کنند، بیشتر نصیبشان می‌شود.»

بعد از گوش دادن به صحبت شیخ و بازگشت به خانه دخترها همیشه اینطور صحبت می‌کردند: «دیگر نمی‌توانستم بیشتر خودم را نگه دارم. داشتم می‌ترکیدم. هم‌جلوی من نشسته بود و رویش را گرفته بود و داشت از زور خنده می‌لرزید، او كه گریه نمی‌کرد.» ظهر برای نذری به خانه‌ای رفتیم. دو نفر در حیاط نشسته بودند و آخرین لقمه‌های نهار را تمام می‌کردند و منقل را آماده می‌نمودند. یکی به دیگری

گفت. «این چیه دیگه؟ راجع به طهارت دارد به مردم یاد می دهد اگر سواد دارند که خودشان می توانند بخوانند. اگر هم ندارند بهتر است بروند دنبال گاو و به این چیزها کار نداشته باشند»

شب قبل از عاشورا خانواده ها سعی می کردند شب زنده داری کنند. هرچند خانواده ای گردهم می آمدند، به نوار گوش می دادند و عزاداری می کردند. روز بعد همه راجع به این صحبت می کردند که تا چه ساعتی توانسته بودند بیدار بمانند. در خانه علی اتفاق دیگری افتاد. پسر اولباسش را عوض کرد و نقش یزید را بازی کرد و همه را خنداند. عصر عاشورا مهوش کوچولو در حیاط بازی می کرد و با لغات عربی که این روزها زیاد شنیده بود شعر می ساخت. تمام این رفتارها در زنان، مردان و کودکان دیده می شود.

۱. «mosak» خمیر را کوچکتر از نان معمولی پهن می کنند و هنگامی که زن در حال پختن نان است آنرا به بچه ها می دهد، بخورند.

2. Ortner, S.B. «Is Female to Male as Nature is to Culture?» in Rosaldo, M.Z. & Lamphere, L. edition **Women, Culture and Society**, PP. 67-88, Stanford University Press 1974.

۳. این شعر را در مجله «پیام نوین» اردیبهشت ۱۳۴۱، شماره ۸ یافتیم.

4. Iranian Women in Family Alliance and Sexual Politics» in beck & Keddle, editors, **Women in the Muslim World**, PP. 451 - 472, Harvard University Press, Cambridge, 1978.

5. Ibid, P. 465

6. Ibid. P.468-9

7. Ibid. P. 467

۸. «اغلب مردان و زنان بچه دختر و پسر می خواستند»، در همان کتاب، مقاله :

J. & M.Gulick, «The Domestic Social Environment of Women and Girls in Isfahan, Iran» P.512, in beck & Keddle, editors, **Women in the Muslim World**, Harvard University Press, Cambridge, 1980.

۹. «معمولاً زنان آرزو دارند که اولین نوزادشان پسر باشد» از

Donaldson, B. A. **The Wild Rue**. P. 26, Arno Press, N.Y. (original edition 1938) 1973.

۱۰. بجای بکش باوی (بکشی که از باشت باشد) قبلا نام خان زمان را می گفتند.
۱۱. زنان شوهران خود را بدین صورت شرح می دادند، که آنها محبت خود را نشان می دهند. بخصوص به دخترها، و بخصوص وقتی آنها خیلی کوچک می باشند و با هر کدام که آخرین فرزند باشد. از مقاله J. & M. Gulick. پاورقی شماره ۸، صفحه ۵۱۴.

۱۲. رجوع کنید به بخش بالا «آیا يك الكوی فاعل/ مفعول قابل استفاده است؟».
۱۳. ضرب المثل فارسی است اما بمناسبت ادا شدن آن بوسیله زن ممسنی درچنین بحثی آنرا آورده ام.

14. Draper, Patricia, «! Kung Women: Contrasts in Sexual Egalitarianism in Foraging and Sedentary Contexts» appeared in **Toward an Anthropology of Women**, PP. 77- 109 edited by reiter, R.R. Monthly Review Press, N.Y. 1975.

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info



صورتها نشان غم و اشك را با خود همراه دارند.



تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل دوّم

تبرستان
www.tabarestan.info

قلمرو اجتماعی

در این فصل من روی اوج‌کنشهای اجتماعی تکیه می‌کنم. یعنی مراسم ازدواج و عزاداری، چه آنچه را که در زندگی روزمره دیده می‌شود به صورت فشرده طی این مراسم می‌توان مشاهده کرد. برخلاف تمام ارتباطات اجتماعی زندگی فرد «غریب» است: یعنی آن بی‌کسی که هیچ قوم و خویشی ندارد. بابحثی از این فصل را آغاز خواهیم نمود.

یک فرد عادی در یک خانواده بین اقوام و همسایه‌ها زاده می‌شود. از همان روز اول زندگی نوزادی روابط اجتماعی تازه‌ای از طریق او در نظر گرفته می‌شود. رفتار مختلف در رابطه با ازدواج دختر و پسر دیده می‌شود. یا بزرگ شدن دختر و پسر رفتار آنها تغییر می‌کند. هرچه به مراسم ازدواج پسر و دختر نزدیک شویم افراد فامیل دو طرف بیشتر در این جریان وارد می‌شوند.

بجز این مراسم جشن و سرور که نه تنها پیوستن دو فرد بلکه نزدیکی دو خانواده و اقوام آنها می‌باشد، در اتفاقات دیگری چون دعوا و جدال ارتباط بین افراد جامعه مشاهده می‌شود. این دعوا ممکن است بین دو کودک، دو فرد بالغ و یا افرادی از طایفه‌ها و دهات مختلف صورت گیرد. نقش زن در این اتفاقات چیست، هم در به وجود آوردن و هم در خاموش کردن آنها؟

در عزاداری نیز ارتباطات اجتماعی بسیار مشاهده می‌شود. در تمام این اتفاقات روابط خویشاوندی تعریف شده و مستحکم می‌گردد. در این مورد نیز بحث ما بر نقش زنان تکیه خواهد داشت.

غریب

«na pei pati šoštān dāre
na ādame q?arib šivan dāre»

«نه پای برهنه شستن داره
نه آدم غریب شیون داره.»

«na dar q?orbat delom šāde
na ruye vatan dārom
elāhi bargarde
in tāleyi ke man dārom»

«نه در غربت دلم شاده
نه روی وطن دارم
الهی برگردد
این بختی که من دارم»

«barādar bā barādar
pōste var pōst
deraxte bi homāyat
kei konad rōst»

«برادر با برادر، پشت بر پشت
درخت بی حمایت کی کند رشد.»

يك فرد غریب یا يك میهمان هیچوقت تنها گذاشته نمی شود. يك نفر از خانه
یا يك همسایه همیشه کنار او می نشیند. «ما هر روز می آییم پیش تو می نشینیم و با
تو شوخی می کنیم که حس نکنی اینجا غریبی» این جمله ای بود که بکرات من
می شنیدم. خانم جان که در شهر زندگی کرده است (یعنی می داند غریب بودن یعنی
چه) می گوید مرا دوست دارد. «اما مردم ده ما همه غریب پرستند.» عروسی که

تازه به ده آمده بود وقتی مرا دید که داشتم قدم می‌زدم، پرسید «تنها هستی؟» سپس خودش تأیید کرد، «هر دوی ما غریبیم.» «عزیز» بیست سال پیش به ده آمد. برادر او تازگی ده را ترك کرده است. فرزندان او همه دخترند. بنابراین او عصرها به خانه کدخدا می‌رود. هنوز او در این ده احساس غربت می‌کند. در تعزیه عاشورا موضوع «غریب» و «یتیم» آه و ناله دیگران را برمی‌انگیزد. بنابراین اگر غریبه‌ای وارد ده شود، مردم به او کمک می‌کنند.

«âdami va âdami cun lâzom ast
cuq?e sandal bu nadâre hizom ast»

«آدم به آدم احتیاج دارد
همانطور که سندل اگر معطر نباشد، هیزم است»

و

«koh va koh niřese
âdami va âdami iřese»

«کوه به کوه نمی‌رسد، اما آدم به آدم می‌رسد.»
بنابراین نیکی به غریبه جزای خوب خواهد داشت.

همسایگان

قبل از اینکه به دایره مستحکم اقوام برسیم، برای طبقه پایین باید در مورد همسایگان چند کلمه ای سخن گوئیم:

«aval hamsâ, use hampâ»

«اول همسایه، بعداً دوست.»

هرگاه شخصی فوت کند فرشتگان ابتداء از او راجع به رفتارش با همسایگان سؤال می کنند. آفتاب به من می گوید. «همسایگان مانند تخم مرغ و پوسته تخم مرغ می مانند. آنها خیلی به یکدیگر نزدیکند. باید همه چیز را به یکدیگر بگویند...» «هرگاه فردی به امامزاده می رود، بعد از دعا برای اقوام برای همسایگان دعا می خواند» باید به این نکته مهم توجه داشته باشیم که برای خانواده خان همسایه اهمیت ندارد، چه برای آنها روابط خویشاوندی اهمیت دارد و مکان بی اهمیت است.

كودك در شبكه‌ای از روابط انسانی به دنیا می‌آید

در اطای که نوزاد متولد می‌شود نزدیکترین اقوام زن، يك قابله و احتمالا يك همسایه حاضر هستند. برای مدت چهل روز فقط این افراد می‌توانند نوزاد را ببینند. شرطی که برای اسم گذاری نوزاد قید می‌شود، نشان‌دهنده جامعه احاطه کننده نوزاد است. اسم فردی نزدیک از خویشاوندان و یا فرد سرشناسی از طبقه دیگر روی نوزاد گذاشته نمی‌شود.

زندگی روزانه او عنصرهایی دارد که نشان ازدیاد روابط اجتماعی نوزاد و خانواده اش می‌باشد. قبلا راجع به «ناف بر» صحبت کردم (صفحه ۶۳) که چگونه هنگام تولد كودك راجع به ازدواج آینده او تصمیم گیری می‌کنند، هرچند این تصمیم بسیار مقدماتی باشد. «آیا این هم روزی می‌شود عروسی کند؟» «آیا کسی ممکن است برای این دختر کوچولو بیاید؟» غیره و غیره. يك مادر اینگونه در شگفتی با نوزاد خود صحبت می‌کند.

تا وقتی سن كودك پایین است اولیا و اطرافیان به شوخی و جدی راجع به ازدواج آینده آنها صحبت می‌کنند همیشه صحبت از این است که چه کسی با پسرشان عروسی می‌کند، اما هیچوقت صحبت از شوهر آینده دختر بچه‌ها نمی‌کنند، هرچند آنها نامزد هم داشته باشند. جلوی يك پدر یا برادر بزرگتر هیچگاه ازدواج يك دختر که بیش از پنج یا شش سال داشته باشد مطرح نمی‌شود. يك برادر حتی ممکن است خیلی عصبانی شود اگر صحبتی که اشاره‌ای به این مطلب کند در برابرش گفته شود. من خودم چنین اشتباهی کردم و علی ۲۲ ساله برادر مریم يك صدای «سیس سس سس» کرد که نشان‌دهنده سعی بر کنترل احساساتش بود. او گفت اگر شخص دیگری چنین صحبتی کرده بود، خیلی عصبانی می‌شد و غیره و غیره.

در تدارك تصميم يك ازدواج پس از كارهاى اوليه كه زنان انجام داده‌اند و بعد از تصويب پدر، آنگاه راجع به اين موضوع با برادر دختر صحبت مى‌شود. اگر او اعتراضى نداشته باشد، مى‌گويد: «هرچه مى‌خواهيد بكنيد.» در خانواده خان كه بعضى از رسوم خيلى دقيق مراعات مى‌شود، مرحوم ولى خان و پسرش حتى در عروسى دختر و خواهر خود حاضر نبودند، زيرا كه روز عروسى براى پدر و برادر عروس روز غمناكى است.

در انتظار ازدواج

«biow beřeim bâq?i šafi
to gol beřiz mo ašrafi
biow beřeim bâq?i nari
to gol bêcin mo morvâri»

«بیا بریم باغ میوه
تو گل بریز، من اشرفی
بیا بریم باغ انار
تو گل بچین من مرواری»

مهرداد چهارده سال دارد و عاشق است. او بکرات از مادرش خواسته است که دختر مورد علاقه اش را برایش نامزد (شال انگشتی) کند. مادرش از این عمل امتناع می ورزد و می گوید او هنوز خیلی بچه است. روزها سپری می شوند و تابستان می رسد. بچه ها هر روز برای جمع آوری علوفه برای گاوها به صحرا می روند. مهرداد از موقعیت استفاده می کند که دختر را ببیند. بالاخره يك روز با او صحبت می کند و به او می گوید. «ترا می خواهم» ستاره در جواب می گوید «تا چهل خون ریخته نشود نمی گویم بله» ستاره ۸ سال دارد. آخرین صحبتی که در این مورد شنیدم رفتن غلام برادر مهرداد برای مطرح کردن درخواست برادر با مادر ستاره بود. غلام ۵ ساله بود. چنانچه قبلا گفتم، از ابتدای تولد اطفال ازدواج مطلب مورد بحثی است و از سن ۱۵-۱۴ سالگی پسران از اولیا خود می خواهند که ترتیب ازدواج آنها را بدهند. اشعار بسیار زیادی گواه این مطلب است

«ar bexei ši bókoni
va xom rađabi
čarte korčit zađa bu
Zel bive vâbi»

«اگر بخوای شوهر کنی
از من بگذری
تا چتری ات را زدند
بیوه بشوی»

«ar bexei zan bêsuni
va xom radâbi
q?ad o q?adârat basa bu
tirbârûna bi»

«اگر بخواهی زن بگیری
از من بگذری
تا قطار فشنگت را بستند
تیر باران شوی»

اشعار بسیار زیادی برای دخترها گفته شده است. ولی اشعاری متضمن سؤال و جواب از گونه اشعار بالا بندرت دیده می شود.

«tiyat vâveilâye
sâyeye pasine
tâ ye xini rim nâdi
niyeyi bêsîni»

«چشمانت واو یلاند
سایه غروب اند
تا يك خونی راه نیندازی
نمی آیی بنشینی»

«pâ nahâm sare pela
raftom sare tumun
tieri yâr mikerdom
biyâ mehmunom»

«پا گذاشتم روی پله
رفتم به پشت بام
چشمم دنبال یارم بود
که بیاید مهمانم»

«q?arâre yârom biâ
sow bisocârom
tiama sirma kônóm
zolfâmo darârom»

«قرار است یارم بیاید
شب بیست و چهارم
چشمانم را سرمه کنم
زلفم را درآرم»

«sow begom ruzam begom
bazam basam ni
q?ad bârik jâyi oftâde
ke das rasom ni»

«شب بگم، روز هم بگم
باز هم بسم نیست
قد بار يك جائی افتاده
که دسترسم نیست»

«ye goli mên q?ád kamar
taze šekofte
na ĉelom vâs irese
na xôs iyofte»

«يك گلی، در کمر کوه
تازه شکفته
نه دستم بهش میرسه
نه خودش می افتد»

«šow mahun ĉârda^h mahun
gole xo biďare
araq?e do tâ mamâs
šo^w namé bâhare»

«شب ماه، شب چهاردهم
گل خواب بیدار است
عرق دوتا ممش
شبم بهار است»

«sare rahat bêsinom
gol berizom
agar xanjar buâri
vař naxizom»

«سرراحت نشینم گل بریزم
اگر خنجر بیاری برنخیزم»

«âsemun vo u bolandî
ye setâre ďare
vam toni munes delom
yâre orze ďarom»

«آسمون به اون بلندی
يك ستاره داره
تویی مونس دلم
یار عرضه دارم»

«To goli mo bolbolom
dort ikonon pit
a ye ruz neıdamet
xomo ikošom sit»

«تو گلی، من بلبلم
دورت می گردم.
اریک روز نییتم
خودم را می کشم»

«sare kuhe boland nei mizaom nei
sotor gom kerdeam pei mizanom pei
sotor gom kerdeam ba bare kâsi goli
gom kerdeam šayad to bâši»

«سر کوه بلند نی میزنم نی
شتر گم کرده ام پی میزنم پی
شتر گم کرده ام با بار کاشی
گلی گم کرده ام شاید تو باشی»

تبرستان
www.tabarestan.info

رفتار دختران و پسران در مورد ازدواج

چنانکه قبلاً گفتم بچه‌ها اغلب نامزد دارند. هر چند نامزد پسرها آشکارا مطرح می‌شوند. اما موضوع دخترها در گروه‌ها و یا هرگاه پدر و برادر دختر حاضر باشند مطرح نمی‌شود. یا این حال دخترها خیلی خوب می‌دانند نامزدشان کیست. چنانچه مادر نوه عموی شانزده ساله مرضیه ۷ ساله برای تحکیم نامزدی آنها به خانه آمده بود. تقریباً از این سن دخترها عصبانی می‌شوند اگر در برابر آنها از چنین موضوعی صحبت شود اخم و تخم می‌کنند و محل صحبت را ترك می‌نمایند اما دختران بالغی که نامزد ندارند نسبت به این موضوع نگران هستند. سکینه به من دروغ گفت که نامزد دارد. گل اندام شکایت می‌کند که قبلاً دختر را بنابر شایستگی‌اش انتخاب می‌کردند، اما امروز فقط زیبایی‌اش مطرح است. (برای شرح بیشتر به فصل آخر رجوع فرمایید.) مرضیه بدون هیچ ابائی از «قلب سوزانش» مینالد (بلالم) اما با این حال يك دختر باید بگوید:

«ce xāse bi merđi
kesiam nagoft ce kerđi»
«چه خوبه بی‌مردی
کسی به من نمی‌گه چه کردی»

«tā âzabom gombegolom
vaq?ti ši kerdom xāke xolom
âzabi cie q?adeš nađunom
ši kerdan xāke xole menēš bemunom»
«تا دخترم دسته گلم
تا عروسی کردم خاک خلم
دختری هرچه هست قدرش را نمی‌دانم
شوهر کردن خاک و خله در آن می‌مانم.»

گفتگوی زیر به گونه ای دیگر رفتار دختر نسبت به ازدواج را نشان می دهد:

«dei juni, ruđ juni

kafšo pâ kon

moqʔe raftane

dei mo nirom dei mo nirom «مادر جونی؛ روح من

melke bâbâm bextare کفش ات را پا کن

melke bâbât zire zunit موقع رفتن است»

asle kâri šohare»

«مادر من نمی روم، مادر من نمی روم

ملك بابام بهتر است»

«ملك بابات زیر پات

اصل کار شوهر است.»

تبرستان
www.tabarestan.info



مادر و خواهر يك مرد با خشنودی به کارهای مربوط به ازدواج می‌پردازند.



مراسم يك عروسی

خسرو ۲۵ سال دارد و می خواهد ازدواج کند. خواهرش یکی از دختران دایی را به او پیشنهاد کرد. او ابتدا مشتاقانه به منزل دایی می رفت، اما کم کم سرد شد، تا سرانجام جواب مثبت از منزل دایی آمد و نامزدی به وقوع پیوست. يك مرد جوان ابتدا ازدواجش را با مادر و خواهرش در میان می گذارد و بعد از این صحبتها وقتی زمان بحث نهایی باشد، تصمیم گیری بوسیله مردها انجام می شود. چند زن و البته فقط زنان مهم و با قدرت (که از اقوام پسر باشند و مورد احترام همه نیز باشند) در جمع حاضرند. باز بعد از این مرحله نقش زنان به اتمام نرسیده است. من با حسن و چند مرد دیگر از خانواده رفتیم که کاشنه را راضی کنیم، دخترش را به پسر حسن بدهد. ما موفق شدیم اما روز بعد شنیدیم که زن شنبه مخالف این برنامه است. آفتاب خواهر داماد شروع به انتقاد از خود کرد چون زمینه ازدواج را او فراهم کرده و برادر را راضی به این ازدواج کرده بود.

«va xodâ ye vâye dârom
dâvatet biâ vakâr
xom boguyom xom beraqsom
tâ bemâni yâdegâr»

«از خدا يك چیز می خواهم
که عروسی ات شود.
خود بخوانم، خود برقصم
تا یادگار بماند»

مراسم عروسی را همه با اشتیاق فراوان انتظار می کشند. کنشهای درون جامعه که در این رابطه به وقوع می پیوندند بسیار زیاد است. نزدیکترین اقوام هم مرد و هم زن در کارهای مربوط شريك می شوند.

«xom begirom bâleye nencît
tâ buwanan hejlata
cel cêraqat begirom
tâ biâran zinata»

«خودم بگیرم پرده را
تا ببندند حجله اش را
چهل چراغت را بگیرم
تا بیارند زنت را»

ازدواج بوسیله زنان خانواده داماد طرح ریزی می شود اما البته این امکان نیز وجود دارد که زنان خانواده عروس زمینه را فراهم آورند.

«umadam pas kapartun
guşat geřotom
xot o deit gapmo izadiđ
mo taş gerowtom»

«آدم پشت کپرتان
بهتون گوش دادم
تو و مادرت صحبت مرا می کردید
من آتش گرفتم»

معمولاً خانواده عروس و داماد یکدیگر را خوب می شناسند. اگر اینطور نباشد هر يك جداگانه راجع به دیگری تحقیق بعمل می آورد، راجع به مرتبه خانوادگی، طرز رفتار و نظر مردم نسبت به آنها.

همچنین در مورد وضع مالی خانواده و خصوصیات دختر و پسر. آیا دختر از سلامت کامل برخوردار است و قادر به اداره امور زندگی هست یا خیر. بالاخره کلیاتی راجع به اخلاق و رفتار دختر و پسر تحقیق می کنند.

شغل پسر بسیار مهم است. اما کلیاتی راجع به اخلاق او نیز باید دانست. راجع به این مطالب زنان تحقیق می کنند، زنانی که مورد اعتماد و احترام خانواده باشند، اما زیاد از اقوام نزدیک نباشند که مورد سوءظن دیگری قرار بگیرند. بعد از برداشتن گامهای نخستین، زنهای خانواده داماد آینده کوشش می کنند

به کمک رابطه‌های دیگر در یابند عکس‌العمل دختر و خانواده او راجع به این پیشنهاد چیست. این صحبت‌ها به صورت خیلی خودمانی انجام می‌شود. مثلاً زن رابط، موضوعی را پیش می‌کشد و از عکس‌العمل اولیه دیگری سعی می‌کند جواب اصلی را بفهمد. اگر جواب مثبت باشد آنگاه داماد و تنی چند از اقوام نزدیک به منزل عروس آینده می‌روند. بعد از این دیدار دوباره زنان با استفاده از رابط سعی می‌کنند عقیده خانواده عروس را بدانند. اگر جواب منفی باشد وانمود می‌کنند که آنها راجع به موضوع بی‌علاقه هستند، چه اگر جواب رد داده شود باعث بی‌آبرویی است و به احترام خانوادگی لطمه می‌زند.

اگر جواب مثبت بود برای بار دوم داماد به خانه عروس می‌رود. در این نشست در مورد تاریخ نامزدی و عروسی تصمیم می‌گیرند. مسائل مادی مانند برگزاری مفصل جشن در این روز مورد بحث قرار می‌گیرد. با در نظر گرفتن سن دختر، و اتفاقاتی که در آن زمان به وقوع می‌پیوندد مانند مرگ و میر، مراسم عروسی بین چند ماه تا یکسال بعد از نامزدی برگزار می‌شود.

در مراسم نامزدی که چند ساعتی بیش طول نمی‌کشد، چند چیز به عروس داده می‌شود. اینها شامل لباس و مقداری طلا از قبیل گردن‌بند و سنجاق زیر گلو است.

از این زمان به بعد داماد هر موقع علاقه داشته باشد به خانه پدر عروس می‌رود. به نسبت تعداد دفعات رفتن به خانه پدر عروس، داماد برای خانواده عروس و یا برای عروس هدیه می‌برد. چنین هدیه‌ای ممکن است یک ضبط صوت باشد، یا پول برای خرید هدیه برای عروس و یا کار در خدمت پدر عروس. مهمانی‌های غیررسمی ممکن است بین دو خانواده صورت گیرد، و همه افراد خانواده هسته‌ای در این مهمانیها شرکت می‌کنند بغیر از خود عروس که قبل از عروسی به خانه داماد پا نمی‌گذارد.

تا زمان عروسی دختر، مادر او چیزهای متفاوتی برای او آماده کرده است، چون جاجیم (که روی بساط رختخواب انداخته می‌شود که ۲ متر در ۱/۶۰ است)، سفره (که زیر آرد و خمیر نان‌پزی پهن می‌شود و از پنبه بافته شده است و ۱/۶۰ در ۹۰ سانتیمتر است) و دوهور (کیسه آرد یا گندم که تقریباً ۶۰ سانتیمتر در ۱/۲۰ متر می‌باشد). صحبتی که در مورد مسایل مالی بین دو خانواده مطرح می‌شود مربوط به

موارد زیر است: (تمام این مطالب مربوط به طبقه پایین است)

۱- شیربها که مبلغ کمی است، بین دو یست تا پانصد تومان* که به مادر عروس از طرف داماد داده می‌شود، بحثی راجع به آن صورت نمی‌گیرد و بیشتر جنبه تشریفات دارد.

۲- باشلق مبلغ قابل ملاحظه‌ای است، بین هشت تا سی هزار تومان که داماد به خانواده عروس می‌دهد برای خرید جهیزیه، که شامل وسایل زندگی آینده زوجین خواهد بود. برای این مبلغ بحث زیادی صورت می‌گیرد، البته پدر عروس درخواست بالاترین مبلغ را می‌کند و داماد درخواست پایین‌ترین مقدار را می‌نماید. اقراا میانه را می‌گیرند و توافق حاصل می‌شود. مقدار باشلق بستگی به وضع مالی دو خانواده دارد، بستگی به خصوصیات و شایستگی دختر دارد، مانفد سن، میزان تحصیل و غیره..

۳- با روزی تقریباً تماماً مواد خوراکی است که از خانه داماد بعد از ظهر یا عصر قبل از عروسی به منزل عروس می‌برند. هنگامی که این متاع به منزل عروس می‌رسد، فردی از این خانه مسؤول دریافت آن است. او رسیدگی می‌کند که همه چیز به اندازه کافی فرستاده شده باشد، اگر کمبودی باشد آنها به اطلاع مسؤول خانواده داماد می‌رساند و او موظف است به این موضوع رسیدگی کند. با روزی شامل نان، برنج، روغن، لپه، نخود، قند و چای، چند بز، سیگار و تنباکو، کمی حنا و عطر برای عروس است.

۴- مهر. مقرر کردن مهر ثواب است و مقدار آن بنابر سن و شایستگی دختر می‌باشد، و مهر دختران دیگر خانواده، و مهمتر از همه مرتبه اجتماعی خانواده است. متوسط مهر بین ۱۵ تا سی هزار تومان است.

بسیار بندرت اتفاق می‌افتد که راجع به مقدار باروزی هنگام رسیدن آن بحثی صورت گیرد. اما امکان آن موجود است، چنانچه خود شاهد آن بودم. بعضی مواقع گفته می‌شود خانواده عروس می‌خواهد مقداری از این متاع را برای خود ذخیره کند. البته این مسئله برای مقدار باشلق نیز گاهی اتفاق می‌افتد. بدیهی است که

* تمام ارقام از ازدواج در طبقه پایین اجتماع است.

این رفتار بسیار ناپسندی می باشد چه همه می گویند انگار که خانواده عروس سعی داشته اند از طریق دختر نفع مادی ببرند. از طرف دیگر داماد افتخار می کند به اینکه هر چه کمتر برای عروس خود خرج کرده باشد:

«arusa bordan va da^hfa
na ka^hfa ko^hstan na ba. fa»

«عروس را بردند به دره»

نه بزغاله کشتند، نه بره»

«asbe sorxo zin q?alamkâr
zino verda dar havâ
nâz va balayi šire dumâ
zan avord bâšloq na^hda»

«اسب سرخ و زین قلمکار

زین را بردار در هوا

درود بر شیر داماد

زن آورد باشلق نداد»

مبادلات مادی در زمان مراسم ازدواج فقط بین دو خانواده عروس و داماد صورت نمی گیرد. به اندازه های متفاوت اقوام دیگر در این مبادلات شرکت می کنند. اقوام نزدیک عروس چون خاله و دایی و یا خواهر و برادرانی که زندگیهای مجزا از پدر داشته باشند هدایایی برای عروس می آورند که ممکن است پول، لباس و یا اشیاء خانه باشد. این اجناس به مادر عروس داده می شود.

از طرف دیگر هر کس برای مراسم عروسی به خانه داماد بیاید، مقدار پولی به مسؤول مالی خانواده مثلا پدر یا برادر یا زن برادر می دهد این پول بدون هیچ گونه تشریفاتی داده می شود، اما اگر مقدار آن خیلی کم باشد (مثلا بجای اینکه هر نفر ۲۰ تومان بدهد هر ده نفر ۲۰ تومان بدهند) آن موقع عکس العملهایی دیده می شود که در شوخی یا هنگام جدی بودن به دیگری یادآوری می کنند که بهتر است بیشتر بدهد.

«kâse dârim ârako bârak
to por kon tâ mo por tarak»

«ما کاسه های مشابه داریم

تو پر کن تا من پرتر کنم»

اشیاء بسیاری در این روز بقرض گرفته می‌شود. ابتدا از همسایگان می‌خواهند که از اطاق و حیاط آنها برای پذیرایی از میهمانها استفاده کنند. از وسایل خانه چون فرش و پتو و وسایل آشپزخانه چون کتری و دیگ و استکان و سینی همسایگان نیز استفاده می‌شود.

بغیر از مبادلاتی که برای خرید اشیاء خانه و مراسم عروسی صورت می‌گیرد، پول نقد به بعضی افراد داده می‌شود. اینها «کاسب» یا «خطیر» هستند و «نوازندگان» یا «مهرتر» که نقش هریک را شرح خواهیم داد. غالباً پول آنها از طرف داماد داده می‌شود.

کاسب که هم زن است و هم مرد، بدین معنی که زن کارهای عروس را می‌کند و در نهاری که با باروزی تهیه می‌شود کار او زیاد است و مرد آشپزی می‌کند و داماد را آماده می‌کند (هرچند ده یک خانواده کاسب دارد، بنابراین اگر ازدواج بین دهاتی صورت گیرد که کاسبهای متفاوت داشته باشند، کاسب زن ناحیه عروس به کارهای عروس رسیدگی می‌کند، و کاسب ناحیه مرد کارهای او را انجام می‌دهد. البته کاسب زن ناحیه داماد در امر آشپزی نیز کمک خواهد کرد). کاسب زن تنها فردی است که از خانه عروس با وی می‌آید و در مراسم عروسی خانه داماد شرکت می‌کند. او یک یا دو روز با عروس می‌ماند، از عروس فرمان می‌برد و اگر مسئله‌ای پیش آید او را یاری می‌کند. تمام لباسهای کهنه عروس به او داده می‌شود. گرچه رسم این است که تمام لباسهایی که پدر عروس خریده بود به کاسب تعلق گیرد، اما عروس لباسهای نور را با خود می‌برد.

کاسب مرد، کار بیشتری دارد چونکه عروسی در خانه داماد بیشتر به طول می‌انجامد و افراد خیلی زیادی به خانه داماد دعوت می‌شوند. عروسی در خانه داماد اقلأ یک روز و یک شب به طول می‌انجامد، در صورتیکه در خانه عروس فقط یک نهار داده می‌شود. داماد تمام اقوام و آشنایان را دعوت می‌کند، اما عروس فقط اقوام نزدیک را «می‌طلبد». گذشته از اینها رسم بسیار مهم «سر تراشون» که شامل کوتاه کردن موی سر داماد و اصلاح صورت می‌باشد، بوسیله کاسب انجام می‌شود. حدود هفتصد تومان نقد به کاسب مرد داده می‌شود. او پوست حیوانات ذبح شده را برمی‌دارد، مقداری پول نیز هنگام «سر تراشون» برای او در دستمال دور گردن داماد ریخته می‌شود. البته او سعی می‌کند هرچه ممکن است این مراسم را طولانی



کاسب روز عروسی کار بسیار دارد.



موسیقی دانان آب و تاب به مراسم سروس می دهند
کزنا و دهل



رقص يك مسؤوليت اجتماعي است

نماید.

مهرتها یا موسیقی دانان را نباید فراموش کرد، چه آنها هستند که رنگ و آب و تاب به این مراسم می دهند. صدای طبل آنها از دور بگوش می رسد و در صدای قوی و دلنشین ساز رقص آرام به نام چوبی بوسیله زنان و رقص «جنگنامه» مردان به وقوع می پیوندد. این حرکت رنگها و دستمالهای رنگارنگ در نور چراغ یا شب مهتاب و یا روز روشن بسیار زیبا است.

به موسیقی دانان حدود هزار تومان داده می شود. داماد ممکن است تا چند سال بعد از عروسی قرض داشته باشد، گذشته از اینکه به مدت چند سال قبل از عروسی پول خود را بدین منظور پس انداز کرده است.

اوج یک عروسی. بردن باروزی به خانه عروس است که خود یک جشن می باشد. قسمتی از مواد خوراکی که افراد خانه داماد از هفته ها قبل تهیه می کرده اند به خانه عروس برده می شود. پختن نان و پاک کردن برنج و غلات همه با خواندن سرود و کف زدن و کل زدن همراه است. مادر داماد، خواهرها و شاید زن برادرهای او و تنی چند از اقوام نزدیک وی باروزی را به خانه عروس می برند. چند مرد همراه آنهاست و البته از بچه ها هر کدام بتوانند همراه می روند. برای این واقعه عروس در کنار یک اطاق می نشیند. مادرش نیز کنار او می نشیند، زنانی که از راه رسیده اند می روند او را ببینند و برایش سرود می خوانند:

«nein va so^wrun
murd va de^hno
leke^o beine parin
xom bi^arom xom buwandom
hejleye n^azom širin»

«نی از سورون

مورد از دهنو

چوب از بین پرین *

خود می آورم و می بندم

حجله نازم شیرین»

* تمام نامها از نواحی کهگیلویه است.

«beskanid̃ cuq? o conâr
pol buandid̃ vei godâr
ta biaye sire dumâ
bâ sado panja suâr»

«بشکنید چوب و الوار
پل ببندید به این رودخانه
تا بیاید شیر داماد
با صد و پنجاه سوار»

عروس سرش را خم می کند و آنرا از دیگران می پوشاند و می گیرد. موسیقی دانان همراه باروزی آمده اند. و زنان در حیاط یا زمین باز بیرون خانه مشغول رقص می باشند. زنان خانواده داماد بیفش از همه در رقص شرکت می کنند چه این مسئولیت اجتماعی آنهاست که نشان دهند خانواده داماد بزرگ است و او شخص معتبر و بااهمیتی است و هرچه تعداد آنها بیشتر باشد، قدرت داماد بالا تر است. البته از حد معینی نیز گذر نمی کنند چون چنین کاری احترام بیش از حد به عروس و خانواده اش خواهد بود و این نیز جایز نیست.

روز بعد حدود ساعت ۴ بعدازظهر هنگامی که عروس به خانه داماد برده می شود، تقریباً همین اتفاقات تکرار می شوند. خانواده داماد با همراهان هرچه بیشتر می آیند دنبال عروس. مهتران همراه «قشون» داماد می آیند. فردی از ثبت احوال نیز برای گرفتن اثر انگشت یا امضاء می آید. هنگامی که جواب از عروس می خواهند، او خواستار شنیدن موافقت افراد مهم فامیل و اقوام خود می شود. آن فرد یا شفاهاً موافقت خود را می دهد، و یا فردی از طرف او وکیل می شود که اجازه دهد. پس از این عروس به دفتر انگشت می زند و میان ساز و دهل و کل و سرود حضار، عروس بداخل وسیله نقلیه ای که آماده بردن اوست منتقل می شود. در ضمن رقص در حیاط قطع نشده است و حال زنان خانواده عروس نیز می رقصند. تماشاکنندگان روی بامها و دیوار و اطراف همه جمع اند. پدر و برادران عروس، گذشته از مادر و خواهران او همگی ناراحت و خسته هستند و با چشمان گریان دیده می شوند.

روز عروسی تا بعدازظهر داماد مثل همه افراد دیگر به کار مشغول است. بعد از نهار ظهر که ممکن است تا ساعت ۳ به طول انجامد، کاسب او را به حمام می برد (ممکن است «حمام» فقط رودخانه کنار ده باشد) تا این موقع دیگر عروس به خانه



رقص «جنگنامه» موقعیتی است برای ابراز احساسات مثبت و منفی



رقص زنان «چوبی»

تبرستان
www.tabarestan.info

رسیده است، و دفتر ثبت آماده انگشت یا امضای داماد شده است. فقط بعد از امضا اوست که جشن و شادی دور او با مراسم «سر تراشون» انجام می پذیرد. ساز مهر آنها را یاری می کند و سرودخوانی و دست زدن و کل زدن او را احاطه می نماید. در تمام این مدت او بسیار آرام می نشیند و نه می خندد، نه می گریزد.

برای مادر و خواهران داماد این روزی است که مدتهای زیاد انتظارش را می کشیده اند. هر چند کارهایی که در این روز به عهده آنها است بسیار با اهمیت است. از روزها، بلکه هفته ها پیش مشغول پختن نان، پاک کردن برنج، خرید پارچه های مختلف برای لباس عروس و سایر کارهای لازم بوده اند. این دو روز عروسی نیز مشغول تهیه غذا و رسیدن به مهمانها، بردن باروزی، آوردن عروس و شرکت در رقص دسته جمعی زنان بوده اند.

یک زن مشتاقانه انتظار روزی را می کشد که برای برادر یا پسر خود برقصد، چون رقصیدن فقط نشانه جشن و زیبایی نیست بلکه نشانه قدرت، اهمیت و حمایت خانواده از داماد است.

رقص جنگنامه مردان که باز همه با بی صبری انتظارش را می کشند، موقعیتی است نه تنها برای رقص و پایکوبی، بلکه برای ابراز احساسات مثبت و منفی. دسته بندیها در این موقع رخ می دهد و انتقامجوییها و یا تصفیه حسابها انجام می گیرد. مسئله می تواند بین دو فرد، دو قوم یا طایفه باشد. دو مردی که این رقص را انجام می دهند با ضرب دو طبل حرکت می کنند، یکی از آنها چوب بلندی (به اندازه خود مرد) دارد و دیگری چوب کوتاهتری. چوب دوم برای زدن با یک حرکت به پایین تر از زانوی دیگری استفاده می شود و چوب بلند برای حفاظت جلوی مرد قرار می گیرد. همه با اشتیاق و جدیت این رقص را تماشا می کنند و زنان برای مرد طایفه خود کل می زنند و او را تشویق به حملات شجاعانه تر می نمایند. مردان باید ضرب موسیقی را نگه داشته با هوشیاری و چابکی به رقص خود ادامه دهند.

«kâse çini tuye tâxçe bongé bolbol ikone
şire dumâ tuye hejle buse bar gol ikone»

«کاسه چینی توی طاقچه بانگ بلبل می کند

در حجله شیر داماد بوسه بر گل می کند.»

بعد از مرحله «سر تراشون» مهمانها کم کم شروع به رفتن می کنند. با اینحال تعداد قابل ملاحظه ای از اقوام نزدیک برای شام می مانند. اما حالا دیگر همه بکلی

خسته اند. چند نفر از زنان و دختران یا زن و شوهرهای جوان در اطاق عروس حرف می زنند و شوخی می کنند. اینجا دوباره خواهران داماد خیلی فعال هستند. آنها سعی می کنند با عروس صحبت کنند و او را بخنده درآورند. اگر او از ده دیگری بیاید و شوهرش از اقوام نزدیک نباشد، تنها شخص آشنا در محیط زن «کاسب» است. اما چون معمولاً ازدواجها بین اقوام صورت می گیرد عروس افراد زیادی را می شناسد. بهر صورت بعد از شام همه چیز آرام می شود.

«sâyeye se ci xâse
rez o biđ o gerdu
sohbate do^w dar xâse
menê hejleye no^w»

تبرستان
www.tabarestan.info

«سایه سه چیز خوب است

موو بید و گردو

با دختر صحبت خوب است

در حجله نو»

روز بعد بعضی از زنها برای دیدن عروس می روند و در ضمن اشیایی که قرض داده شده است باز پس میگیرند. عروس دیگر خجالتی و گریان نیست. او بنظر راحت می آید و از شیرینی هایی که در جهاز خود همراه دارد به تازه واردین تعارف می کند. میهمانان همگی کنجکا و دیدار جهاز عروس هستند و صحبت آن تا چند ساعت در تمام ده پر می شود. عروس به هر یک از میهمانان هدیه مختصری می دهد. او به هر کدام از زنان یک «لچک» می دهد که کلاه کوچکی است که زیر چارقد تور بسر می کنند*، و یک دستمال یا یک جفت جوراب به مردان داده می شود. نکته جالب برای من که به دیدار عروس رفتم این بود که او به من دستمال هدیه داد!

مراسم ازدواج واقعه بسیار جالبی است. تمام جشن به منظور آوردن عروس که در این لحظه بخصوص جابجا می شود انجام می گیرد. زمان آوردن عروس که حدود یک ساعت به طول می انجامد تنها لحظه ای است در این جشن دو روزه که خانواده عروس و داماد باهم جمع می شوند. گرچه قبل از ساعت ۳ بعد از ظهر که

* برای تصویر به صفحه ۲۲۷-۲۲۸ رجوع فرمایید.

عروس را می‌خواهند ببرند همه چیز به آرامی و حتی آرامش خسته‌کننده‌ای می‌گذرد، بعد از نهار همیشه سرعت اتفاقات انسان را غافلگیر می‌کند.

گرچه عروس خجالتی و گریان —بصورتی که در قدیم مرسوم بود— کم کم دارد شکل افسانه به خود می‌گیرد (بزرگسالها آنرا تعریف می‌کنند چنانچه خود بوده‌اند یا شنیده‌اند) پس از دیدن چند عروس قبل و بعد از عروسی متوجه شدم که غم هجرانی که انسان تصور می‌کند عروس گرفتار آن است بیشتر تصور مشاهده‌کننده است. در حالی که عروس گریان ربابه در گوشه‌ای در دهها متر پارچه و تور سرخ و سفید نشسته بود و بوی حنا و گردن‌بند میخک را می‌داد، زن و شوهر جوانی که چند ماه قبل، ازدواج کرده بودند در گوشه‌ای دیگر اطاق با یکدیگر شوخی و بازی می‌کردند. هیچکس به اعمال آنها با شگفتی و تعجب نمی‌نگریست.

«روزگاری عروسی به محلی آمد که مردم آن نمی‌دانستند چطوری زندگی کنند. آتش درست می‌کردند، و بجای آنکه کنار بایستند وسط آن می‌ایستادند، بر پای خود گل می‌مالیدند که نسوزند. نمی‌دانستند که می‌توانند کنار بنشینند. هرگاه می‌خواستند از اطاق بیرون بروند، سرشان را خم نمی‌کردند که به بالای در نخورد. یا می‌نشستند و از اطاق خارج می‌شدند، و یا سرشان را بدر می‌زدند و می‌رفتند.

تازه عروس از رفتار این مردم خیلی متعجب شد و یک روز از آنها پرسید چرا گل روی پای خود می‌گذارند. او به آنها آموخت که عقب‌تر بنشینند. آنها سؤال می‌کردند: چطور؟ وی بتدریج به آنها آموخت چگونه بنشینند، چگونه سر را خم کنند که خود را نیازازند، از آن موقع مردم برای عروس این شعر را می‌خواندند:

«aruse kerkefani
hamane pas o piş mineşani»

«عروس تازه

همه را جلو و عقب نشانده»

حضور کودکان

هنوز دربارهٔ کودکان سخنی نگفته‌ام هرچند حضور آنها در مراسم ازدواج به وضوح دیده می‌شود. روز قبل از مراسم بچه‌های خانواده به منزل اقوام دور و نزدیک و آشنایان می‌روند و آنها را یادآوری می‌کنند که به عروسی بیایند. به این بچه‌ها مبلغی

حدد ۵ تومان به عنوان «پارنجون» داده می‌شود.

روز آوردن باروزی بچه‌ها اطاقی را که عروس در آن نشسته است چنان پر می‌کنند که جا برای حرکت نمی‌ماند. روز بردن عروس باز چون موجی اطاق عروس را در بر می‌گیرند و همیشه چند نفر مأمور راندن آنها از اطراف عروس و میهمانهای مهم هستند. بچه‌ها برای آوردن غذا و چای کمک می‌کنند. اما به موسیقی بیش از هر چیز علاقه دارند. دور مهترها می‌ایستند و می‌نشینند با ساز آنها می‌رقصند. بچه‌ها چندین روز بعد از عروسی به خواندن و رقصیدن ادامه می‌دهند.

تبرستان

www.tabarestan.info

جدال

«زن و شوهری بودند. زن مرد را خیلی اذیت می کرد. مرد تصمیم گرفت به خانه دایی خود برود به آنجا رفت و ده دوازده روز ماند. روزی دید که قوچ آنها با بز ماده می جنگد به قوچ گفت تو دایی نداری که به خانه او بروی؟ دایی مرد که این حرف را شنید از او پرسید: «پس زنت ترا اذیت کرده که اینجا آمده ای»

«زن و مردی بودند روزی با هم جدال کردند و زن تصمیم گرفت به خانه پدرش برود. او می گفت: من تمام روز کار می کنم، کار خانه را می کنم، از تو و بچه ها نگهداری می کنم. آنوقت تو می آیی منزل و مرا می زنی. مرد می گفت: من هر روز می روم به صحرا و برای تو و بچه ها کار می کنم. بهر حال مردم نتوانستند از رفتن زن جلوگیری کنند و وقتی او داشت می رفت نفرین کنان گفت «همه اش آتش بگیرد»، یعنی خانه، شوهر و فرزندان. بعد از چند روز مردم رفتند و زن را باز گرداندند.»
قبلاً از رقص جنگنامه به عنوان فرصت انتقامجویی نام بردم. در فصل پیش راجع به اجتناب زنان از ورود به نزاع و بخصوص گریز از دشنام بحث کردم. حال راجع به جدال بصورت امکان فعل و انفعال اجتماعی و نقش زنان در بوجود آوردن و از بین بردن آن بصورت داور یا غیر سخن می گویم.

دعوی بین کودکان زمینه معمولی دعوی زنان است. بچه ای بچه دیگر را می زند. یکدیگر را دشنام می دهند. یکی از مادرها بر حسب تصادف ناظر کتک خوردن و یا دشنام شنیدن غیر عادلانه (به نظر مادر) فرزند خود است و به نفع فرزند خود مداخله می کند. مادر دیگر موضوع را می شنود و جدال لفظی با مادر کودک اولی

آغاز می‌شود. بندرت چنین جدالهایی بدل به کتک کاری می‌شود.

فاطمه می‌گوید روزی که مشدی کتون و خاله روزی با یکدیگر دعوا می‌کردند دیدند که فاطمه ناخنهایش را به یکدیگر میزد. این يك راه تشویق به دعواست که البته نمی‌بایست دعاکنندگان شاهد آن باشند. برای تماشاکنندگان جدال يك سرگرمی است و موضوعی برای صحبت. البته کدورت از مدت‌ها پیش بین دوزن بالا گرفته است. این دقیقاً چیزی بود که در دعوای بین مهتاب و ربابه شاهد آن بودم. دعوایی بین دو پسر پنجساله مهتاب و ربابه رخ داد. پس از چند لحظه دختر و پسر بزرگتر این دوزن درگیر دعوا شدند و بالاخره جدال به خود آنها سرایت کرد. بعد از داد و فریاد اولیه بین دو پسر، ربابه پسر مهتاب را به يك طرف هول داد. مهتاب نیز از این عمل عصبانی شد. پسر ربابه را زد به او دشنام داد. ربابه جواب دشنام را داد در یادداشتهای روزانه‌ام می‌خوانم: «آنها شروع کردند به فریاد زدن در حالیکه کلماتی ادا می‌کردند. عجیب است چگونه می‌توانند لغات را به این سرعت و با این صدای بلند و تند ادا کنند.»

بعد از گذشتن اوج دعوا، هريك از زنان شروع به شرح مسئله چنانچه خود ناظر آن بود، کرد. هريك از زنان بوسیله کودکان خود احاطه شده بود و هر کدام از اندرون حیاط خود صحبت می‌کرد.

طی رقص جنگنامه زدوخورد خطرناکی بین دو مرد و سپس دو طایفه روی داد: ناگهان متوجه شدم که ربابه دارد بتندی بطرف «مهران» می‌رود. از آنها خواست که آهنگ را به چوبی تغییر دهند تا زنان وارد میدان شوند و دعوای مردان از صحنه دور شود.

چند روز بعد از عروسی دعوای کوچکی بین عروس و داماد روی داد. چند نفر از زنان فامیل که در خانه بودند سعی بر میانجیگری کردند. معمولاً مردان به خاطر احترامی که برای زنان دارند با دیدن آنها خود را آرام می‌کنند. اما این بار تازه داماد به داد و فریاد خود ادامه داد: آفتاب که از منزل خود سروصدا را می‌شنید به خانه همسایه رفت. او مرد را سرزنش کرد و حتی دشنام داد که چنین رفتاری از خود نشان داده است و تازه عروس را بخانه خود آورد و او را از رفتن به خانه پدر بازداشت.

در فصل اول راجع به حساسیت مردان و قابل اشتعال شدنشان سخن گفتیم و باز متذکر شدیم که بدین جهت زنان مردان را از تمام دعوای با اطلاع نمی‌نمایند. يك

روز رمو داشت به تندی بطرف ده می دوید آفتاب او را دید و متوجه شد که خیلی عصبانی است و حتماً شری پیا می شود. او را صدا زد، جوابی نشنید و دنبال او رفت، به او رسید و دریافت که در پی دعوا با مردی درده است. «هر که راجع به این اتفاق به تو گفته است، دوست تو نبوده است.» این اتفاق مربوط به چند روز پیش بوده و احتیاجی به بازگو کردن آن به رمو نبوده است. آفتاب او را به منزل خود آورد و آرام ساخت.

چنین اتفاقاتی زیاد روی می دهد و بسیاری از اوقات زنان میانجیگری می کنند و آرامش برقرار می کنند. حال بد نیست قدری هم از مشدی جیران بگوئیم. او زن کدخدای او یون بود و تا به امروز همه با تحسین و شوگفتی از این زن یاد می کنند. هرگاه مردم او یون یا دهات اطراف مسئله ای داشتند که نمی توانستند حل نمایند پیش مشدی جیران می آمدند. او به حرف دو طرف گوش می داد و به آرامی و درستی قضاوت می نمود. مسئله می توانست سر آب، زمین، بی احترامی طرفین و یا مسائل خانوادگی باشد. او خوب گوش می داد و سپس از یکی می خواست: «تو زیرش را بکش» یعنی آتش دعوا را خاموش کن و سازش برقرار می کرد.

«من خیلی بچه بودم که عروسی کردم. شوهرم را دوست نمی داشتم. هر روز به خانه مادر بزرگم فرار می کردم. او مرا نصیحت می کرد و برمی گرداند. اما روز بعد دوباره همین داستان بود.» البته این مثال عجیبی است، اما آنچه بسیار معمول است جدال در سال اول ازدواج است. «این دعوها به خاطر این است که هر دو طرف خیلی مغروراند و زن هنوز نمی داند» زن اغلب خانه شوهر را ترك می کند و بخانه پدر می رود، اما بعد از چند روز یا يك هفته یا حتی يك ماه افرادی از خانه شوهر و یا شوهرش دنبال او می روند و او را باز می گردانند. اولیای دختر سؤالاتی می کنند که بتوانند بدرستی قضاوت نمایند. معمولاً بعد از تولد بچه اول دعوهای کمتری رخ می دهد اما بعد از بیست سال هم جدال مشاهده شده است.

زوج جوانی هستند که سه بچه دارند. مسائل آنها را اغلب اولیای پسر که با خانواده زندگی می کند بوجود می آورند. اما ربابه می گوید «اگر زن و مرد با هم خوب باشند، هیچکس نمی تواند میانه آنها را بهم زند» حتی در مورد ازدواجهای خونی (ازدواجهایی که بعد از يك خونریزی به پا شده و فقط برای از میان برداشتن کدورت انجام می گیرد و خواست دختر و پسر در نظر گرفته نمی شود) نیز این موضوع

صدق می کند.

خانم لوئیز بک قدری شتابزده قضاوت می کند وقتی که می گوید دعوای مادر شوهر— عروس منجر به ترك خانه بوسیله عروس نمی شود و ترك خانه پدری از طرف پسر به خاطر این دعوا سبب چشمه نمی گیرد^۱. او در نظر نمی گیرد که جدالهای مادر شوهر—عروس منجر به جدالهای زن و شوهر می گردد و چنین دعوایی باعث جدا شدن خانواده ها می گردد. مادر شوهر ربابه نه تنها برای او و شوهرش مسئله ایجاد کرد، بلکه بین دختر ربابه و شوهرش نیز جدایی به بار آورد. باید متذکر شویم که او از طریق دو پسر خود که نتیجه دو ازدواج بوده است، مادر شوهر مادر و دختر بود، که البته شوهر دختر، ناپسری این زن می شد.

در اتفاق دیگری عروس تازه واردی با زن برادر شوهرش نتوانست به آرامی زندگی نماید و به خانه پدر بازگشت. شوهرش نیز از خانه برادر جدا گشت و هیچکس سعی نکرد او را از این عمل بازدارد. بهر حال چنانچه در مثال فرنگیس (ص ۶۲—۶۳) نشان دادیم بعضی افراد بیشتر از دیگران وارد دعوا و چنین گرفتاریهایی می شوند. مردم سعی می کنند با آنها درگیر نشوند، اما بصورت تام غیرممکن است چون هیچکس حاضر نیست حقوقش بخاطر رفتار چنین افرادی پایمال گردد. بنابراین جدال بصورت يك راه جلوگیری از تجاوزات چنین افرادی غیر قابل اجتناب است.

عزاداری

جامه‌ها و دامنه‌های مشکی برای زنان، پیراهنهای مشکی برای مردان نشانهٔ مرگ فردی از خویشاوندانست سلام‌ها بدون هیچ‌گونه لبخندی مبادله می‌شوند. هرگاه دستهٔ جدیدی وارد شوند با کل زدن زن‌ها به آنها خوش آمدگفته می‌شود. راجع به دلیل واقعه سؤال میشود. سپس گریه و زاری آغاز می‌گردد. به مدت يك هفته، بغیر از روزهای شنبه و سه‌شنبه به میهمانها نهار و شام داده می‌شود. روز هشتم و روز چهاردهم تمام حاضرین در منزل عزاداری به سر مزار می‌روند.

عظمت يك مراسم عزاداری بستگی به عوامل مختلف دارد، چون مرتبهٔ اجتماعی خانواده، رتبهٔ سیاسی و سن متوفی. هرچند اشك زنان و كل زدن آنان مناظری است که از مراسم عزا در نظر می‌ماند، مردان نیز از اشك ریختن در چنین لحظاتی ابائی ندارند، هرچند صدایی از آنها برنخیزد و سرهایشان خم باشد.

«او زندگی اش را کرده بود» آفتاب با عذرخواهی ابراز داشت چه نتوانسته بود «حتی يك قطره» برایش اشك بریزد. اگر انسان نتواند به خانهٔ صاحب عزا برود، می‌تواند به خانهٔ قوم آنها که در ده قرار دارد سری بزند و ادای احترام و همدردی نماید. داستان جوانی که خودکشی کرد بسیار دلخراش بود و نازی که از آن ده می‌آمد آنرا بتفصیل شرح داد. شنوندگان از شنیدن حرفهای نازی آه می‌کشیدند «او جوان بود» و این باعث تأثر است. مادر و خواهران متوفی بیش از افراد دیگر غم و غصه متوفی را می‌خورند. اگر جوان، زن و فرزند نیز داشته باشد، حالت اینها نیز بسیار رقت‌انگیز است. دلیل اغلب مرگهای نورسیده تصادف ماشین بود. چند حمله قلبی نیز اتفاق افتاده بود.

پس از مرگ يك فرد، چشمانش را می‌بندند در حالیکه نام کسیکه نزد متوفی

عزیز بوده، بر زبان می‌آورند. در کوتاه‌ترین مدت بساط دفن را آماده می‌کنند. متوفی را برای شستن می‌برند و او را در رودخانه نزدیک محل می‌شویند. شستشو بوسیله خویشاوند خیلی نزدیک هم جنس (و یا محرم) متوفی صورت می‌گیرد. افرادی نیز هستند که خویشاوند نیستند اما علاقمندند ثواب کنند و این کار را انجام می‌دهند. سپس نعش را کفن می‌کنند و روی تخته‌ای می‌گذارند و چهار مرد آنرا حمل می‌کنند، و بتدریج افراد دیگری جای این چهار نفر را می‌گیرند. اهل ده و گاه نیز رهگذران همراه عزاداران بطرف قبرستان می‌روند. يك یا چند مرد قوی شروع به کندن قبر می‌کنند. قبر باید تازه باشد، یعنی قبلاً کسی در آن مدفون نشده باشد، بخصوص اگر متوفی قبل از مرگ تقاضای آنرا کرده باشد. نعش را در قبر قرار می‌دهند و سنگی بالای سر او می‌گذارند. گفته می‌شود، پس از مراسم آنگاه که همگی برای رفتن آماده می‌شوند، متوفی نیز می‌خواهد برخیزد، اما وقتی سرش به سنگ می‌خورد متوجه می‌شود که مرده است.

قبل از گزاردن نماز میت ملا یا سیدی که بدین خاطر آمده است با چوبی بطرف شکم متوفی اشاره می‌کند، و آنچه را که او باید در روز رستاخیز به یاد داشته باشد برای او بازگو می‌نماید. اسم دوازده امام برده می‌شود و سپس نماز گزارده می‌شود. چنین روزی حضرت علی به کمک مردان می‌آید و حضرت فاطمه به زنان کمک می‌کند.

روز اول یا هفته اول عزا (که خود بستگی به عظمت عزاداری دارد) زنان لباسهای خود را پاره می‌کنند و گل به لباس و بیشتر به سر خود (روی پوشش سر) می‌مالند. افراد طبقه پایین که تهیه لباس کامل مشکی (یعنی تمام قسمتهای لباس رجوع کنید به صفحه ۲۰۲) از نظر مالی. برایشان امکان‌پذیر نیست، از پوشیدن لباسهایی که رنگ روشن و تند دارند اجتناب می‌کنند و يك جامه مشکی ممکن است تنها مشکی باشد که برتن دارند. اما در خانواده خان تمام قسمتهای مختلف لباس زنان مشکی می‌شود. البته گفته می‌شود زیاد مشکی پوشیدن کار خوبی نیست چه «پند سرپند» یا «عزا پس از عزا» خواهد بود و عزاداری طولانی را نیز خوب نمی‌دانند. معروف است که الیاس خان کشکولی از ایل قشقایی هفت سال برای زنش عزاداری کرد. سپس او زن دیگری گرفت، اما زن دیگر نیز در رودخانه غرق شد. گذشته از اینها در صورت بروز مرگ دیگری پوشنده لباس سرتاپا مشکی چگونه

می تواند وفات تازه را نشان دهد؟

مدت عزاداری چهل روز است^۲ اما اگر متوفی جوان بوده باشد در آن صورت خانواده نزدیک او تا عید نوروز بعد مدت عزاداری را ادامه می دهند.

مهیا کردن غذا در منزل متوفی به عهده خود خانواده، اقوام نزدیک و همسایه ها است. «کاسب» برای آشپزی می آید و زنان و مردان در سایر کارها چون پختن نان، آماده کردن برنج، سبزیجات و غیره همکاری می نمایند. در چند اطاق زنان و مردان جداگانه می نشینند و مراسم عزاداری می کنند. در این اطاقها با قلیان، چای و شیرینی و آب پذیرائی می شود. بعد از هر دوره خواندن «شربه» (شرح داده می شود) و گریه و فغان، قلیان و چای می آورند مردان برای روح متوفی فاتحه می خوانند. مردان بندرت «شربه» می خوانند.

«شربه» فرد متوفی را شرح می دهد، صفات او، شغل و نحوه مرگ او. مثلاً پس از مرگ ولی خان بکش شربه او از بزرگی و سخاوت مندیهای او سخن می راند. در حالی که شربه پسر جوان او که تیرباران شده بود از شجاعت های او، از دوره سرگردانی که هشت ماه به طول انجامیده بود، و از جوانیش دم می زد. اگر شربه مستقیماً به فرد ربط نداشته باشد، مورد تمسخر قرار می گیرد، و اگر آنچه که گفته می شود اشاره به متوفی کند گریه و فغان حضار را برمی انگیزاند.

شربه را هر که بتواند می خواند. حین خواندن شربه، فرد دومی ممکن است شروع به خواندن کند. هماهنگی بین دو شربه بوجود می آید که حالت بسیار حزن انگیزی دارد. این خواندن مدت ۱۵ تا ۲۰ دقیقه طول می کشد و سپس مدتی حرفهای معمولی گفته می شود.

«daḍa hejlaye xānōmi zaḍa bi
bāleš mēne o^w bi
bālešo rās makonid
ke xānōmi mēnēs va xo^w bi»

«ای خواهر حجله خانم زده بود

پرده اش در آب بود

پرده اش را برندارید

خانم در آن خواب است»

«kâkâ xarmane zarde gapu
base bîdom va kâpun
umade bu bade capi
bordeše vâ dun»

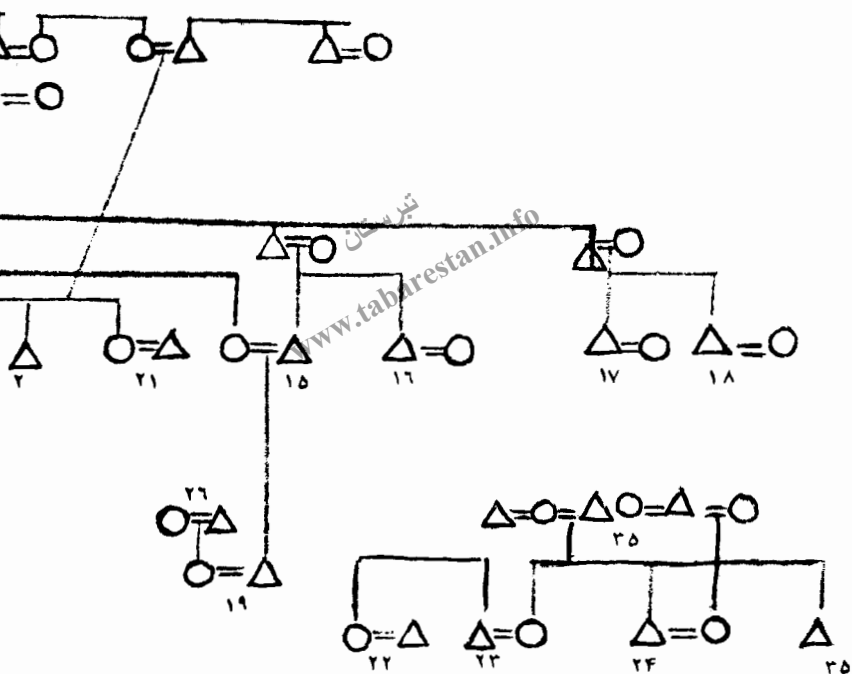
«ای برادر،
خرمن زرد بزرگ بسته بودم
بادی از چپ آمد
تمام دانه ها را برد»

«xaseme ye kalande tizi
ye merde jadid
ta biaye vakane
ta biaye vakane
ke mazare adame qaribi
ke mazare adame qaribi»
«va kaka bio^w balay sarom
va kaka bio^w balay sarom
ma mo range morde darom
ma mo range morde darom
daseto dasom bede
daseto dasom bede
ke dasom jun nadare
ke dasom jun nadare
a saret dard ikone
a saret dard ikone
ta mo sarband biarom
ta mo sarband biarom
a delet dard ikone
a delet dard ikone
ta mo halajeso nadarom
tamo halajeso nadarom»

«يك كلنگ تيز می خواهم
يك مرد جديد می خواهم
تا بيايد بکند
تا بيايد بکند
که مزار آدم غریبی
که مزار آدم غریبی
به برادرم بگويايد بالای سرم
به برادرم بگويايد بالای سرم
مگر من رنگ مرده دارم
مگر من رنگ مرده دارم
دست به دستم بده
دست به دستم بده
که دستم چون نداره
که دستم چون نداره
اگر سرت درد می کنه
اگر سرت درد می کنه
تا من سربند بيارم
تا من سربند بيارم
اگر دلت درد می کنه
اگر دلت درد می کنه
که من علاجش را ندارم
که من علاجش را ندارم.»

شربه فقط در محل عزا و در خانه عزا خوانده می شود. اگر جای دیگر خوانده شود به فال بد گرفته می شود، انگار که خواننده درخواست عزا برای آن خانه دیگر کند. افرادی که مشغول عزاداری هستند از ضبط صدا (همچون عکسبرداری) خوششان نمی آید، بنابراین نوشتن شرابه بصورت کامل و دقیق کار مشکلی است. شرابه های بالا را زنی که خوب شرابه می خواند برایم گفت، اما چنانچه از مضمون هویداست، شرح حال و وضع دقیقی را توصیف نمی کند.

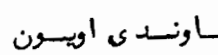
تبرستان
www.tabarestan.info



△=○
۳۹

△=○
۴۰

علامات	
○	زن
△	مرد
— —	رابطه والدین با فرزندان
— —	رابطه خواهر و برادر
==	زناشویی
---	همان شخص
۲ و ۱	سالاری
۱۰ - ۴	مسی
۳۳ و ۲۰-۱۱	خواجه



عید نوروز

چنانچه قبلا گفته شد با رسیدن عید نوروز دوره عزا خاتمه می یابد. پس از گذراندن يك سال از بهار تا بهار در بین مردم ممسنی، و شروع دوره عزا از ماه خرداد، بهار و عید با خوش آمدهای بسیار استقبال شد برای انجام تمام ازدواجهای عقب افتاده منتظر فرا رسیدن عید و بعد از عید بودند. بعضی از خانواده ها سعی کرده بودند خانواده های عروس را راضی به «کورکش» یعنی عروسی بدون موسیقی و مختصر نمایند. اما رضایت حاصل نشده بود و قول عید داده شده بود. همه از رنگهای مشکی و پیرنگ خسته شده بودند و لباسها با رنگهای روشن آمده بود و گهگاهی از صندوق بیرون کشیده می شد، تحسین می شد، و دوباره تا شده یا آویزان، انتظار شب عید را می کشید. صدای «دامبول و دامبول» مهترها کی بلند می شود؟

از حدود ده روز به عید مانده علامات عید هویدا است. دیوار حیاط خانه ها پوشیده از فرش، نمد، پتو، ملافه و لباسهای رنگارنگ شسته است. کنار رودخانه ها نیز نشانه های فرارسیدن جشن و سرور به چشم می خورد. اطفاها یکی یکی پس از دیگری خالی شده، گردگیری می شود، و همه چیز شسته و پاك می گردد و آفتاب به خود می بیند. در تمام خانه ها برای عید نان شیرین پخته می شود، که همان نان معمولی است به اضافه شیرینی و ادویه جات. شیرینی آن ممکن است شکر باشد یا شیره و ادویه آن ممکن است هل باشد یا دارچین یا هردو. از نان شیرین نیز طبقه اجتماعی يك خانواده را می توان دریافت که هرچه نان شیرین تر و با ادویه تر باشد، قدرت مالی آن خانواده بهتر است.

چند روز به عید مانده «جشن مردگان» است و برای این روز آش مردگان («âše mordégân») تهیه می شود که یا شربت یا آش است که به همسایگان و اقوام داده می شود. مهتاب می گوید «باد بهاری که در این موقع می وزد بوی خوش آنرا با خود

می برد و مردگان از آن خوششان می آید.»

یکی از همین شبها اولین صدای طبل عروسی بلند می شود. چند روز به عید مانده وقت حمام رفتن است و البته همه سعی می کنند تا حد امکان آخرین لحظات قبل از عید را به آن اختصاص دهند. زنان و دختران حنا به دست و پا و موهای خود می بندند. آنها که لباس مشکی به تن دارند سعی می کنند یکی دو شب به عید مانده آنرا عوض کنند.

روز عید همه لباس نو و یا حداقل تمیز و پاکیزه به تن دارند. سفره ای در میان اطاق پهن است و خوراکیهایی روی آن نهاده شده است. نحوه رفتن به میهمانی بستگی به سن، روابط خانوادگی و محل زندگی دارد. يك فرد ابتدا به منزل بزرگترین و با احترام ترین فرد خانواده می رود. این فرد ممکن است مادریا پدرزن یا شوهر خانواده باشد. سپس اقوام بزرگتر چون عمو، دایی، خاله و عمه و برادران و خواهران بزرگتر. سپس باید به دیدار همسایگان رفت. مهمترین دیدارها روز اول عید انجام می گیرد. زمان این دیدارها وقت صرف غذا نیست مگر برای چنین دیداری از محلی به محل دیگر (از دهی به ده دیگر) رفته باشند.

برای درك بهتر روابط خویشاوندی و نظمی که هنگام دیدارهای نوروزی، شرکت در کار هنگام مراسم عزا، یا ازدواج، مراعات می شود، جای آن است که نمودار روابط خویشاوندی تمام مردم ده را بدهیم. (رجوع کنید به صفحه ۱۳۴-۱۳۵) این نمودار به شرح زیر مرتب شده است:

در رأس نمودار دو برادر که پسران کدخدا بودند قرار دارند. زیر آنها برادران و پسرعموهای طایفه مسی می باشند. آنها از نظر اقتصادی نیز درست پایین تر از کدخدا قرار دارند. پائین تر از «مسی» برادران و پسرعموهای طایفه خواجه هستند. و عاقبت خانواده های جداگانه را داریم که با خانواده های دیگر رابطه خویشاوندی ندارند. شماره ۴۰ خانواده «کاسب» است.

اگر به نمودار با دقت توجه کنیم می بینیم خانواده های مجزای دیگری نیز وجود دارند که با يك ازدواج (معمولا دادن دختر) به گروههای مرتبط دیگر وصل شده اند، چون شماره ۳ و شماره ۳۴ و شماره ۲۶. به مردان خانواده های مجزا دختران اهل ده داده نمی شوند مگر خصوصیات شایسته ای در پرسی دیده شود. ازدواجهای شماره ۲۴ و ۳۰ بدین جهت انجام گرفت. ازدواج شماره ۲۴ بخاطر نقاط ضعف دختر

هنگام ازدواج صورت پذیرفت. دخترانی که اولیاء فقیر دارند، (با معیار ده) که نامزدیشان یکبار بهم خورده، و یا خانواده شان از نظر اخلاقی مورد تأیید نیست، ممکن است تن به چنین ازدوایجی بدهند. شماره ۲۵ با دختری از ده مجاور ازدواج کرد. این دختر نه تنها از خانواده فقیری می آمد بلکه مادر نیز نداشت. (او را نامادری بزرگ کرده بود و این نشانه حقیر بودن دختر می باشد) پسر ۳۴ نیز با دختری از ده مجاور ازدواج کرد و ازدواج او یکبار بهم خورده بود و به خاطر سنش او می بایستی زود ازدواج نماید (این ازدواج بعد از دوره یکساله اقامتم در ده صورت گرفت و بدین خاطر در نمودار منعکس نشده است).

چنانکه مشاهده می شود هیچ ازدوایی بین طبقه کدخدا و دیگران صورت نگرفته است. شماره ۲ دختر مغازه دار ده را گرفت، وضع مالی مناسب خانواده دختر اجازه چنین ازدوایی داد. فقط يك ازدواج بین «مسی» و «خواجه» روی داده است. بنابراین قوانین ازدواج درون گروهی و برون گروهی برای این طوایف بطور تام صدق نمی کند.

«کاسب» و «مهرتر» فقط با طبقه کاسب و مهرتر و بندرت با طبقه پایین جامعه ازدواج می کنند. بدین دلیل اقوام آنها در دهات مختلف پراکنده هستند. همین حالت برای کدخدا نیز صدق می کند.

پدر بومی یا مادر بومی

«q?ome mira pase huna
q?ome zina mēne huna»

«قوم شوهر پشت خانه
قوم زن داخل خانه»

با شکل زیر می‌توانیم پدر بومی یا مادر بومی را نشان دهیم:

مرد از محل دیگر	مرد از ده	زن از محل دیگر
۸	۱۵	
۳	۱۴	زن از ده

چنانچه اعداد بخوبی نشان می‌دهند پدر بومی نشانه عدم مادر بومی نیست، چون ۲۹ مرد و ۱۷ زن در محل تولد خود زندگی می‌کنند. قابل توجه است که همان تعداد مردی که با دختران ده ازدواج می‌کنند، با دختران خارج از ده ازدواج می‌نمایند (به ترتیب ۱۴ و ۱۵ دختر).

نباید تصور کرد که با جابجا شدن زن یا مرد هنگام ازدواج، مادر بومی یا پدر بومی بودن بطور تام در جهت قدرت پدر یا مادر به اتمام رسیده است. روابط احساسی که خانواده هسته‌ای جدید با مادر و خانواده او بوجود می‌آورد، بسیار اهمیت دارند. این روابط احساسی که بین خانواده هسته‌ای زن با خانواده پدرش صورت می‌گیرد، اصل پدر بومی را به سؤال می‌گذارد. از میان ۱۰ ازدواج خانوادگی در میان خوانین

بکش، ۴ ازدواج بین دختر عمو-پسر عمو صورت گرفته بود و سه ازدواج بین دختر خاله-پسر خاله و سه ازدواج بین دختر دایی-پسر عمه. بنابراین کشش به طرف خانواده مادر تقریباً با کشش به طرف خانواده پدر مساوی بوده است.

«si nikonom vaye koře dei dâr
tombunâmo šēa ikona ila sare dâr
si ikonom vaye koře bi dei
tombunamo čarta ikona ila saře tei»

«شوهر نمی‌کنم به یک پسر مادر دار
دامنم را پاره می‌کند می‌گذارد روی درختن
شوهر می‌کنم به یک پسر بی‌مادر
دامنم را تا می‌کند می‌گذارد روی بام»

تضاد بین مادر شوهر و عروس به تضاد بین مادر بومی و پدر بومی اشاره می‌کند. فشارهای منفی که زن از خانواده هسته‌ای شوهر (بخصوص مادر و خواهر شوهر) حس می‌کند به فرزندان خود منتقل می‌نماید. بنابراین ایده نهفته‌ای که در اصل پدر بومی موجود است که در چنین سیستمی فرزندان خود را با خانواده پدر همگام و همگون می‌کنند ضرورتاً چنین نیست. بالعکس زندگی با اقوام نزدیک شوهر می‌تواند اثر کاملاً عکس روی فرزندان بگذارد و آنها خود را هرچه بیشتر با اقوام زن همگون نمایند.

نباید فراموش کنیم که روابط دختر از کودکی با خانواده‌اش بسیار مستحکم مانده است و او چون پسر برای بازی، کار و غیره از خانه رانده نشده است و حال که به خاطر ازدواج از خانواده دور شده است برای حفظ رابطه خود با اولیاء و برادران و خواهران خود سعی می‌کند و از قدرت خود روی فرزندان استفاده می‌نماید که آنها را نیز به خانواده خود نزدیک نماید. تکراریکی از اشعار بالا بجااست:

«hey kořeme hey kořeme
tâ zan nasâde kořeme
zan ke sâde pizâdame
joda ke vâbi hamsâdâme»

«آی پسر، آی پسر
تا زن نگرفته پسر مه
زن که گرفت ناپسر مه
جدا که شد همسایه»

و شعری که يك عروس می خواند و شعر بالا را تأیید می کند چنین است:

«xasi xasi

bařamet mën tu pasi

ikořamet va bikasi

agar go^W ti kořom kořom

kardo iyařom cizto ibořom»

«مادرشوهر مادر شوهر

می برمت توی پستو

می کشت از بی کسی

اگر گفتی پسرم، پسرم

کارد را می آرم چیزت را می برم»

برای اتمام این فصل می توانیم به دو داستان که در صفحه ۱۲۵ آمد رجوع

نمائیم که یکی مادر بومی و دیگری پدر بومی را تأکید می نماید.

www.tabarestan.info

خلاصه و نتیجه گیری

در این فصل راجع به فعل و انفعالات اجتماعی یا قلمرو اجتماعی زنان در قلب اتفاقات مهم زندگی اشاره شده است. نقش آنها در تدارك مراسم ازدواج اساسی است. آنها زمینه را برای صحبت‌های اولیه آماده می‌نمایند. از هیچ قسمت از صحبت‌های مهم کنار گذاشته نمی‌شوند، هرچند تعداد آنها روزی که در مورد مهر و باشلق و غیره تصمیم گرفته می‌شود به اندازه تعداد مردان نباشد.

شوهر دادن دختر بوسیله پدر در مقابل دریافت جنس از مرد بیگانه ای نیست. ازدواج پیوستن دو فرد و دو خانواده است که بوسیله میانجیگری خانواده و اقوام آنها و بخصوص زنان صورت می‌گیرد. این ازدواج ممکن است بخاطر نظریکی از دو فرد و یا معرفی اقوام باشد.

مراسم عروسی کار برای زنان و مردان می‌آفریند، از خردسال گرفته تا کهن سال. اما کار زنان نزدیک به داماد (خواهر، مادر، زن برادر) بیش از کار مردان است، هرچند یکی از مردان خانواده داماد مسئولیت مهمی در قبال ازدواج داشته باشد. کاری که برای ازدواج صورت می‌گیرد هرچند سنگین باشد، از این نظر که با علاقه و محبت صورت می‌گیرد، باعث بردگی کارکنان نمی‌شود، بلکه به آنها قدرت می‌دهد. (در قسمت اقتصادی روشن تر خواهد شد)

مادر، خواهران و زن برادرهای يك عروس یا داماد مسئولیت زیادی برای مراسم دارند. بنابراین زنان نه تنها در تصمیم گیری برای يك ازدواج بی‌قدرت نیستند، بلکه در آماده کردن زمینه مادی مراسم نیز شرکت فعال دارند. در این مراسم شبکه ارتباطات اجتماعی به بهترین وجه و بالاترین اندازه مورد استفاده قرار می‌گیرد. بنابراین مراسم ازدواج نه تنها زمینه وقوع پیوستن عمیق‌ترین فعل و انفعالات

اجتماعی را بوجود می‌آورد، بلکه به افراد امکان می‌دهد که خصوصیات و صلاحیت‌های خود را ابراز دارند.

گرچه اغلب اشعار مربوط به ازدواج درباره داماد است، اما آنرا برای عروس می‌خوانند. مثلاً داماد با صدوپنجاه سوار برای بردن عروس می‌آید. اغلب فعالیتها دور عروس است. اشیاء قبل از مراسم به خانه او برده می‌شود، در منزل او جهاز تهیه می‌شود، اوج مراسم یکبار هنگام بردن باروزی و بار دیگر هنگام آوردن عروس به خانه داماد می‌باشد. تنها اتفاقی که شخص داماد را مطرح می‌کند سرتراشون است.

يك مرد مدت زیادی به انتظار ازدواج خود بسر می‌برد، او در این سالها برای پیدا کردن قدرت مالی برای ازدواج کار می‌کند. این دوره انتظار و کار ممکن است ده سال به طول انجامد، یعنی از ۱۵ سالگی تا بیست و پنج سالگی و منطقی است که انتظار زیادی از عروس و زندگی زناشویی خود داشته باشد. و این انتظارات بالا جبار با انتظارات زن همسان نمی‌باشد. جدالهای اولیه زندگی زناشویی و رفتار گاه تند مردان جوان را می‌توان نتیجه کار زیاد و انتظارات و رؤیایها در مورد زندگی آتی آنها دانست.

برای يك دختر این دوره بهترین دوره زندگی او به صورت دختر خانه است. اول این دوره برای او کوتاهتر است. دوم در این سالها او زیاد کار نمی‌کند. سوم نتیجه کار خود را اغلب برای خود خرج می‌نماید. چهارم از آن نظر که افراد خانواده می‌دانند که او خانه را در مدت کمی ترك خواهد کرد، با او با مهربانی رفتار می‌کنند. بدین دلایل يك عروس در حالی که بسیار خجالتی است، خیلی هم مغرور است و مدتی طول می‌کشد تا خود را با نقش جدید خود وفق دهد. دو عالم متفاوت يك زن و مرد و انتظارات آنها سبب جدالهایی بین دو فرد می‌شود.

در بحثی که راجع به دعوا داشتیم نقش زنان را مشاهده کردیم. سپس دیدیم عدم نزاکت نسبت به زنان می‌تواند سبب جدال شود و بالاخره نقش آرامش بخش زنان را با چند مثال شاهد بودیم.

محبت اقوام زن برای يك زن یا مرد بسیار اساسی است و بدین جهت هنگام مراسم عزا حالت این افراد از همه غم‌انگیزتر است. کار زنان در روزهای عزا بسیار زیاد است چه میهمانان زیادی برای ابراز همدردی به نزد صاحب عزا می‌آیند. گریه

و فغان زنان هنگام ورود تازه واردین دعوت به عزاست و صدا و صورت آنها ماهیت مراسم را نشان می‌دهد.

بالاخره در قسمت مربوط به سال نو دیدیم آنچه رنگ عید و شادی به اول فروردین می‌بخشد کار زنان است. آماده نمودن خانه، لباس و خوراکی مسئولیت آنهاست.

تبرستان
www.tabarestan.info

1. Beck, L. «Qashqa'i Nomadic Pastoralists in Iran.» in the, editors, **Women in the Muslim World**. P-359, Harzard Univ. Press 1978.

۲. محمد خان کیانی از طایفه بکش قبل از وفاتش از خانواده و طایفه خود خواست که مدت چهل روز را برای عزاداری کافی دانند و برای نوروز بعد صبر نمایند تا عزا را بردارند. عزاداری طولانی بخصوص برای خانواده‌هایی که عروسی درپیش دارند، باعث زحمت است.

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل سوّم

تبرستان
www.tabarestan.info

قلمرو سیاسی

در این فصل طبقات مختلف جامعه ورده‌هایی که در درون هر طبقه وجود دارد توصیف می‌شود. سپس نقش سیاسی زنان در طبقه پایین و بالا را شرح می‌دهیم. بحث از چارچوب خانوار صورت می‌گیرد و تاکید روی نقش بی‌بی خواهد بود، چه فعالیتهای سیاسی طبقه بالا مشخص‌تر می‌باشد. این بحث با استفاده از دیدگاه زن چنانچه دکتر لوئیز لامفیر تعریف کرده است.

«فعالیت‌های سیاسی زنان از دیدگاه زن نقش‌هایی است که آنها برای بدست آوردن اهداف خود از آن استفاده می‌کنند، چه شامل تصمیم‌گیری باشد، چه شامل اعمال نفوذ روی افرادی که تصمیم‌گیری بعده آنهاست و چه محیط بودن بر ساخت قدرت خانوادگی»^۱

بحث کوتاهی در مورد طبقه، رده و ستم

هرکس در يك طبقه خاص اجتماعی به دنیا می آید. خصوصیت‌های فردی وی ممکن است او را در رده اجتماعی طبقه خود بالا یا پایین برد. زن ممکن است با مردی از رده یا حتی طبقه اجتماعی بالا تر ازدواج نماید. اما او با فردی پایین تر از رده یا طبقه خود ازدواج نمی کند. در صورت ازدواج با مردی بالا تر از مرتبه اجتماعی زن، خانواده هسته ای آنها از خانواده مثلا برادر مرد که با زنی از طبقه خود ازدواج نموده است پایین تر خواهد بود. خانی که از نظر خصوصیات و شایستگی در انتظار پایین باشد، ممکن است با دختر کدخدا ازدواج نماید (البته خوانینی نیز بوده اند که چند زن داشته و یکی یا چند زن از طبقه کدخدا یا حتی پایین تر هم داشته اند) نسبی که از خان و زن طبقه کدخدا آید، مرتبه اش پایین تر از نسبی است که از خان و بی بی باشد. البته استثناهایی دیده می شود.

يك خان طبقات اجتماعی را بصورت زیر برایم شرح داد:

در جامعه ممسنی پنج طبقه وجود دارد، ۱۰٪ تا ۱۲٪ را خوانین تشکیل می دهند، آنها مالک و دارندگان ابزار تولید بودند و در صدی از تولیدات دریافت می کردند. ۲۵٪ طبقه کدخدا را تشکیل می دادند که شامل فرد کدخدا و چند خانوار دیگر در ده او بودند. این افراد تفنگدار، مالیاتچی و ریش سفیدان محل بودند و زمین و گله داشتند.

قسمت اعظم جمعیت ۴۵٪ آن زمین و گله (یا فقط گاو) به اندازه ای داشتند که امرار معاش نمایند و مالیات سالیانه به خان می دادند و اغلب مقروض بودند. ۲٪ کاملاً بدون زمین و گله بوده و بوسیله طبقه اول و دوم بکار گماشته می شدند. کار آنها یا کشاورزی بود یا چوپانی و یا نوکری.

بقیه جمعیت بین ۱٪ تا ۵٪ مهتر و کاسب بودند که از تولیدات جامعه به آنها تعلق می گرفت. یک فرد در هر یک از این طبقات و رده ها افراد در طبقات و رده های پایین تر از خود را با پستی می نگرد. همان رفتاری که بین رده های مختلف طبقه خان وجود دارد بین رده های مختلف طبقه کشاورز و دامدار نیز دیده می شود. این باعث ازدواج بین گروه های هرچه کوچکتری می شود.

مهم اینجاست که این خصوصیت جامعه طبقاتی و رده بندی شده در کوچکترین واحد جامعه یعنی خانواده نیز منعکس می شود. چنانچه در جامعه روابط بین طبقات منحصر به ستم محض یک طبقه به طبقه دیگر نیست. در درون خانواده نیز همینطور است. در ظاهر پدر با قدرت ترین فرد است. بعد از او مادر است و سپس کودکان به ترتیب سن و جنس و خصوصیات شخصی. اگر جامعه بدون تحرک بود و در آن ستم بطور منظم از بالا به پایین اعمال می شد، آموغع منطقی بود که در خانواده نیز آخرین فرزند بیش از همه مورد ستم قرار گیرد. اما چنین نیست، همچنانکه در بالا شاهد آن بودیم (ص ۶۷) بچه آخر با محبت فراوان نگهداری و حفاظت می شود.

آیا فرزند قبل از آخر از همه بیشتر مورد ستم است؟ خیر، چون او می داند که می تواند کوچکترین فرزند را اذیت نماید و از آن رو که این آخرین فرزند بدون قدرت نیست، دیگری نیز از او نیرو می گیرد. بنابراین ستم یک عضو بر عضو دیگر، روی دیگران نیز بصورتی انعکاس پیدا می کند، به کلامی دیگر ستم بصورت اعمال قدرت دو عامل نسبت به یکدیگر نیست، بلکه روابط قدرت بین افراد و گروه هایی درون جامعه است که هنگام اتفاقات مختلف بوجود می آید و بروز می کند.

این بحث کوتاه نشان می دهد که قدرت والای ظاهری مرد، حتی در درون خانواده هسته ای خود او، قابل بحث است و وضع با آنچه خانم پاتریشیا می گوید فرقهایی دارد:

«در فرهنگهایی که مردان بطور محسوسی مرتبه بالاتری دارند، از زنان و کودکان انتظار می رود احترامی به مرد نشان دهند و از او فاصله بگیرند و تشریفاتی را با او حفظ نمایند»^۲

مرتبه مردان نه تنها بدین صورت تام بالا تر نیست، بلکه تمام بافت خانواده باید در حرکت و در دیالکتیک روابط قدرتها دیده شود تا حقیقت خود را حفظ کند. سکوت و تنهایی مردان در خاورمیانه طرف دیگر این تصویر از مرد است. خانم یک

راجع به زندگی مردان عشایر قشقایی می گوید:

«زمانی که مردان بالغ در چادر هستند، زنان کارهای خود را به آرامی و به جد انجام می دهند، و محیط گرم و صحبت و خنده که از خصوصیات فعل و انفعالات زنان است از بین می رود. بنظر می رسد که مردان از آنچه در غیبت آنها بوقوع می پیوندد بی اطلاع باشند، اما نمی توانند خصوصیات زندگی را که در کودکی تجربه کرده اند فراموش نمایند...»^۳

بنابراین هرچند مرد در ظاهر بالا ترین فرد در واحد خانواده خود می باشد اما این خود عاملی است که او را به یک فرد بیگانه تبدیل نماید. و بدین ترتیب منفی ترین حالت انسان در جامعه یعنی «غریبه» را در درون خانواده به او بدهد.^۴

فعالیت سیاسی در چارچوب خانوار

تحلیل فعالیتهای سیاسی در چارچوب خانوار شامل فعالیتهایی است که بین خانوارهای مختلف بوقوع می‌پیوندد که مستلزم قدرت، اختیار و تقسیم منابع و ابزار تولید است.^۵

«... اگر تحلیلی دقیق از زندگی يك جامعه نشان دهد که عملاً خانواده مهمترین واحد اجتماعی آن است، آن موقع واحد خصوصی (غیردولتی) و نه واحد عمومی حوزه‌ای است که در آن اسناد قدرت بین زنان و مردان از بالا ترین اهمیت برخوردار است.»^۶

خارج از خانوار، طبیعت حکمفرماست. هیچگونه مؤسسه دولتی و خصوصی برای فعالیتهای سیاسی موجود نیست. دامداری که برای رسیدگی به مسئله دام به دیدار خان می‌رود در منزل خان ساکن می‌شود.^۷ خانی که در تاحیه بهر دلیلی در حال سفر است، به دیدن خان به خانه او می‌رود. هر مسافر آنچنان سفر خود را از نظر زمانی تنظیم می‌کند که شب را در منزل اقوام بگذراند. غریبه‌ها همیشه با روی خوش استقبال می‌شوند. روابط میهمانان (هر که باشد) یا با تمام افراد خانواده است، یا با پدر، مادر و یا حتی یکی از فرزندان، رابطه ممکن است درون طبقاتی و یا بین طبقات متفاوت باشد.

میهمان‌نوازی. در میان لغاتی که يك زن خوب را شرح می‌دهد، لغت «میهمان‌نوازی» را یادداشت کرده‌ام. میهمان‌نوازی زمینه را برای فعالیتهای سیاسی آماده می‌نماید، زمینه را برای مستحکم کردن روابط فراهم می‌کند. زنی خوب است که از میهمانان با گشاده‌رویی پذیرایی کند برای آنها غذا تهیه کند و آنها را دعوت به ماندن در خانه نماید. اگر کارهای مربوط را با بی‌علاقگی انجام دهد میهمان

متوجه می شود و سدی بر روابط مثبت بین دو خانواده به وجود می آید. بالاخره این حالت باعث ضعف خانواده خواهد شد.

«dei tone igom rud tone igom
hune dâri xub bokon
dei iri sangar uri sangar
ye kanizi bâm bokon
dei na kanizi na q?olumi
xot kur âbu kârtâ kon»

«مادر ترا می گویم، فرزند ترا می گویم

خانه داری خوب بکن»

«مادر، این سوی سنگر، آن سوی سنگر

يك كنیزی همراهم بفرست.»

«مادر نه كنیزی نه غلامی

كورشوی، خودت كارت را بكن»

گفتگوی بالا بین يك مادر و دختر هنگام ازدواج دختر است. خانه داری یکی از اجزاء میهمان نوازی می باشد، يك جنبه دیگر آن آشپزی است:

«زن و مردی با هم زندگی می کردند. زن خیلی آدم خوبی نبود. دوست

نداشت غذا پزد و چیز خوب بخورد، و به شوهرش بدهد. یکروز قبل از

این که شوهرش خانه را ترك کند زن با خود گفت، «دلم می خواست او

می رفت تا من می توانستم يك چیزی برای خودم درست کنم و بخورم.

گرسنه هستم.» شوهر این حرف را شنید و دلش می خواست بداند زن چه

می خواهد پزد. پس از چند لحظه به زن گفت «شلوار مرا بده پوشم

می خواهم بروم» او شلوارش را داد و خدا را شکر کرد که او تصمیم به

رفتن گرفته است. بعد مرد در جایی پنهان شد. زن از خانه بیرون رفت،

آتش درست کرد و آب دردیگ ریخت و روی آن نهاد تا به جوش آید.

بعد کمی آرد در آن ریخت و قطعه چوبی برداشت و شروع بهم زدن کرد

تا آماده شود. آنگاه شروع به خوردن کرد. شوهرش از خفا بیرون آمد و

گفت «این آن چیزی است که می خواستی بخوری و برای آن

می خواستی من منزل نباشم؟» و سپس زنش را بخاطر خسیسی از خانه

بیرون کرد، چون او نمی‌خواست چیز خوب بپزد، و نمی‌خواست آنرا به شوهرش بدهد.»

بی‌بی مهین بانوبه من می‌گوید:

«میهمانها همیشه به خانه يك زن نگاه می‌کنند و نه به خود او.» تعریف کار و معنی آن چنانچه در فصل آینده آمده است (ص ۱۷۵) اینجا نیز مورد استفاده است، چه «زرنگی» در کاریعی تند و زیرکانه و عاقلانه کاری را انجام دادن و این يك کیفیت لازم میهمان‌نوازی است. زن باید بتواند خیلی تند برای میهمانان غذا تهیه نماید، و با خوشرویی بگوید:

«میهمان هرکه، خانه هرچه» «mehmun har ki hune har çi»

یعنی هر آنچه داریم در خدمت میهمان می‌گذاریم. فقط اگر میهمان دیر رسیده باشد یعنی بدون اینکه قبلا به صاحبخانه گفته باشد و هنگام صرف غذا وارد شده باشد، پس از تدارك غذا با عذرخواهی به او می‌گوید،

«mehmune dir méjâl xarjiš va xoše»

«میهمان دیر موقع، خرجیش با خودش است»

و واقعا تقصیر میهمان است اگر بهتر از آنچه به او تعارف می‌شود، مقدور نبوده است.

چنانچه قبلا گفتیم هدیه به صورت خیلی دقیق پیش کش می‌شود. هدیه امری است متقابل، در رفتن به میهمانی نیز بهمین ترتیب روابط متقابل رعایت می‌شود و اگر کسی پافراتر نهد به او می‌گویند:

«سلام لر بی طمع نیست»

«lór nal bio^w be hunat
tama ikóne va zinat»

«نگذار لر بیاید به خانه ات

طمع می‌کند به زنت»

چنانچه قبلا شرح دادیم، فرد تنها ضعیف است. او تقریبا يك غریبه است. بنابراین میهمان هیچگاه تنها گذارده نمی‌شود چون چنین حالتی او را فاقد هر نوع

قدرتی می کند. قدرت از گروه سرچشمه می گیرد. از همبستگی و استحکام روابط اقوام و آشنایان. البته در موقعیتهای متفاوت رفتارهای مختلفی از افراد سر می زند. اما معمولاً برادرها و پسرعموها مرکزیت گروههای خویشاوندی را دارند. این مطلب را در جدول خویشاوندی بطور ایستاد نشان دادیم (ص ۱۳۴-۱۳۵) در واقع اگر زنان علاقمند باشند زمینه را برای چنین روابطی هموار می نمایند.

زنی که هنگام ازدواج ده پدري خود را ترك می كند، خانواده پدري خود را در منزل پذیرا می شود و به دیدار آنها می رود. این میهمانیها او را در برابر خانواده شوهرش قدرت می بخشد. در فصلهای قبلی راجع به روابط همسایگان صحبت کردیم.

زنان از نقش آفرینی خود در آماده کردن زمینه برای فعل و انفعالات اجتماعی با همسایگان، اقوام خود و شوهر اطلاع کامل دارند. آنها به میهمان نوازی افتخار می کنند، سروصدایی که از خانه ای بر می خیزد، به دیگران نشان می دهد که آن خانه میهمان دارد، و این نشانه قدرت مالی صاحبخانه برای پذیرایی است. این نشانه وجود زن باهمتی است که می تواند چنین خانواری را بگرداند. این نشانه خانواده با قدرتی است که اقوام و آشنایان فراوانی دارد که به خانه آنها می آیند.

اگر میهمانی بین مردان باشد باز زنان از محتوی آن با اطلاع هستند. بدین خاطر است که در نبودن مردان، زنان قادر به رسیدگی به امور خارجی خانه نیز هستند. آفتاب در غیبت همسرش فرشی را خریداری می کند. پائیز وقتی که عشایر قشقای در اطراف ده چادر زده بودند، چند رأس از الاغهای آنها وارد زمینهای یونجه آفتاب شدند. او با آنها به بحث پرداخت و خسارت وارده را از آنها مطالبه نمود. خانم یک درمورد زنان قشقای چنین می نویسد:

«زنان به روابط خارجی مردان و ظرافتهای رفتاری آنها در معاملات واقف می باشند و زنان قدرت دارند که در غیبت شوهرهایشان کارهای آنها را انجام دهند. روابط سیاسی و اقتصادی خارجی اثر مستقیمی روی اقتصاد، حرکت ایل و استفاده از منابع برای خانوار دارد، که مستقیماً روی زندگی زنان اثر می گذارد، هرگاه امکان تصمیم گیری برای زنان به وجود آید، آنها نقش برجسته ای ایفا می کنند.»

بنابراین بوضوح می بینیم که زنان از شرکت در قلمرویی که بالاترین قدرتها

در آن نهفته است، یعنی تصمیم گیریهای اقتصادی و سیاسی محروم نیستند. بنابراین چنین ملاکی (شرکت در تصمیم گیریهای سیاسی) برای ثابت کردن مرتبه پایین زنان در این جامعه موجود نیست.

هرچه مرتبه اجتماعی شخص بالاتر باشد، تعداد میهمانهایی که توسط او پذیرایی می شوند، بیشتر است. البته خصوصیات خانوار بسیار مهم است، مثلاً اگر زن و شوهر دارای دختران و پسران زیادی باشند، برای آنها میهمانان زیادی می آید.

در خانه خان تعداد میهمانها در روز به دهها و صدها می رسد. هرچه تعداد آنها بیشتر باشد، دلیل بر آن است که خان دسترسی بیشتری به منابع دارد. يك بی بی به من می گفت «خانه ما يك در نداشت، بلکه سه در داشت.» اگر دهقان یا دامداری مسئله ای در امر کشاورزی و دامداری داشت، آنها برای خان که مالیاتش را طلب می کرد بازگو می نمود. اگر با مسئله ای در مورد ابزار کار مواجه می شد (گاو، شخم، و غیره) دوباره از خان طلب یاری می کرد. در صورت دعاوی بزرگ از قضاوت خان یاری خواسته می شد. بالاخره تمام دعاوی و مشکلاتی که ریش سفید و کدخدا نتوانسته بودند آنها را حل نمایند به خانه خان می رسید. البته همیشه شخص خان و کدخدا نبودند که مسئله را حل می کردند. در مورد مشدی جیران، زن کدخدا، مطالبی نوشتیم که از دهات مختلف به دیدار او می آمدند، پس از مرگ مشدی، خانه کدخدا خالی شد.

مدیریت بی بی ها

خانوار خان احتیاج به شرح طولانی تری دارد و اینجا در مورد اداره خانوار بوسیله بی بی بحث را آغاز می کنم.
دکتر لوئیز سویت می گوید:

«بنظر می رسد که نقش مدیریت و فعالیتهای زنان در دهات سنتی و واحدهای خانوار در خاورمیانه بیشتر در جهت تکامل قدرت و دینامیزم شخصی و شخصیت اجتماعی زن باشد تا نقش زن در واحدهای جداگانه خانگی و کارمند اداری که در سیستم صنایع-تجاری غرب موجود است»^۱

چه کسانی برای کار در خانه خان گمارده شده اند؟ ابتدا با آنهایی که در خانواده هسته ای کار می کنند، شروع می کنیم:

پنج زن یا دختر در این واحد برای نگهداری از کودکان کار می کنند. يك دایه برای شیر دادن به نوزادها، و دختر برای سرگرم کردن کودکان، يك زن برای تمیز کردن وسایل کودکان و بالاخره زن مسنی برای خواب کردن آنها و اینگونه مسائل. برای کار خانگی زنان و مردانی به کار گمارده شده اند. چند زن همه روزه از چشمه آب می آورند، برنج می کوبند، نان می پزند، و در امر آشپزی و فرمان بردن یاری می کنند. چند زن و مرد آشپز همیشه کار می کنند و يك نفر از مردها مامور کباب است. چند نوکر مسؤول ظروف، چراغ و نوشایه های مختلف هستند.

تمام این زنان و مردان کارهای متفاوت خود را از بی بی می آموزند. بی بی تمام این کارها را به بهترین وجه می تواند انجام دهد، اما کار روزانه اش، نظارت و رسیدگی به انجام شدن کارهاست.

متخصصین دیگری چون بافندگان برای منزل خان کار می کنند اما آنها در منزل وی سکنی ندارند.

مردان دیگری که در منزل خان کار می کنند عبارتند از «میرآخور» که رسیدگی به اسبها کار اوست. شخصی که به او کمک می کند «مهرتر» است و آوردن گاه و تمیز کردن اصطبلها کار اوست. چند مرد از جنگل و بیشه هیزم می آورند. دو باغبان به باغ و باغچه خان رسیدگی می کنند. برای مواقع بخصوص افراد دیگری برای کار به خانه خان می آیند، برای مراسم متفاوت چون ازدواج، زنان و مردان بسیاری به خانه خان می آیند. زنان از روزها بلکه هفته ها قبل برنج می کوبند، نان می پزند، و سرود می خوانند. مردان هیزم می آورند، چادرها را آماده می کنند، و غیره. مردم دهات اطراف خانه خان و بعضی دیگر از دهات که با خان روابط نزدیک دارند احساس خشنودی می کنند که برای خان کار کنند. اما یک بی بی بمن گفت «بسیاری از آنان چیزی سرشان نمی شد که بتوانند در خانه ما کار کنند!»^{۱۰}

تیره آل امیر بکش اغلب تفنگداران و بازرسان خان را تشکیل می دادند. آنها از طرف خان به دهات مختلف روانه می شدند، آنها در زمان جنگ قشون خان را تشکیل می دادند. خان دو سپهسالار داشت که مشاوران جنگی او نیز بودند. او سه وزیر داشت که مشاوران امور داخلی بودند. هنگام جلسات مشاوره اینها حق رأی داشتند. کدخدای هر دهه مسئول آن بود و اخبار محل را به خان می داد. این کدخدا در برابر افرادی که از خارج ایل می آمدند (در صلح یا ستیز) مسئول بود. خان سه منشی و حسابدار داشت که متاع مختلفی را که به خانه می آمد، دریافت می کردند و نگاهداری حسابها به عهده آنها بود. هنگامی که خان در محل نبود، آنها دفترداری او را می کردند و تقسیم منابعی چون خوراک و پوشاک و ابزار تولید در دست آنها بود. برای دادن چنین متاعی به مردم خان یا بی بی می بایستی حواله ای به فردی که محتاج شناخته شده بود بدهند، سپس این حواله به منشی داده می شد که او از انباردار می خواست متاع مورد نظر را به فرد ارائه دهد.

بغیر از مردانی که مستقیماً با خان کار می کردند، هرچند با بی بی نیز نا آشنا نبودند، سایر افراد از بی بی فرمان می بردند و بی بی آنها را به کار می گمارد، و حقوق می داد. بنابراین بی بی می بایستی زرننگ باشد و از همه اتفاقات درون خانواده خود اطلاع داشته باشد. او می بایستی با خدمتگزاران خود همراه باشد که روحیه شان را

خوب نگهدارد در حالی که کار را به بهترین وجهی انجام دهند. در ضمن می بایستی فاصله متعادل را با آنها حفظ نماید که هم به او احتیاج داشته باشند و هم بخاطر علاقه ای که به او دارند به کار خود ادامه دهند. یک بی بی می گفت «تمام مردم ده مثل بچه هایمان بودند، و ما با آنها اینطور رفتار می کردیم.»

بخانه ای که خوب و منظم اداره می شد، و افراد بسیاری روزانه در آن با غذای خوب پذیرایی می شدند فقط در صورتی کامل بود که بی بی خانه با میهمان نوازی از آنها پذیرایی می کرد. هر چند بی بی خود یا افرادی که به خانه می آمدند چون کشاورزها، کدخداها یا خوانین غذا صرف نمی کرد. اما او پیوسته، میهمانهای مختلف چون اقوام دور و نزدیک را پذیرا بود و طرز رفتار و صحبت های او را همه می دیدند و می شنیدند و به یکدیگر می گفتند و اخبار آن پخش می شد. به بیانی دیگر، شخصیت و اخلاق او برای دیگران مبهم نبود، بلکه بطور عمومی راجع به آن صحبت می شد.

حضور مردم به خانه خان تحمیل نمی شد. این نشانه اتکاء آنها به خان بود و همچنین محبوبیت او را در میان مردم نشان می داد. از نظر سیاسی حضور مردم نشان می داد که کشاورزان و دامداران و کدخدایان از او راضی بودند. آنها برای او مال می آوردند، از او طلب بخشش مالیات می کردند، و غیره و غیره، در هر صورت حضور آنها نشانه وجود روابط دوستانه با او و پشتیبانی از او بود. بدیهی است که خان در تشویق چنین روابطی کوشا بود. البته بدین ترتیب انبارهای خان زودتر خالی می شد.

ازدواج‌های سیاسی

ازدواج لزوماً پیوند بین دو نفر پس از عشق نیست، بلکه پیوند بین دو فرد از دو خانواده مناسب است، یعنی با در نظر گرفتن خصوصیات اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دو خانواده، روابط دوستی و دشمنی دو خانواده و طایفه آنها در به وقوع پیوستن ازدواج اهمیت دارد. حتی بعضی ازدواج‌ها فقط با اهداف سیاسی صورت می‌گیرد، این چنین بودند يك سری ازدواج‌هایی که در سال ۱۳۲۰ به وقوع پیوست.

هدف این ازدواج‌ها مستحکم کردن روابط بین طوایف مختلف ممسنی و عشایر لر زبان همسایه آنها بود. در سال ۱۳۲۰ زمانی که رضاشاه تبعید شد، دولت مرکزی تضعیف شد و خوانین رستم ممسنی که به تبریز تبعید شده بودند به ناحیه رستم بازگشتند. خوانین رستم، بویراحمد و کهگیلویه و ممسنی سعی کردند روابط خود را مستحکم کنند، بدین ترتیب ازدواج‌هایی صورت گرفت ابتدا برای همکاری دائم بکش و رستم خواهر حسینقلی خان (فرزند امام قلی خان) به زنی ولی خان بکش درآمد. بدین وسیله خود حسینقلی خان می‌توانست روی ولی خان نفوذ داشته باشد، و احتمال اینکه ولی خان با طایفه رستم دشمنی نماید کمتر می‌شد. در همین زمان خواهر دیگر حسینقلی خان به ازدواج خان طایفه جاوید شاپور خان درآمد. سپس یکی از دختران شکرالله خان بکش به زنی منصور خان ساوی کهگیلویه درآمد. خواهر منصور خان با محمد خان پسر شکرالله خان ازدواج نمود. بوسیله این ازدواج‌ها بین طوایف لر زبان يك نوع وحدت بوجود آمد.

تعدد زوجات و تعادل سیاسی

تعدد زوجات در میان طبقه خان پدیده عمومی است. در این بخش آنرا بصورت علت دو رابطه بخصوص مورد بحث قرار می دهیم. یکی رابطه ای است که بین دو بی بی بوجود آمده است که هدف هر يك از آنها خان نمودن فرزند خود است. دیگری رابطه بین مردم و بی بی ها یعنی دو خانوار رقیب است.

ازدواج ولی خان با دختر امام قلی خان رستم که در بالا بدان اشاره کردیم ازدواج دوم ولی خان بود. او قبلاً با دختر شکرالله خان در سال ۱۳۱۷ ازدواج نموده بود و این ازدواج اول نیز بجهات سیاسی صورت گرفته بود. در این سالها شخصیت ولی خان هویدا شده و او به عنوان فرد مهم ناحیه شناخته شده بود. دولت مرکزی نیز در این ناحیه در جستجوی متفق بود. سرتیپ اسفندیاری که فرستاده نظامی پادگان ممسنی بود متوجه شد که چنین ازدواجی می تواند بین دو خان مهم بکش یعنی محمد خان پسر شکرالله خان و ولی خان صلح ایجاد نماید و این چیزی بود که دولت مرکزی به آن احتیاج داشت.

در حالی که يك خان در زمان ازدواج ها ممکن است از قدرت بسیار زیادی برخوردار باشد، بعد از ازدواجها با ضعفهای مختلفی مواجه می شود. زن اول تمام منابعی را که تا آن زمان در اختیار داشته است، بازخواست می کند. او باید فعالیت نماید که موقعیت بی مانندی که تا آن زمان برای خان و مردم داشته حفظ نماید. از طرف دیگر مردم فقط به خانه یک بی بی متکی نیستند، بلکه می توانند به دو خانه بروند، رأفت و سخاوتمندی دو بی بی را مقایسه کنند. يك بی بی برای موفقیت احتیاج به کاردانی، برنامه ریزی و حتی دسیسه دارد. مردم داری جزء دیگری از این کلیات رفتاری است که او باید دارا باشد، و آن عبارت است از رفتار با افراد طبقات متفاوت

آنچنانکه اعتماد، پشتیبانی و نظر خوب آنها را جلب نماید. يك بی بی بدون چنین دانشی در مورد مسائل اجتماعی و سیاسی بازنده خواهد بود.

يك «بی بی مردم دار» با مردم، سخاوتمند خواهد بود، اما نه بی حساب که مردم تصور کنند، می توانند ثروت او را به اتمام رسانند و همه اموال او را ببرند و او را ساده لوح بدانند. گاه وقتی زنی به دیدار او می آید، و بچه ای در آغوش دارد، و شخص محتاجی است، بی بی يك اشرافی به یقه بچه می دوزد.

هرگاه فردی برای اجازه ازدواج پیش بی بی بیاید، عملی که نشانه احترام و خدمت به بی بی است، بی بی ترتیبی می دهد، که اشیایی به او بدهند و وسائل عروسی را بخوبی فراهم کنند. بی بی دسترسی به انبار اموال داشت و با دادن حواله به مردم، سخاوتمندانه و بجا، آنها را بطرف خود جذب می کرد و این رفتار بی بی باعث می شد مردم مالیات و هدایای نوروزی خود را به انبار و یا خانه این بی بی بیاورند و نه به خانه بی بی دیگر. بالاخره این روابط باعث می شد پسر این بی بی مورد تایید و پشتیبانی قرار گیرد.

از فعالیتهای دیگری بی بی در این زمینه رفتن به خانه کدخداهای دهات بود. او با چند زن از همراهان به خانه کدخدا می رفت. آنجا زنان و مردان برای احترام به وی و یا برای بردن خبر و شنیدن مطالبی که بی بی می خواست به آنها بگوید به دیدار او می آمدند. (البته اخباری که به بی بی داده می شد غالباً توسط جاسوسهای شخصی وی بود. موضوعهای مورد نظر اخبار کلی ناحیه بود و آنچه مربوط به بی بی ها بود.)

اگر یکی از زنان خان از طایفه دیگری بود، اوضاع رنگ دیگری به خود می گرفت. این بی بی ابتدا نسبت به منطقه غریبه بود. بنابراین خانواده پدری او می بایست همکاری کنند تا او را در محل بشناسانند و مورد قبول مردم قرار دهند این همکاری ممکن است بصورت اموالی باشد که همراه بی بی به محل فرستاده می شود و یا آنچه به مرور زمان و مرتب برای او پیش کش می فرستند. دیدار از بی بی که بمنزله میهمانی و نیز نظارت بر فعالیتهای اوست، اهمیت و قدرتی را که پشتیبان او می باشد، آشکار می کند.

ما باید به افزایش قدرت مردم در برابر وجود دو یا چند بی بی توجه داشته باشیم. بطور مجرد می توان تصور کرد، هرچه تعداد زنان خان بیشتر باشد، برای مردم بهتر است. مردم که از اهمیت خود برای هر خانواده خان با اطلاع هستند، سعی

می‌کنند، روی این ضعف خانوار خان تکیه کنند و بهره بیشتر را خود ببرند. برای مثال آنها پیش يك بی بی می‌روند و از آنچه بی بی دیگر به آنها داده است بطور ضمنی یاد می‌کنند (البته ممکن است از دروغ یا غلو نیز استفاده شود) و منتظر عکس‌العمل بی بی باشند تا هدیه بهتری به آنها دهد، تا پشتیبانی‌شان را جلب نماید. اما يك بی بی عاقل، کمبود جاسوس نخواهد داشت که از کم و کیف اینگونه مطالب به او خبر دهد...

قبلاً در مورد پرورش خان آینده بحث شده است و این موضوع بسیار مهمی است چون اساسی‌ترین کار و مسؤولیت بی بی این است. تعلیم و تربیت پسران و بخصوص آنکه به نظر بالیاق‌ترین پسران می‌باشد، با بی بی است. او باید آنچه را که خود باید به او بیاموزد بخوبی انجام دهد، و آنچه را باید دیگران به او بیاموزند وسائش را به بهترین وجه آماده نماید. اینها فعالیتهای مثبت بی بی است، يك سری فعالیتهای منفی نیز دارد و آنها در جهت بی اعتبار کردن پسران بی بی دیگر برای خان شدن است. این فعالیتهای از علم کردن شوخیهای متناوب در مورد بی بی دیگر تا چیدن نقشه‌هایی برای از بین بردن پسران وی می‌باشد.

بنابراین در این تصویرهایی که از فعالیتهای بی بی‌ها دیده‌ایم بوضوح پیداست که فعالیتهای آنها بیش از «اثر گذاشتن» روی شوهران و پسران مستقیماً روی جامعه اثر می‌گذارد. بنابراین نوشته دکتر لویز لافیر فقط تا اندازه‌ای در این باره صدق می‌کند. او می‌گوید:

«زنانی که مستقیماً دسترسی به زمین و مراتب رهبری ندارند، ممکن است سعی کنند که پسرانشان کنترل بیشتر روی منابع اقتصادی، قدرت سیاسی و مراتب مذهبی بدست آورند.»^{۱۱}

هنر مردم‌داری آنها بسیار سودمند و مفید است و آنها تا حد امکان ممکن است از آن بهره‌برداری نمایند. بی بی آسیه به من گفت «من پنجاه پسر را با پسرهای خودم بزرگ کردم.» و این رمز توفیق او بود. این روش غیرمستقیم رفتاری، روشی که از مذهب سرچشمه می‌گرفت، را او اتخاذ کرده بود چه اگر او به پسران دیگران نیکی می‌کرد پسران خودش نیکی می‌دیدند. امروز فرزندان او می‌گویند او ثروت زیادی را بصورت نذری به مردم داد. خود بی بی آسیه می‌گوید «همه مالمان کاه شد و رفت.» حال می‌توانیم خلاصه کنیم و بگوییم با تعدد زوجات، خانواده خان فقط از

يك واحد انتظار جانشین ندارد به علت تعدد زوجات و خانواده چند هسته ای دشمنی عمیقی بین واحدهای مختلف که قادر به وجود آوردن جانشین هستند پدید می آید. در حالی که ممکن است هنگام دومین و سومین ازدواج خان در اوج قدرت خود باشد، با بوجود آمدن خانواده های مختلف و پسران مختلف، مسائل او آغاز می گردد. رقابت بین این هسته ها سیستم سیاسی خانخانی را تضعیف می نماید. بی بی مهین بانو در این مورد می گوید:

«خود خان بیش از هر فرد دیگر رنج می برد چون او خود را دائم بین رقیبان مختلف می یابد. فرزندان خان که احتمال خان مهم شدن برایشان کمتر است از غفلت دیگران رنج می برند و پسرهای بالیافت همیشه یکی حلقه آویز دیگری است.» بنابراین در این نظام ریاستی (خانخانی) که هر خانوان واحد بسیار بااهمیتی و چارچوب لازمی برای فعالیتهای سیاسی می شود، ازدواج (و بطور دقیق تر تعدد زوجات) يك امر سیاسی می گردد. این بافت سیستم خانخانی باعث ضعف خود سیستم برای بوجود آوردن قدرت واحد و مستحکم خان می شود، چیزی که می توانست مردم را در برابر وی بی قدرت کند. مطالعه جامعه ایستا این مطالب را نشان نمی دهد و فقط در نظر گرفتن عامل زمان می تواند چهره پرتحرک جامعه عشایری را نمایان کند.

چند تصویر

قسمت اعظم شرح و تحلیلی که در این فصل آورده‌ام از مشاهده‌ام از چند بی‌بی و مصاحباتی که با آنها داشته‌ام نتیجه‌گیری شده است. برای درک بهتر موضوعهای مطرح شده، جای آن است که شرح حال چند بی‌بی را بدهم. چنانکه از عنوان این بخش برمی‌آید، اینجا فقط چند تصویر هستند. این بخش را با اولین بی‌بی‌هایی که امروز در خاطر مردم محل هستند، آغاز می‌کنم:

«فرنگیس و کتایون و همایون و گل اندام» چهاربی‌بی از چهل بی‌بی خانوار ولی خان بزرگ بودند که مرگ را بر ننگ ترجیح داده، انتحار دسته جمعی کردند که به دست قوای دشمن نیفتند. ولی خان را قشون دولت مرکزی جستجو می‌کرد. او به ییلاقهای ماهور میلاتی پناهنده شده بود، و اقوام نزدیکش را به قلعه گل و گلاب در نزدیکی بهبهان روانه کرده بود.

وقتی قشون به ناحیه ممسنی رسید توانستند ردپای ولی خان و اقوام او را بیابند. چند تن از سرکردگان قشون دنبال ولی خان رفتند و خود قشون بطرف ناحیه کهگیلویه و دو قلعه بحرکت درآمد. قوای محلی بدون زد و خورد راه را برای ورود قوا و دستگیری اقوام خان باز نمودند.

«چون مردان باقرخان خود را غرق دریای گرفتاری دیدند هرچه زن جوان بود، دوتا دوتا از خوف اسیری و ننگ بی‌سیرتی گیسوها را به یکدیگر گره زده از فراز کوه قلعه گل که اقلأ پانصد ذرع بلندی داشت، خود را بزمیر انداختند و...»^{۱۲}

این واقعه در سال ۱۲۱۵ بوقوع پیوست و هنوز صحبت آن می‌شود. بی‌بی بگم جان، مادر بادر (بهادر) خان، دختر شریف خان بود. او با



چند تصویر



تبرستان
www.tabarestan.info

پسرعموی خود نصیرخان ازدواج کرده بود. برادر وی حسین قلی خان برنامه قتل شوهر بی بی بگم جان را ریخت و خود بجای او خان شد. در این زمان بی بی بگم جان چهار فرزند، دو پسر و دو دختر داشت که همگی کوچک بودند، وقتی که پسر او بهادر به سن بلوغ رسید، بی بی بگم جان برای قتل حسین قلی خان و یک برادر دیگر خود نقشه کشید. پس از انجام این نقشه، بهادر خان، خان ناحیه شد، اما در حقیقت بی بی بگم جان ریاست را به عهده داشت. این دوره هفت هشت سال بطول انجامید، تا وقتی که بهادر خان در جنگی با باور سالار به قتل رسید. امروز همه می گویند که بی بی بگم جان از طریق پسرش ریاست می کرد، یعنی او مستقیماً نمی توانست حکومت کند و پس از مرگ پسرش نیز با بچه های دیگرش در قلعه ای زندگی کرد.

داستانهایی در مورد شرارت بی بی تا به امروز گفته می شود و اگر کسی مهربان نباشد از او می پرسند، «مگر از بی بی بگم جان ارث برده ای؟»، او کدخداها را بدون عدالت از کار برکنار می کرد و یا بر کار می گماشت با زندانیان بسختی رفتار می کرد و زندانبانش غضنفر دستورهایش را بدقت اجرا می کرد. با مردمی که از اطاعتش سرپیچی می کردند بسختی رفتار می کرد. یکبار تصمیم به اعدام ۱۲ یا ۱۵ نفر گرفته بود که این خبر به آنها رسید. آنها به زمین زنجیر شده بودند، اما باز کردن قفل زنجیرها بنظرشان امکان پذیرتر بود تا تن در دادن به مرگی که انتظارشان را می کشید. آنها موفق به فرار شدند. اما پس از چندی از طریق اقوامشان بی بی بگم جان توانست ردپای آنها را پیدا کند، و به آنها پیغام فرستاد که اگر باز گردند، به آنها صدمه ای نخواهد رساند. او به قرآن قسم خورد و آنها نیز بازگشتند و هیچگاه از او سرپیچی ننمودند.

داستانی که بیش از همه در مورد او شنیده می شود، مربوط به پاداش زنی است که برایش روغن آورده بود. زن بیچاره پیراهنی پوشیده بود از پارچه ای که بی بی نیز از آن پیراهنی داشت به دستور بی بی کتک جانانه ای خورد.

از بی بی بلقیس برعکس بی بی بگم جان بخوبی و کاردانی یاد می شود. او به فکر لباس و جواهرات نبود. برای بهبود وضع قلعه کهنه محل مسکونی خوانین بکش کوشا بود. باغات زیادی در محل تأسیس نمود. شوهر وی عبدالله خان پس از بهادر خان، خان بکش شد و پسرش نیز، ولی خان در دوران معاصر مهمترین خان

بکش و ممسنی بود. دانش «مردم داری» وی سبب پیروزیهای او گشت.

«agar yâdom biâyad ruzegârun
bedîde xun berizom hamcô bârun»

«اگر یادم بیاید روزگارون
بدیده خون بریزم همچو بارون»

شعر بالا را روزی بی بی خورشید بانو میان صحبتش برایم گفت. او کسی است که الهام بخش تحقیق در مورد زنان ممسنی بود. اما برایم کاملاً مبهم است که چه خصوصیتی در این بی بی باعث شده بود چنان شیفته اش شوم. حضورش در جمع اقوام و آشنایان که بخاطر ورود او ایستاده بودند، حرکت می آفرید که یکبار به یک طرف و یک بار به طرف دیگر روند تا راه را برای بی بی باز کنند. نگاه او، چشمان یک لحظه خندان و یک لحظه گریانش دنیایی از معنی به همراه داشت که بیننده را در مورد آنچه در پشت آنها پنهان داشت بیشتر به شک وامی داشت تا به یقین. با چهار دخترش دایره بسته ای را تشکیل می داد و هنوز به مراتب از همه آنها باهوش تر و با قدرت تر بود. دستانش که زمانی در حرکت و همراهی با صحبت های او بود، و زمانی به آرامی روی انبوه دامنهایش قرار داشت، نشانه کاردانی اما دوری از کاریدی بود. مردم روزهای قدرت او را به یاد دارند، بخصوص غرور او که در جامه هایش خلاصه می شد. لباسهای مجللی می پوشید و آنچه جلب نظر می کرد خلایقیت او در انتخاب پارچه، تغییر در مدل لباس و طرح جواهرات بود. هرچه او می کرد سرمشق قرار می گرفت و دیگران تا آنجا که برایشان امکان پذیر بود، از او تقلید می کردند. در طی یکسال اقامت در بین مردم ممسنی مردی را نیافتم که همپای او باشد.

«امیرخان چند سال پس از آزادیش از زندان فوت کرد. اما پسر (امید او برای خان آینده) تیرباران شد. او مقصر نبود، او را به خاطر دلایل سیاسی کشتند. بدفعات به شیراز و تهران رفتم و سعی کردم وضع او و پدرش را بازگو کنم.» بی بی در حالی که قلیان دود می کرد شرح می داد. اشک در چشمانش حلقه زده بود. او همیشه مشکی بتن دارد. روزی سر قبر خان یک شربه می خواند و ناله و فغان همه محیط آرامگاه را پر کرده بود صورت سفیدش گلگون شده بود و چشمانش به سختی دیده می شد. زیرا

دیدگان همه پراز اشك بود.

«امیر خان راجع به همه چیز با من صحبت می کرد. او به عقاید من احترام می گذاشت. اگر در جلسه شور حاضر نبودم، مطالب را برایم بازگو می کرد و نظرم را جویا می شد. در غیاب او تمام کارهای او به عهده من بود.»

ساعاتی زیادی را در کنار بی بی خورشید بانو و غالباً در اطاق محقرش گذراندم و افسوس خوردم که مشاهدات من در روزهای قدرت وی (یعنی سالهای قبل از ۱۳۴۰) صورت نگرفت. هرچند از او به نام یکی از مهمترین منابع خود یاد کرده ام، اما آنچه نوشته ام دور از يك شرح حال کامل اوست. شرح حالی که او را در انواع فعالیتهايش در درون خانوار و نقشهايش در سیاست محلی نشان دهد.

آنکه از اهل نیکنمان است	همسر نامی امیرخان است
آفرین باد بر چنین بانو	بہتر از به بود خورشیدبانو
از کیانی است نام و فامیش	جمله گویند مدح و تجلیلش
چون امیرخان ز کشورفانی	گشت عازم به ملک روحانی
سرپرست قبیله و پیوند	شده این بانوی سعادت مند
نام نیک خانوادہ از اوست	قدرت و همت و ارادہ از اوست

این شعر را يك شاعر و نقال محلی گفته است و ادامه آن شرح حال فرزندان بی بی است، که جایش در این بحث نیست.

1. Lamphere, L. «Strategies, Cooperation & Conflict Among Women in Domestic Groups.» PP. 98—99, in *Women, Culture & Society*, edited by Rosaldo, M.Z. & Lamphere, L., Stanford University Press, Calif, 1974.

2. Draper, P. «Kung Women: Contrasts in Sexual Egalitarianism in Foraging and Sedentary Contexts», in *Reiter's R.R. edition Toward an Anthropology of Women*, Monthly Review Press, 1975.

3. Beck, L. «Qashqa'i Nomadic Pastoralists in Iran», P. 357, in *Women in the Muslim World*, Beck & Keddie edition, Harvard University Press, 1978.

۴. شرح صفحه ۹۶ مربوط به غریبه توجه کنید.

5. Cohen, Ronald, «Political Anthropology» in J.J. Honigmann's edition **Handbook of Social and Cultural Anthropology**, Rand McNally College Publishing Company, Chicago, 1973.

6. Friedl, E. «The Position of Women: Appearance and Reality» in **Anthropological Quarterly**, vol.40, No.3, July 1967.

۷. تا به امروز خانه بعضی از خانها در شیراز پذیرای افراد ناحیه است. آنها فرد آشنایی در شهر ندارند و برای مدت محدودی در خانه خان می مانند.

8. Beck, L. «Qashqa'i Nomadic Pastoralists in Iran», P. 354.

9. Sweet, Louise, «In Reality: Some Middle Eastern Women», in Mathiasson, C.J. **Many Sisters: Women in Cross-Cultural perspective**, Free Press, N.Y. 1974.

۱۰. این جملات را بازگویی کنم که طرز تفکر طبقاتی معمول را منعکس نمایم.

11. Lamphere, L. «Strategies, Cooperation and Conflict Among Women in Domestic Groups», P.100, in **Women, Culture & Society**, edited by Rosaldo, M.Z. & Lamphere, L. Stanford University Press, Calif, 1974.

۱۲. فسائی، حسن تاریخ فارسنامه ناصری، صفحه ۲۹۲، انتشارات کتابخانه سنائی.

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل چهارم

تبرستان
www.tabarestan.info

قلمرو اقتصادی

در مورد زندگی اقتصادی، تمرکز اصلی ما روی فعالیت طبقه پائین جامعه است که دو جنس زن و مرد در آن مشغولند. این جامعه نیمه کشاورزی، نیمه دامداری کوچ رو را بدین ترتیب مورد تحلیل قرار می دهیم: ابتدا شرحی در مورد غارت بصورت منبع درآمد، سپس شکار بصورت فعالیت تفننی خواهیم داشت. دامداری و کشاورزی روشهای اصلی تولید می باشند. گردآوری گیاهان صورت می گیرد و محصول آن بهیچ وجه قابل صرف نظر نیست. از آنجا که جامعه بصورت تام خود کفا نمی باشد، بنابراین لازم است مبحثی در مورد مبادله کالا نیز داشته باشیم.

تولید مثل موضوع بعدی این فصل خواهد بود. «فرزند کمتر، زندگی بهتر» شعار دوره پهلوی و موضوع قابل بحثی است. در خاورمیانه با خصوصیات محیطی آن فرزند يك مازاد نیست. دکتر لویئز سویت می گوید:

«خاورمیانه با صحرای کم جمعیت، کمبود آب و یا باتلاقیهای دهانه رودخانه ها و بارانهای تند موسمی و کوهستانهای خطرناک و صحرای سرد با موقعیت جغرافیائی که بین دو قاره قرار دارد، مورد تهاجم استعمار و مهاجرتهاى عظیم قرار گرفته است. نتایج این موقعیت شامل امراض مسری دامنه دار، رقابتهای درون گروهی و فشار شدید جمعیتی بوده است. نتیجه فرهنگی چنین موقعیتی را می توان در بوجود آمدن گروهها و طوایف كوچك دید که زندگی و خط مرزی بس شکننده ای دارند. بنابراین در خاورمیانه بیش از نواحی دیگر از زنان حفاظت می شود و زنان بین مکانیزم کنترل جمعیت مثل جنگ و خواست بقای جمعیت گروه و طایفه خود قرار دارند. بدین دلیل زنان نقش بسیار حساس و حتی خطیری دارند و این نقش به مصلحت خود زنان نیز می باشد. بسیاری از زنان و همچنین مردانی که من ملاقات کرده ام به این امر واقف هستند.»^۱

اما باید توجه داشت که بچه‌داری غالب ساعات زن را دربر نمی‌گیرد
خلاف آنچه خانم دانا رافائل اظهار می‌دارد:

«اغلب زنان زندگی بعد از بلوغ خود را به حاملگی و یا شیر دادن به نوزاد
و یا دلواپسی راجع به این گونه امور می‌گذرانند.»

افزون بر آنچه در فعالیتهای تولیدی زنان مشاهده خواهیم کرد، نقش زن را در
تولید ارزش مصرفی خواهیم دید. این فعالیت شامل آماده کردن غذا، لباس،
پوششهای مختلف، (پوشش زمین، پوشش انسان) داروهای گیاهی، و ظروف
می‌باشد. در این مورد در بخش دوم این فصل بحث می‌کنیم.

در کلیه فعالیتهای تولیدی و تولید ارزش مصرفی خط نامرئی فعالیتهای زنان
را از مردان جدا می‌سازد. در بعضی مواقع فرد از این خط نامرئی جنسی گذر می‌کند و
جامعه نیز این گذر را می‌پذیرد. چنین مواقعی را در این فصل نشان خواهیم داد چون
باید توجه کنیم که تقسیم کار همراه با ارزشهایی می‌باشد که کاریك جنس را بالاتر
از دیگری می‌داند و کار دیگری را از نظر مرتبه هر چند لازم باشد پایین تر می‌داند.
بطوری که اگر فردی کار جنس دیگر را انجام دهد، باعث سرشکستگی او در جامعه
می‌شود. مسئله دیگری را نیز در مورد تقسیم کار بر اساس جنسیت باید در نظر بگیریم
و آن این است که هرگاه کاری فقط بوسیله يك جنس انجام پذیر باشد، جنس دیگر
کاملاً از طرز کار در آن فعالیت ناآگاه است، جنس اول می‌تواند بخاطر دست
داشتن به منابع آن کار و آگاهی از چگونگی بهره‌برداری از آن، جنس دیگر را نسبت
به آن منبع بیگانه کند و بدین خاطر بتواند او را حتی تحت استثمار قرار دهد. اما
هرگاه هر دو جنس در يك فعالیت شرکت داشتند نه آگاهی مورد یادگیری فقط يك
جنس است، نه منبع فقط در دسترس يك جنس می‌باشد و بنابراین استثمار امکان‌پذیر
نیست.

کار و معنی آن

«har ke kâr kerd
jo^w har peidâ kerd»

«هر که کار کرد،

مال و منال پیدا کرد»

«در جامعه‌ای که زنان خیلی بیشتر از آنچه به نظر ما معقول است، کار می‌کنند، غالباً بیشتر از آنچه که ما برای زنان ارو پائیمان احترام قائل هستیم، با آنها با احترام رفتار می‌شود. بانوی متمدنی که با تعارفهای دروغین احاطه شده است و با کار واقعی بیگانه شده است، مرتبه‌ای بسیار پایین‌تر از زن دورهٔ بربریت دارد، که زیاد کار می‌کند و مردم به او بدیدهٔ يك بانوی واقعی می‌نگرند و او واقعاً شخصیت يك بانو را نیز دارد.»^۳

يك فرد تنبل چه زن و چه مرد از طبقه پایین یا بالا مورد احترام نیست هر چند کار هر يك از آنها متفاوت باشد. گرچه کار يك بی‌بی اداره کردن خانوار خود اوست، که روزانه‌دهها و شاید صدها نفر در آن آمد و شد دارند، اما تصویر او در جامعه زنی است که کار نمی‌کند، یعنی زنی که کارهای روزانه خود را انجام نمی‌دهد. در ضمن توجه داشته باشید که اگر بی‌بی خود این کارها را انجام دهد، می‌گویند او خسیس است و نمی‌خواهد به کسی پول دهد که برایش کار کند. کار زن یا مرد از طبقه بالا یا پایین زیاد مورد تقدیر نیست، مگر اینکه با «زرنگی» همراه باشد و شخص زرنک، سریع و بامهارت و زیرکی کار می‌کند. اگر این شخص پرکار و زرنک «مردم‌دار» نیز باشد آنگاه شخص موفقی است. کلمه «مردم‌دار» بیشتر برای طبقه بالا و «میهمان‌نواز» برای طبقه پایین استفاده می‌شود.

البته باید توجه داشت که از این نظر که زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از یکدیگر جدا نیست، و مثلاً يك عمل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی نیز هست، بنابراین کار و فعالیتی که همراه با «زرنگی» و «مردم‌داری» باشد به مرتبهٔ سیاسی و اجتماعی شخص کمک می‌کند.

«zan tā kār nakōne nemixōs»

«زنی را که کار نکند نمی‌خواهیمش»

و یا زنی که فقط

«ârd tar kon o kîr narm kon»

«آرد تر کن و عشق بازی کن باشد، خوب نیست»

یک زن زرنگ سریع و با زیرکی کار می‌کند و برده نمی‌شود زیرا او خانواده و جامعه را به خود محتاج می‌کند. به گفتهٔ دکتر باسیم او یک «مازاد» برای جامعهٔ خود نیست و «فقیر و بیکار» نیست.

«زنان اگر بیکار، فقیر و بی‌قدرت باشند آنگاه فعالیت‌های تولیدی آنها بی‌اهمیت جلوه می‌کند و حتی به حساب نمی‌آید. معمولاً این حالت وقتی بوجود می‌آید که تخصص در کار منزل چون خانه‌داری و بچه‌داری و خدمات دیگر بوجود آمده باشد، بخاطر این تخصص نیروی کار زن استثمار می‌شود. اگر نیروی زن در برابر درخواست جامعه زیاد باشد، آنگاه مرتبه زن پایین آورده می‌شود.»^۳

هرگاه آفتاب چند ساعتی همراه من در خانهٔ دایش بسر می‌برد، در بازگشت، خانهٔ او حالت دگرگونی به خود گرفته بود. یا اینکه اول غروب بود، در اطاق قفل شده بود. در آشپزخانه هم چنین بود. بچه‌ها گرسنه و بی‌تاب، در حیاط خود را سرگرم می‌کردند. هرچند شب فرارسیده بود، اما شام هنوز آماده نبود. چراغها روشن نبود و متکاها را در حیاط نگذاشته بودند. دخترش حیاط را جارو نکرده بود و پسرانش گاوها را از صحرا برنگردانیده بودند و غیره و غیره.

«زرنگی» يك فرد را وقتی می‌توانیم بوضوح مشاهده کنیم که دو برادر یا پسر عمو را که از نظر مالی یکسان بوده‌اند، با یکدیگر مقایسه کنیم و ببینیم چگونه وضع

اقتصادی آنها در طول زندگی شان تغییر کرده است. بی بی های مختلف خانواده های متفاوتی دارند، هرچند در ابتدا یکسان بودند. زن خشایار خان زیاد کار می کند، و «زرنگ» است اما او مردمدار نیست و بدین دلیل فرد موفق نبوده است. بی بی گل افروز نه زرنگ است و نه مردمدار، بدین جهت وضعیت خانوار او بکلی خراب است.

تبرستان
www.tabarestan.info

تولید اقتصادی

غارث و جنگ

«داستانی می‌کنم از لربیان
گوش کن گر باشدت عقل و کمال
بود يك لرباز لران کوه گیلو
نام نحشش بود صالح و رمنه
از قضا بیمار شد آن پیر لرب
دور خود بنمودشان جمع آن زمان
روبه آنها کرد با صد پیچ و تاب
نیست از مال جهانم اندکی
ليك از تنگان و راه و گردنه
تا شوی خوشحال و گردی شادمان
تا زباید از دلت رنج و ملال
همچو غولان بیابان پشم‌لو
دشمن مخلوق و دزد گردنه
بود او را در زمانه چند کر
تا نماید شرح حالان نشان بیان
کی بو و حال بووتان شد خراب
تا نمایم بهره‌تان در زندگی
می‌کنم تقسیمتان چون ازمنه»^۹

شعر ادامه می‌یابد و پدر «دارائی» خود را بین پسران تقسیم می‌کند.

«ولی خان پسر خوبیار خان بکش ممسنی سالیان دراز به راهزنی
کاروان‌های بندر بوشهر و بهبهان و شوشتر و آزار و غارت همسایگان
نزدیک و دور پرداخت، چنانکه زمانی قصبه کازرون را غارت نمود. اگر
کار بر او سخت می‌شد به قلعه سفید پناه می‌جست و نواب حسینعلی
میرزای فرمانفرما برای استمالت ولی خان دختر او را در نکاح پسر
خجسته سیر خود نواب تیمور میرزای حسام الدوله درآورد و فایده ناکرده
بیشتر از پیشتر دزدی و آزار همسایگان می‌نمود...»^{۱۰}

و بالاخره،

«جوامع کوچ‌رو دامدار معمولاً جوامعی هستند که در آنها فعالیت‌های

جنگی نقش مهمی بازی می کند. دامدار همیشه جنگجوست، بخصوص وقتی که اسب سواری یا شترسواری باشد. حال می خواهد عرب باشد، مغول و یا اقوام صحرائشین، تاریخی که از خود بجای گذارده اند قبل از هر چیز نظامی است... داشتن و استفاده از حیواناتی که در جنگ لازم است، معمولاً منحصر به اشراف است و این شامل جنبه مهمی از قدرت آنها می باشد.»^۶

پیرمردی به من گفت،

«همانطوری که امروز مردم دیلم و مدرك دارند آنروزها از افراد می پرسیدند در کدام غارت شرکت کردند؟»

او ادامه داد،

«برای اطمینان از معیشت آینده دختران هیچوقت او را به کسی که گذشته خوبی نداشت نمی دادیم.»

غارت فعالیت بسیار مهمی بود و قوانین زیادی داشت هم راجع به نحوه عمل و هم برای تقسیم غنائم، هم برای لباس زمان غارت و طوایف و تیره هایی که مورد غارت قرار می گرفتند.

نقش زنان در جنگ و غارت چه بود؟ يك زن سبب آخرین جنگ درون ایلی شد، که ۱۱ تن کشته داشته است. گذشته از این «اگر يك زن در يك کاروان قرار بود مورد غارت قرار گیرد وجود داشت بخاطر احترام به وی از غارت آن کاروان صرف نظر می کردیم.. اگر روستا یا گروه کوچکتری مورد غارت قرار گرفته بود، و زنی می آمد و طلب متاع غارت شده اش را می کرد، آن متاع به او بازگردانیده می شد.»

این مطلب را يك خان به من گفت. «معمولاً زنان در جنگ و غارت تهاجمی شرکت نمی کردند، اما همانطور که راجع به ناحیه کهگیلویه هم نشان داده شده،^۷ امکان شرکت زنان در جنگ تهاجمی در شرایط خاصی وجود دارد. راجع به خود زنان ممسنی به من گفته شد، زنان در جنگهای کوتاه مدت بخصوص برضد قوای دولتی شرکت می کردند و این برای تشویق مردان برای حمله هرچه شدیدتر به دشمن بود.

زنان بیشتر در جنگ تدافعی شرکت می کنند. البته آنها با اسب سواری و

تیراندازی آشنایی دارند و هنگام حمله دشمن از این نظر که می‌توانند نزدیک محل زندگی خود بمانند و کمک کنند، بیشتر فعال هستند. زنها از نظر تهیه غذا برای مردانشان از هیچ کوششی دریغ نمی‌کنند و با «کِل زدن» آنها را به جنگ تشویق می‌نمایند. کارمداوای آسیب دیدگان جنگی با زنان است. زنان اگر به میدان جنگ بروند کسی به آنها حمله نمی‌کند و هدف گلوله قرار نمی‌گیرند. از اینرو آنها برای آوردن مصدومین و یا کشته شدگان به میدان جنگ می‌روند. آنها را به خانه می‌آورند و بر زخمشان مرهم می‌گذارند و اگر کشته‌ای داشته باشند او را برای دفن آماده می‌کنند. بعد از جنگ هیچگاه به زنان تجاوز نمی‌شود و هرگز آنها را بصورت غنیمت جنگی نمی‌برند. توجه داشته باشید که اینها رسوم درون ایلی است و تنها باری که در تاریخ کنونی ممسنی احساس خطر تجاوز از طرف دشمن شد (صفحه ۲۵۶-۴۴) در سال ۱۲۱۵ بود که مورد تهاجم نیروهای دولت مرکزی فارس قرار گرفتند.^۸ چنانکه ملاحظه شد هرچند جنگ فعالیت مردانه می‌باشد، اما زنان از نزدیک با واقعیت آن آشنا می‌باشند. اما باید تذکر داد که جنگ فعالیت است که بیشتر افراد طبقه بالا به آن مبادرت می‌ورزند.

مرد بی‌بضاعتی از او یون به من گفت «من به حضرت ابوالفضل قسم خوردم که هیچوقت دزدی نکنم.»

«kot šalvārom deḡese
gol bem ixande
ar beḡam dōzi kōnōm
baq?alom ibanden»

«کت شلوارم پاره شده
گل بهم می‌خنده
ار برم دزدی کنم
دستگیرم می‌کنند.»

البته «دزدی» با «غارت» که در بالا بدان اشاره کردیم فرق دارد. «غارت» فعالیت گروهی و مستلزم همکاری و تصمیم‌گیری افراد شرکت‌کننده است. در دزدی فقط چند فرد شریک هستند و اجناس دزدی شده مقدارش هم کمتر است و درصدی از آن به خان تعلق نمی‌گیرد. اشیاء دزدیده شده شامل ابزار جنگی اشیاء بافته شده، اشیاء فلزی و حیوانات اهلی بود. مثلاً بز دزدی شده را زودسر می‌بریدند و حتی قبل از رسیدن به محل زندگی خود می‌خوردند. اشیاء دیگر را هرچه زودتر به شهر نزدیک می‌بردند و می‌فروختند.

آخرین نکته قابل توجه راجع به نقش زنان در امر غارت و دزدی نقش رابط است که می‌توانستند بازی کنند. يك زن می‌توانست دارایی فردی را به اطلاع فرد علاقمند برساند و هدیه‌ای را در برابر این نقش تقاضا کند. اگر او از مزد داده شده، راضی نمی‌شد ممکن بود به شخص اول اطلاع دهد که شیء «دزدی شده» وی کجا قرار دارد و در عوض چنین اطلاعی هدیه‌ای دریافت کند.

شکار و جمع‌آوری گیاهان.

شکار فعالیتی است که فقط مردان و آنهم بندرت بدان اشتغال می‌ورزند. در پائیز مردانی که تفنگ دارند (بازهم افراد طبقه بالا) و به کار برداشت محصول مشغول نیستند به شکار بز وحشی و کبک و غیره که در کوهستانهای اطراف یافت می‌شود می‌روند. زنان به شکار نمی‌روند.

«do^w aral galân galân iřan va hima*
del iga bařu beřa yâ bi hakima»

«دختران دسته دسته می‌روند دنبال هیزم

دل میگه باشون برویابی حکیمه»^۹

اشیاء زیر طی سال جمع‌آوری می‌شود: چوب و هیزم و علوفه برای دام و سبزیجات برای استفاده روزانه در غذا. مردان برای آوردن هیزم چندین بار در هفته به جنگلها و بیشه‌های اطراف می‌روند و با الاغ بار خود را به ده می‌آورند. زنان در محور کوچکتری از ده چوبهای سبکتر را جمع‌آوری می‌کنند. جمع‌آوری علوفه از اطراف ده کاریکی از افراد خانواده است. پیریا جوان، دختری پسر، مردها کمتر به این کار مشغول می‌شوند. سبزیجاتی را که در غذا از آن استفاده می‌شود دختران و گاهی زنان از اطراف ده جمع‌آوری می‌کنند. زمانی که از بلوط ارتزاق می‌کردند بخصوص زمان خشکسالی معمولاً پسر جوانی برای کندن و آوردن بلوط به جنگلهای اطراف می‌رفت.

«biřa» (بیشه) نیز ممکن است استفاده شود.

«mo loře bali xařom

haf sāl ĉupunom

mandali šir ali merđuno kōstan

toře xuneš igardom»

«من لر بلوط خورم

هفت سال چو پونم

محمدعلی، شیرعلی، مردان را کشتند

دنبال خونس می کردم»

آوردن آب از نهر بوسیلهٔ زنان انجام می گیرد، و مردان هیچگاه در این کار شرکت نمی کنند، معمولاً زنان سر آب ضمن شستشو و پرکردن ظروف آب به صحبت می پردازند و از نظر اخلاقی درست نیست اگر مردی در کنار زنان مدتی را بگذرانند.

کشاورزی:

زنان و مردان طبقهٔ پائین به کشاورزی اشتغال دارند. خان گاهی برای رسیدگی به مزرعه می رود، اما بی بی بندرت چنین کاری را می کند. کدخدا معمولاً در مزرعه است و باز زن کدخدا کمتر در مزارع دیده می شود. اغلب خانواده های بدون زمین (خوش نشین) کار کشاورزی را انجام می دهند.

مردان کارهای سنگین تر کشاورزی را انجام می دهند، چون شخم زدن، بیل زدن و آبیاری. زنان کارهای سبکتر را انجام می دهند چون بذرفشانی، وجین کردن و برداشت محصول مانند کندن میوه از درختان. در زمستان کار روی زمین خیلی کم است اما از بهار تا آخر پائیز اغلب روزها زنان و مردان در مزارع هستند. محصول ناحیه گندم و جو و برنج و انواع حبوبات کنبج و خشخاش و سبزیجات و میوه جات (اغلب مرکبات) است. در بهار زنان از ۷ صبح تا ظهر و از ۲ بعدازظهر تا ۶ عصر در مزارع کار می کنند. این ساعات برای مردان کمی بلندتر است چون کار تهیه لبنیات و خانه داری با آنها نیست.

دامداری و تهیه لبنیات

گله های بز و گوسفند متعلق به مالکین طبقه بالا است. خانواده های بدون زمین (خوش نشین) گله ندارند. افرادی از این قشر چوپان دامداران طبقه بالا می باشند. روزانه گله ها به اطراف محل سکونت برده می شود. هر خانواده البته بغیر از خوش نشینان گاوهایش را که تعداد آنها بین ۲ تا ۷ رأس است روزانه به اطراف ده می برد. زن یا مرد، پیر یا جوان یا حتی بچه ممکن است این کار را انجام دهد، اما معمولاً مردها این کار را می کنند. چهار خانواده غنی آبادی به دشت ارژن می رفتند و



کشاورزی - محکم



کبک



«کرو» «koro^w» برای زه‌کشی استفاده می‌شود. مردان فعالیت‌های سنگین‌تر در کشاورزی را انجام می‌دهند.



کنجد، یک محصول محلی

این کوچ دو روز طول می کشید. خانواده های دیگر به آن طرف تپه های غربی ده در حدود ده کیلومتری محل کنونی آبادی می رفتند. تهیه لبنیات کار روزانه زنان از بهار تا تابستان و کمی در پائیز بود. هر روز از ۴ تا ۶ صبح از دوازده تا يك بعدازظهر، و دوباره از ۶ تا ۷ عصر را زنان به دوشیدن شیر و جوشانیدن و تهیه ماست می گذرانند. از این ماست کره، روغن، کمی كشك و پنیر تهیه می کردند. مردان در تهیه لبنیات هیچگونه مشارکتی نداشتند.

ریسندگی و بافندگی و دباغی

موی بز، پشم گوسفند و پنبه را زنان می ریسند و با آن چادر سیاه و جاجیم و کیسه آرد و سفره نان پزی و گاهی گلیم و بندرت قالیچه می بافند. بطور کلی دوختن لباس بوسیله زنان انجام می شود. پوست بز و گوسفند را زنان برای تهیه مشك آب و مشك تهیه کره آماده می کردند. تمام زنان به چگونگی تهیه مشك واقف نبودند چه کار بسیار مشکلی است و مراحل مختلف دارد و بیش از يك ماه بطول می انجامد. (برای شرح آن به ص ۲۹۵ رجوع کنید.)

مبادله کالا

تا حال فعالیت زنان و تا اندازه‌ای مردان را بررسی کرده‌ایم، از آنجا که جامعه صددرصد خودکفا نیست، باید بحثی راجع به مبادله داشته باشیم.

«yavâš yavâš radâbu
dam ko^w dari navâbu
ke ko^w dari girune
va nerxe zaferune
o^wš in no^w bandegune
do^w dareš ine gaçgerune
himaš ine çahbemune
guštiš ine âbiyune»

«یواش یواش گذر کن
که کودریت پاره نشه
کودری گرونه
به نرخ زعفرونه
آبش از نو بندگونه
دخترش از گچ‌گرونه
هیزمش از چابمونه
گوشتش (گله‌اش) از آبیونه»

«nein va so^wrun
murđ va dehno
«lekeršo beine parin
xom biârom
xom buwandom
hijleye nâzom širin»

«نی از سورون
مورد از دهنو
چوب از بین پرین
خودم بیارم
خودم ببندم
حجله نازم شیرین»

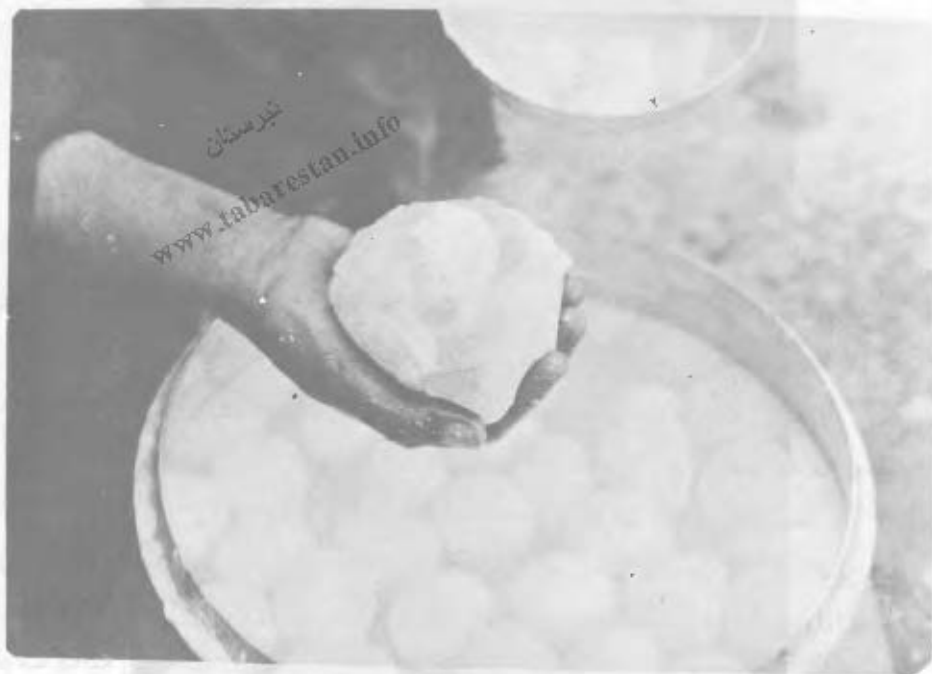


گله بز و گوسفند



فعالیت روزانه: شیردوشیدن

پیش از پختن آن که برای استفاده بهتر و سریع تر شود، فرود آمدن آن را در آب سرد قرار می‌دهند و آن را با دست و پا در آب سرد می‌شستند. این کار را در آب سرد می‌کنند و آن را در آب سرد می‌شستند. این کار را در آب سرد می‌کنند و آن را در آب سرد می‌شستند. این کار را در آب سرد می‌کنند و آن را در آب سرد می‌شستند.



کره

www.tabarestan.info

www.tabarestan.info

www.tabarestan.info

www.tabarestan.info



کلاه

پشم یا پنبه‌ای که برای استفادهٔ خانوار ریسیده نشود فروخته می‌شود. احتمالاً يك چادر سیاه آماده یا جاجیم و فرش نیز بفروش می‌رسد. عمل فروش معمولاً بوسیله مردان در تابستان صورت می‌گیرد و آنها متاع را به بازار در شهر مجاور (مثلاً کازرون) می‌برند. با پول دریافت شده پارچه، کفش و ابزار خانه و قند و شکر و غیره خریداری می‌شود.

«va xodâ vâbîdami

bâce atâri

duaral vam bogotan

hâlu ce dâri»

«به خدا وقتی

بچه عطاری بودم

دخترها بهم می‌گفتن

دایی، چه داری؟»

زنان بعضی از اشیاء کوچک و ارزان قیمت را خود از پیله‌وران می‌خرند. گرچه پیله‌وران گرانتر از مغازه‌های شهری اشیاء خود را می‌فروشند، اما از این نظر که زنان به شهر برای خرید یا مبادله نمی‌روند از معامله با این افراد ابائی ندارند. کمی پارچه و زینت آلات ارزان قیمت و لوازم خانه و گیاهان دارویی و قند و چای از پیله‌وران خریداری می‌کنند.

بعضی از مبادلات در درون جامعه صورت می‌گیرد مثل مبادلهٔ اشیاء بافته شده بزیا گاو و گوسفند و شیر و سبزیجات. زنان را کراراً می‌دیدم که مشغول این نوع مبادله بودند. همسایگان مواد خوراکی بمقدار استفادهٔ روزانه و یا ابزار مستعمل را از یکدیگر بصورت قرض می‌گیرند و سپس آنرا باز می‌گردانند. تمام این مبادلات با دقت فراوان صورت می‌گیرد (حتی اگر بصورت هدیه داده شود) هیچ نوع مبادله بزرگی بدون آگاهی همسر (مرد یا زن) صورت نمی‌گیرد.

«kâse dârim âfâk o bâfâk

to por kon tâ mo por târak»

«ما کاسه‌های مشابهی داریم

تو پر کن تا من پرتر کنم.»

تا حال به مبادلات برون گروهی و درون طبقه‌ای پرداختیم. حال ببینیم مبادلات بین طبقات به چه صورت انجام می‌گیرد. بین افراد طبقه پایین زن یا مرد با

خان یا بی بی مبادلاتی صورت می گیرد که اغلب بصورت دادن پیشکش انجام می شود. (البته این بغیر از مبادلاتی است که در خصوص کشاورزی و دامداری و غارت صورت می گیرد.) مثلاً «غله بگیر» یکنوع مالیات بر چراگاه است که بصورت هدیه بره یا بزغاله یا روغن در نوروز به خان داده می شود. در سالهای خشکسالی و زمان گرفتاریهای مالی حاد خان یا بی بی هدایایی به افراد نیازمند می دهند. این هدیه اجناسی چون پارچه یا گندم یا قند و چای است و یا بخشش مقداری از مالیات سالانه برای دریافت هدیه و یا بخشش از خان یا بی بی. مردم ممکن است در مزرعه از خان و یا فرستاده او کمک بخواهد و یا بخانه خان برود در حالی که زنش در منزل دعای خیر می کند. در موارد حاد زنان از خان یا فرستاده او کمک می خواهند و از بی بی نیز استمداد می طلبند.

تهیه دیدن

آماده کردن اشیاء برای استفاده چه با تغییر شکل اشیاء باشد چه با جابجا کردن آن، ساعات زیادی از زندگی زنان را اشغال می‌کند. جابجا کردن اشیاء ممکن است از میان برداشتن اجسام ناخواسته باشد مثل شستن و یا مرتب کردن خانه و تغییر شکل دادن به اشیاء مثل پختن و دوختن. تمام این تهیه دیدن‌ها ساعات زیادی از زندگی زنان را به خود اختصاص می‌دهد. گرچه تمام این فعالیتهای زنان برای افراد خانواده صورت می‌گیرد اما فرق فاحشی بین این فعالیتهای و آنچه که بالا ذکر کردیم راجع به زایش، شیردادن به بچه و نگهداری از بچه‌ها می‌باشد.

بعضی از این تهیه دیدن‌های روزانه (روزی دوبار) انجام می‌شود مثل شستن ظروف و البسه. هر بار حدود نیم ساعت وقت صرف این کار می‌شود که البته این مدت بنا بر تعداد افراد خانواده و وجود افرادی که می‌توانند این کار را انجام دهند، تغییر می‌کند. جارو کردن اطاق و حیاط روزانه انجام می‌شود و حدود نیم ساعت وقت می‌گیرد. مرتب کردن اشیاء خانه مثل ظروف و رختخواب و غیره نیز کار روزانه است که حدود نیم ساعت بطول می‌انجامد. باید توجه داشته باشیم که هرچه دارایی بیشتر باشد وقت بیشتری صرف مرتب کردن و شستشو و پخت و پز می‌شود. اما این نکته را نیز باید در نظر گرفت که وقتی دارایی زیاد باشد مرتبه اجتماعی نیز بالاتر بوده و خدمتکار برای این کارها گمارده می‌شود.

«golaku nun ipaze va tire b̄arik
miřaře kořtane va řo^we t̄arik»

«دخترک نان می‌پزد با تیر باریک»
شوهرش را کشته‌اند در شب تاریک»

تهیه نان هفته‌ای چند بار صورت می‌گیرد که البته بسته به تعداد افراد خانواده است که هرچه بیشتر باشند دفعات تهیه نان بیشتر می‌شود. عامل مؤثر دیگر تعداد افرادی است که در تهیه نان همکاری می‌کنند که هرچه بیشتر باشند دفعات کمتر می‌شود چون هر دفعه مقدار نان تهیه شده بیشتر است.

تهیه دیدنهایی که در فصول مختلف صورت می‌گیرد، مربوط می‌شود به گرفتن آب لیمو و آب نارنج و خشک کردن دانه انار. آماده کردن پوست بزیا گوسفند برای آوردن آب و یا تهیه کره، از دیگر فعالیتهای فصلی است که در اواخر زمستان صورت می‌گیرد. این کاری است بسیار طولانی و پیچیده که زنان مختلف در آماده کردن آن همکاری می‌کنند.

شستشوی تمام اشیاء خانه مثل زیرانداز یا کف پوش و رختخواب و غیره قبل از عید هر سال انجام می‌گیرد. اغلب دوخت و دوز لباسها قبل از عید صورت می‌گیرد. گرچه مقداری از همین کار طی سال انجام می‌شود. اوایل بهار هنگام شکفتن گل محمدی مقداری از این گلها چیده می‌شود و از گلبرگهای خشک شده آن برای معطر کردن پر استفاده می‌شود.

و بالاخره از فعالیتهای دیگر سالیانه تهیه غذای نذری است. البته بعضی از خانواده‌ها هفته‌ای یک بار نذری می‌دهند، اما در دهه محرم بیش از هر زمان غذای نذری تهیه می‌شود.

آیا مردها در این تهیه دیدن‌ها شریک‌اند؟ این سؤال بسیار اساسی است زیرا:

- ۱- فعالیتهای آماده کردن فرآورده‌ها در تمام جوامع وجود دارد.
- ۲- این فعالیتها تولیدی نیست. ارزش کمتری از فعالیتهای تولیدی دارد.
- ۳- گرچه بسیار وقت گیر می‌باشد، اگر انجام نشود، خانوار نمی‌تواند به زندگی عادی خود ادامه دهد. با این حال وقتی انجام می‌گیرد، شخص انجام دهنده مورد تشویق واقع نمی‌شود.
- ۴- این گونه فعالیتها کارهای تکراری است، که بعد از مقداری مهارت دیگر بالا بردن این مهارت مطرح نیست.
- ۵- این کارها به همراه «نوسازی» و «توسعه» افزایش می‌یابد بدین



فصلتهای روزانه: شستوکنارنهر



هرچند روز یکبار نان تهیه می شود



نمایت هفتگی: شستوی بچه ها



کار فصلی - خشک کردن برنج



کار فصلی - کشیدن گندم قبل از بردن به آسماب

ترتیب که فعالیت زنان در تولید کم می شود (به فصل آخر رجوع کنید) و با افزایش اشیای مصرفی کار زنان در زمینه تولید ارزش مصرفی بالا می رود.

مردها می توانند آشپزی کنند، ظرفها را بشویند، چه در موارد استثنایی این کارها را انجام می دهند، اما بطور مداوم در این گونه کارها شریک نیستند. بنابراین گذر از این خط نامرئی جنسی بسیار امکان پذیر است اما در زندگی روزمره این کار «زنانه» توصیف شده است.

آیا بی بی در این کارها شرکت می کند؟ گرچه او بخوبی از چگونگی این کارها اطلاع دارد، و نیز قادر به انجام آنها می باشد، اما کار او سرپرستی دیگران برای انجام دادن این کارها است. خان با این نوع فعالیتهای بیگانه است.

مداوا

خانم دکتر دانا رافائل در کتاب خود می نویسد:

«اغلب زنان بیشتر دوران پس از بلوغ خود را در حاملگی، شیر دادن به نوزاد و یا نگرانی در مورد حامله بودن یا نبودن و شیر دادن یا ندادن به نوزاد می گذرانند.»^۹

البته چنین برداشتی بسیار عجولانه است. حتی اگر نقش زن را در فعالیتهای جنگی، گردآوری گیاهان، کشاورزی، دامداری و تولید لبنیات، ریسندگی و بافندگی به حساب نیاوریم، باز صحبت ایشان جای انتقاد دارد. زنان تمام دوره بلوغ خود را در عمل زایش و شیر دادن به نوزاد نمی گذرانند. فعالیتهایی که در منزل انجام می دهند، بیشترین وقت آنها را به خود اختصاص می دهد. اگر زندگی زنان روستایی و عشایری را از نزدیک مشاهده کنیم، می بینیم به کودکان توجه زیادی نمی شود، چه آنها مشغول سایر کارهای خانوار می باشند. آماده کردن غذا، پوشاک، برخی ابزار کار و مواد برای مداوا که بحث کنونی ما است قسمت اعظم وقت آنها را می گیرد.

در ابتدای تحقیقم زمانی که داشتم فرهنگ کوچکی از لغات لری تهیه می کردم وقتی که به فهرست لغات گیاهی درمانی رسیدم، مردها به من گفتند برای چنین فهرستی بهتر است با زنان صحبت کنم. این تخصص آنان بود. البته مرز بین گیاهانی که در غذای روزانه استعمال می شود و آنچه بصورت دوا تجویز می شود مشخص نیست چه گیاهان دارویی ای هستند مثل پنیرک که در فصل رو ییدن در غذای

روزانه مصرف می‌شوند.

دو زن در ده مداوا را بعهده می‌گیرند. اما اغلب زنان خود مقداری از این مطالب را می‌دانند و هر يك حدود ۴۰ نوع گیاه می‌شناسند و در مواقع لزوم می‌دانند چگونه از آنها استفاده کنند.

مداوایی که احتیاج به استفاده از گیاهان نداشته باشد شامل مامایی و جانداختن مفاصل دست و پا می‌شود و آنچه احتیاج به گیاهان دارویی داشته باشد شامل زخم‌بندی، مخلوطهایی برای نوزاد و زائو، و انواع امراض معمولی چون چشم درد و دل درد و سرماخوردگی می‌باشد. این گیاهان یا بوسیله خود زنان جمع‌آوری می‌شود و یا آنها از يك پسیله‌ور و یا از عطاری در شهر نزدیک (مثل کازرون) خریداری می‌کنند. در ضمیمه فهرستی از گیاهان مورد استفاده، نحوه تهیه و خواص درمانی آنها ذکر شده است.

1. Sweet, L. In Reality, The Middle Eastern Women», In Mathiasson, C.J. **Many Sisters: Women in Cross - Cultural Perspective**, Free press. New York, 1974.

2. Raphael, D., **Being Female, Reproduction, Power and Change**, Introduction, P.1, Mouton & Co. The Hague, 1975.

3. Engels, F., **The Origin of the Family, Private Property and the state**, edited by E.B.Leacock, PP. 113-114, New World Paperbacks, International Publishers. N.Y.1972.

۴. هرچند این شعر مربوط به يك لر کهگیلویه می‌باشد، آنها نقل کردم چون مستقیماً به موضوع بحث مربوط است. این شعر در دفتر کوچکی به نام داستان پیرمرد لر چاپ شده است. ۱۲ صفحه اتحادیه مطبوعاتی فارس، شیراز.

6. Bonte, Pierre, «La guerre dans les Societes d'Eleveurs Nomades» dans **Études Sur Les Societes der Pasteurs Nomades**, PP. 42-43, Les Cahiers du Centre d'Études et de Recherches Marxistes, No. 133, Paris 1977.

۷. فسائی، مرحوم حاج میرزا حسن حسینی. تاریخ فارسنامه ناصری صفحه ۲۹۲، انتشارات کتابخانه سنائی.

۸. بی‌بی حکیمه امامزاده‌ای است در ناحیه ماهور میلای.

9. Raphael, Dana, **Being Female, Reproduction, Power and Change**, Introduction P. I.Mouton & Co. The Hague, 1975.

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل پنجم

تبرستان
www.tabarestan.info

نوسازی یا توسعه

اثر نوسازی روی زندگی عشایر ممسنی در بخشهای مختلف زندگی دیده می شود. این تغییرات از موارد زیر سرچشمه می گیرند:

۱. تدابیر سیاسی که از اهمیت خان کاست و قدرت مرکزی را حاکم کرد، و ادارات کشوری و لشگری را در محل پایه گذاری کرد مانند دارایی، دادگستری و مرکز ژاندارمری.

۲. برنامه های اقتصادی که کشاورزی و دامداری سنتی را برانداخت (بدون در دست داشتن برنامه ای ملی که در نهایت خودکفایی را در نظر داشته باشد) مانند اصلاحات ارضی، ملی کردن چراگاهها، بنیانگذاری تعاونیها و بانکهای کشاورزی.

این دو مورد سبب اسکان عشایر شد و مهاجرت مردان نیز به شهرها بهمین دلایل صورت گرفت.

۳. اثر (۱) و (۲) روی طبقات مختلف و روابط خویشاوندی دیده شد و ارزش شرکت در فعالیتهای اجتماعی در درون خانواده گسترده و درون طایفه ای و غیره در مقایسه با قبل پایین آمد.

۴. تدابیر ایدئولوژیک برای تغییر و تحولات در طرز تفکر مردم بوسیله مدارس و رادیو و روابطی که اغلب مردان با شهرها داشتند بدرون ناحیه نفوذ کرد که در آن راه و رسم زندگی عشایری غیرممکن و تحقیرآمیز توصیف شد و از زندگی شهری، و به اصطلاح متمدن، تجلیل شد.

ملاحظات سیاسی

«na do^w-re osmanîe
na do^w-re jange
do^w-rê eskenâs o
zan q?asange»

«نه دوره تفنگ عثمانیه
نه دوره جنگه
دوره اسکناس و
زن قشنگه.»

«na do^w-re xân xâniye
na do^w-re jange
do^w-re sare bitel o
duaral q?aşange»

«نه دوره خان خانیه
نه دوره جنگه
دوره سر بیتل و
دخترهای قشنگه»

«sei mama sarcondori
guş parabili
kârali ke tikoni
hamaş si pili»

«این محمد کله چغندری گوش سر بیلی را نگاه کن
همه کارهایی که می کنه، برای پوله»

«yâr ixom q?ad bârik
xo^w hami gisuş
das kerdam men u sinaş
tâ pesun bandêş beşur bepuş»

«یاری می خوام قد باریک
خواب در گیسوانش
دست کردم در سینه اش

دیدم سینه بندش بشور و بپوش است»

در میهمانی خانوادگی خان جوانی به تندی به بی بی مسنی بخاطر محدود بودن درکش از اوضاع حمله کرد. «هنوز فکر می کنی همان روزهاست که نام خانوادگی و نام خوب اهمیت داشته باشد. برای هیچکس دیگر مهم نیست ما که بودیم، یا پدرم برای فلانی چکار کرد و یا آنها دوستان نزدیکی بودند. فقط پول و زور مهم است، و هیچ چیز دیگر، تو باید این را بفهمی.»

قدرت سیاسی ناحیه در دست افراد خانواده خان و فرستاده های دولتی تقسیم شده است. (البته باید توجه داشته باشیم که در ۱۵ سال اخیر عده ای از مهمترین خوانین یا به دلایل سیاسی کشته شده اند یا به علت پیری از دنیا رفته اند و خوانین تحصیل کرده جوان در ناحیه خود بندرت زندگی می کنند. آنها در شهرهای بزرگ، یا محلی که برای تخصص آنها کار باشد، زندگی می کنند) در سیستم جدید که قدرت و اقتدار از سیستم خویشاوندی سرچشمه نمی گیرد، (چنانچه در تحلیل بالا نشان دادیم) بلکه از مرتبه شخص در درون يك نظام دیوان سالاری کشوری می آید، قدرت و نفوذ زنان بطور اساسی کاهش می یابد. از آنرو که مرکز تصمیم گیری درون خانوار نیست، مهمترین تصمیمها در وزارتخانه ها در مرکز گرفته می شود و ادارات کوچک برای ابلاغ تصمیم گیریها در محل وجود دارد، بنابراین با این نحوه تصمیم گیری اصلاً از شاهراههای اساسی زندگی سیاسی دور نگه داشته شده اند. مطلب دیگری را باید به آن اضافه کنیم و آن اصول اخلاقی است که مربوط به وجود عینی زن در درون و برون از خانه است. بی بی ها با غرور فراوان یاد می کنند. که آنها در درون خانوار بسر می بردند، و اخبار و اطلاعات بسوی آنها می آمد، و احتیاج به آن نبود که آنها محل خود را ترك کنند و به مرکز اتفاقات بروند. آنها با تحقیر از زنان طبقه پایین یاد می کنند که در مزارع کار می کردند و می کنند.

«هرچند غریبها به زندگی در اندرون بصورت عقب ماندگی شدید می نگرند، بسیاری از زنان طبقه پایین در جوامع دیوان سالاری قدیم به آن به دیده بهبود در مرتبه می نگرستند یعنی تقلید از طبقه بالا.»^۱

تا به امروز بی بی ها خود برای خرید به مغازه های نورآباد نمی روند. بی بی جوانی به من گفت: مردم این کار را به دور از شأن ما می دانند و خواهند گفت «وای نگاه کنید اینها به چه روزی افتاده اند، حتی خدمتکاری ندارند که برایشان خرید کند.»

گذشته از این اگر زنی مسئله‌ای داشته باشد که برای حل آن احتیاج به مراجعه به مقامات رسمی داشته باشد، این کار برای او در مقایسه با یک مرد بمراتب مشکل‌تر است. او باید به محیطی برود که برای او ناآشناست، و باید حرکاتی داشته باشد و بگونه‌ای سخن بگوید یا بنویسد که برایش ناآشناست و به آن عادت ندارد.

بنابراین کاملاً منطقی است که افراد ایل دیگر به بی‌بی برای مشورت و یا حل مسائل، دریافت اجازه و یا دادن هدیه رجوع نمایند. او از فعالیتهای بسیار مهمی محروم شده است چون قدرت خود را در داشتن دانشهای لازم جامعه از دست داده است. شناخت او دیگر برای زندگی امروز معتبر نیست. چنانچه خانوار مرکزیت خود را در زندگی سیاسی ناحیه از دست داده است، زنان نیز مرتبه سیاسی خود را از دست داده‌اند، امید آنها دیگر خان شدن یکی از پسران نیست که برای آن به فعالیتهای «مردم‌داری» پردازند، امید آنها این است که فرزندان خود را به مدرسه و دانشگاه داخل و خارج از کشور بفرستند و این آرزوها احتیاج به کار و فعالیت بی‌بی‌ها ندارد.

بر سر ساختار طبقاتی جامعه چه آمده است؟ قبلاً راجع به طبقات ورده‌های مختلف بحث نمودیم. عملکرد دولت مرکزی چنان بوده است که از بین بردن طبقه بالای عشایر را در نظر داشته است. حال این یا بصورت دور کردن آنها از محل بوده است، یا بی‌قدرت کردن آنها در محل و یا از بین بردن آنها، در بخش بعدی که وضع اقتصادی ده او یون را از نظر خواهیم گذراند، خواهیم دید که طبقه کدخدا پابرجا مانده است و ظلم تدریجی از بالا به پایین اعمال می‌شود. طبقه پایین اجتماع که امروز برای کاریا به شهرها مهاجرت می‌کند و یا بصورت کارگر کشاورزی فعالیت می‌کند، قدرت سیاسی کمی دارد چه تصمیمات مهم برای آنها در شهرهای بزرگ اتخاذ می‌شود. مهندس کشاورزی محل که بدون شناخت از کشاورزی بومی آنچه را که به نظر او برای رشد در محل مناسب‌تر بود توصیه می‌کرد، می‌گفت «دهاتیها نمی‌دانند چه چیزهایی در بازار به فروش می‌رسد. بنابراین گاهی من به زور به آنها می‌گویم چه باید کاشته شود.»

از نظر اعمال سیاست مرکزی، دستورهای وزارت کشور در محل اجرا می‌شد. اگر در این وزارتخانه تصمیم می‌گرفتند که روستا باید یک نماینده و یک نماینده حزب (رستاخیز) به شهر مرکزی اعزام دارد، این دستور انجام می‌شد اگر

دستور صادر می‌شد که روستا باید بوسیله يك شورای ده اداره شود، آنگاه چنین گروهی بوجود می‌آمد. اگر دستور این بود که دعاوی باید به ژاندارمری برود، مردم به آنجا رجوع می‌کردند و اگر دستور چنین بود که دعاوی باید به اداره دادگستری برود آنگاه روانه آنجا می‌شدند. خدمت سربازی مورد دیگری است که قدرت دولت مرکزی را در زندگی محل نشان می‌دهد.

دکتر رینا راب رایتز در مورد ده «کوپلیه» در جنوب فرانسه می‌نویسد:

«تجزیه بافت محلی قدرت یکی از توابع تفویض قدرت به سطوح دیگر جامعه خارج از ده می‌باشد. واقعاً تمام جنبه‌های زندگی در اثر نوسازی تغییر پیدا کرده‌اند و کلاً افراد ده را به قدرتهای خارجی (خارج از محل ده) متکی کرده و کمتر می‌توانند تصمیم‌گیری مستقلی انجام دهند خانواده هسته‌ای کنترل بسیار کمی روی منابع اقتصادی دارد اقتصاد خانواده مستقیماً بوسیله اقتصاد و تجارت بین المللی تأثیر پذیر است.»^۲

قبلاً در مورد تعدد زوجات بصورت يك پدیده سیاسی بحث کردیم. امروز ۴٪ رقیمی است که برای مردهای چند زنه موجود است. این عدد نشان دهنده آمار کلی می‌باشد. البته تعدد زوجات نقشی را که قبلاً داشت ایفا نمی‌کند، و طبقه خان موافق با این امر نمی‌باشد، اما طبقات پایین اجتماع که آنها تابع احساسات و قدرت مالی می‌دانند از آن پشتیبانی می‌کنند. شاهین ۷ بچه دارد، اما زنش هیچگاه به او محبت مورد نظر شاهین را ننموده است و طی ۱۵ سال زندگی زناشویی، همیشه به او فخر فروخته است. شاهین عاشق دختر جوانی شده است و بحث‌های گاه جدی و گاه شوخی در این مورد بین او و زنش پیش می‌آید. یکروز من در این بحثها شرکت کرده به شاهین گفتم:

«شما که ۷ بچه دارید و نه کار دائمی و نه پس اندازی دارید، چگونه می‌خواهید از پس يك خانواده دیگر برآیید؟» جواب داد «از او فقط يك بچه خواهم داشت و این اطاقی که می‌بینی برای او ساخته‌ام. گذشته از این می‌گویند «دل ببند، همیشه برو در خانه خدا.» در جواب به او می‌گویم، «پس قانون حمایت خانواده چه؟ تو نمی‌توانی زن دیگری بگیری مگر با اجازه زن اول.» شاهین با طعنه جواب می‌دهد، «زنم بی‌سواد است. به او می‌گویم به يك سند انگشت بزند، از کجا می‌فهمد

برای چیست؟ گذشته از این می دانم چطور کارها را درست کنم. همه چیز با پول درست می شود، به یکی کمی پول می دهم همین و تمام شد. من خودم می دانم چه کنم.»

زن می خندد و شوخی می کند و بدین ترتیب وانمود می نماید آنچه شوهر می گوید بی اهمیت است. او معتقد است مردم به او احترام می گذارند، چون او حرفهای شوهرش و تهدیدهای او را جدی نمی گیرد.

بدین ترتیب می توانیم نتیجه گیری کنیم که تعدد زوجات که در طبقات بالا صورت می گرفت و عمل سیاسی بود که روابط خانواده های خوانین عشایری را به گونه ای مستحکم می کرد، و به گونه ای نیز به طبقات پایین قدرت می داد، امروز دیگر ادامه ندارد. لکن طبقات اجتماعی پایین که امروزه بصورت نسبی قدرت مالی بیشتری دارند (این قدرت مالی وضع ثابتی ندارد) به آن با دیده موافق می نگرند. تعدد زوجات از قدرت مالی مرد و هر دو خانواده اش می کاهد. بنابراین شعر زیر:

«dār kutâh šalvâr bitel
dâr.a tamâša
dořana âzâd kerda
mamad rezâ šâh»

«قد کوتاه، شلوار بیتل
تماشا دارد
دوره را آزاد کرده
محمد رضا شاه.»

به «آزادی» رجوع می کند که مربوط به يك جنس و در مورد فعالیت های محدودی می باشد. «آزادی» برای مرد در نظر گرفته شده است که موی سرش را «بیتلی» بزند و شلوار «بیتلی» بپوشد، از اشیاء «بشور و بپوش» استفاده نماید و آزادی «تماشا» را داشته باشد. کتون که چند بار در شیراز به سینما رفته است می گوید، «زندگی ما مثل سینما شده است.» آزادی او شامل تماشای اشیای تازه ای شده که از بازارهای بین المللی به ده او آورده می شود و نقش او در انتخاب رنگ این اشیاء خلاصه شده است. بهر صورت او مجبور است بخرد.

ملاحظات اقتصادی

خانواده‌های او یون - جدول اقتصادی تبرستان

شماره خانوار	زمین * (هکتار) باغ	شغل	
۱	۲۰ و باغ	کشاورز	۴۰ یا بالا
۲**	۱۶	ده را ترك کرده است	۴۰ یا بالا
۲	۱۰ و باغ	کشاورز	۲۰ - ۴۰
۳	۰	مغازه دار	۴۰ یا بالا
۴	۱۰	کشاورز	۲۰ - ۴۰
۵	۷ و باغ	کشاورز	۴۰ یا بالا
۶	۷ و باغ	کشاورز	۴۰ یا بالا
۷	۷ و باغ	کشاورز	۴۰ یا بالا
۸	۰	مهاجر	۲۰ - ۴۰
۹	$\frac{1}{2}$	کوچ رو	۲۰ - ۴۰
۱۰	۰	مهاجر	۲۰ - ۴۰
۱۱	$\frac{1}{4}$ و باغ	کشاورز	۴۰ یا بالا
۱۲	$\frac{1}{4}$	کشاورز و مغازه دار	۴۰ یا بالا
۱۳	$\frac{1}{4}$ و باغ	کشاورز	۴۰ یا بالا

* وسعت زمینها کمی کمتر از واقعیت به محقق داده شده‌اند.

** بخاطر اینکه این شخص ده را ترك کرده است و فقط زمین کشاورزی در اینجا دارد شماره معمولی باوندادم.

۲۰-۴۰	مهاجر	۰	۱۴
۴۰ یا بالا	از کار افتاده	$\frac{1}{2}$	۱۵
۴۰ یا بالا	مهاجر	$\frac{1}{2}$	۱۶
۲۰-۴۰	کشاورز	$\frac{1}{2}$	۱۷
۴۰ یا بالا	مهاجر	$\frac{1}{2}$	۱۸
۲۰-۴۰	مهاجر	۰	۱۹
۲۰-۴۰	مهاجر	۰	۲۰
۴۰ یا بالا	باغبان	۰	۲۱
۲۰-۴۰	مهاجر	۰	۲۲
۲۰-۴۰	مهاجر	$\frac{1}{2}$	۲۳
۲۰-۴۰	مهاجر	$\frac{1}{2}$ و باغ	۲۴
۲۰-۴۰	مهاجر	۰	۲۵
۴۰ یا بالا	باغبان	۰	۲۶
۴۰ یا بالا	از کار افتاده	۰	۲۷
۲۰-۴۰	مهاجر	۰	۲۸
۲۰-۴۰	مهاجر	۰	۲۹
۲۰-۴۰	مهاجر	$\frac{1}{2}$ و باغ	۳۰
۴۰ یا بالا	کشاورز	$\frac{1}{2}$	۳۱
۲۰-۴۰	مهاجر	۰	۳۲
۴۰ یا بالا	کشاورز	$\frac{1}{2}$	۳۳
۴۰ یا بالا	باغبان	۰	۳۴
۴۰ یا بالا	نگهبان مدرسه	۰	۳۵
۴۰ یا بالا	مهاجر	۰	۳۶
۲۰-۴۰	مهاجر	۰	۳۷
۴۰ یا بالا	باغبان	۰	۳۸
۴۰ یا بالا	کشاورز	$\frac{1}{2}$	۳۹
۴۰ یا بالا	سلمانی / کاسب	$\frac{1}{2}$	۴۰

نمودار صفحات قبل نشان می دهد که ۱۷ نفر از کل ۴۰ نفر به مراکز شهری مهاجرت می کنند. حال اثر اقتصاد کنونی بر زندگی زنان را مشاهده می نمایم. نقش آنها در تولید خانوار چیست؟

برای جواب به این سؤال من با چند گروه مختلف مواجه شده ام. اول دختران جوان هستند که بین ۱۸-۱۳ سال دارند و در مزارع در مقابل دستمزد روزانه کار می کنند. این دختران از قشر پایین و بندرت از قشر متوسط می باشند. تعداد آنها ۱۱ دختر است. روزانه ۸ ساعت کار می کنند و سالیانه حدود ۵۰ روز در مزارع چغندر، پنبه و یا در باغهای انار و مرکبات برای برداشت محصول کار می کنند. روزی ۲۰ تومان دستمزد دریافت می کنند. هیچکدام از این دخترها درس نخوانده اند. دختران تحصیل کرده یا هنوز به مدرسه می روند و یا کار در مزارع را دور از شأن خود می دانند.

دوم زنان نیمه سال و مسن هستند که بیش از ۴۰ سال دارند. این زنان تعدادشان ۹ نفر می باشد و از اقشار مختلف هستند و روی زمینهای خود کار می کنند. آنها بین ۸ تا ۸۰ روز در سال کار می کنند و اغلب از عدم دریافت مزد شکایت دارند. توجه داشته باشیم که آنها دستمزد روزانه دریافت نمی کنند بلکه از رئیس واحد کشاورزی خود باید پول دریافت نمایند.

سوم زنان جوان که بچه های کوچک و بزرگ دارند. حدود نیمی از این زنان یک یا دو گاو دارند که مقداری لبنیات برای استفاده خانواده از آن تهیه می شود (فقط مقداری از روغن تولیدی ممکن است بفروش برسد). خود این زنان و یا بچه های بزرگتر گاوها را روزها به چرا می برند و برای گاوها علوفه جمع آوری کرده و به منزل می آورند. درست کردن ماست و کشک و روغن بعهدۀ این زنان است. در زمانی که گاو شیر می دهد، درست کردن ماست کار روزانه است، اما هر سال یکی دوبار بیشتر روغن و کشک درست نمی شود. جمع آوری گیاهان خودرو از اطراف ده برای استفاده در غذای روزانه بعهدۀ این زنان و یا دختران آنها می باشد. در پائیز زنان در برداشت محصول در باغات میوه کمک می کنند. اگر کار زنان را با کار آنها در زمان قبل (فصل قبل) مقایسه کنیم خواهیم دید که از نظر تولید نزول فاحشی دیده می شود. چرا؟ ابتدا بخاطر نزول تعداد گله درده. فقط یک خانواده کوچ رو (گله دار) وجود دارد و دو خانوادۀ دیگر گله دارند. سپس بخاطر نبودن مردان در ده — این مربوط می شود به

زنان گروه سوم که در بالا آوردیم - آنها به مزارع برای کار نمی روند چون اگر زمین هم داشته باشند به علت وجود شرکت تعاون و تولید آن را از خود نمی دانند که بخواهند روی آن کار کنند. اگر شوهرهایشان و یا اقوام نزدیک روی زمین کار می کردند آنها نیز آنجا می رفتند اما حال که زمین از آنها نیست نمی روند. (منظور صرفاً مالکیت نیست بلکه محصول یا منفعتی است که به آنها می رسد).

گروه دوم زنان - یعنی زنان مسن - به مزارع می روند چه شوهرانشان در ده هستند. شوهران اینها یا مردان غنی تر می باشند و یا بالای ۴۰ سال دارند. فعالترین زنان در تولید اقتصادی، زنان مسن و دختران جوان هستند یعنی گروه اول و دوم. اما هردو آنها در مدت زمان کمی ناپدید خواهند شد و جای خود را به گروه سوم خواهند داد یعنی به زنان خانه دار که در تولید بمقدار بسیار اندکی سهم هستند و اغلب وقت خود را در تولید ارزش مصرفی می گذرانند.

دختران جوان ازدواج خواهند کرد و به گروه سوم خواهند پیوست و تعداد کمتری جای آنها را خواهند گرفت چه تعداد کمتری از دختران هستند که اصلاً درس نخوانده باشند و کشاورزی کنند. زنان مسن نیز از دنیا خواهند رفت.

حال بد نیست چند کلمه ای از فعالیتهای درآمد دار زنان بگوئیم، هر چند مقدار درآمدك باشد.

نوع کار	درآمد/ در سال/ به تومان
۱ بافندگی (تهیه کیسه گندم) و تهیه لبنیات	۱۰۰۰
۲ خیاطی برای زنان و مردان	۳۰۰۰
۳ دوختن مشك	۱۰۰۰
۴ خدمات خانگی برای زن کدخدا	۸۰۰ نقد یا جنس
۵ پخت نان، تهیه لبنیات برای کارگران مجتمع کشاورزی	۳۰۰۰
۶ خیاطی برای اقوام	۶۰۰
۷ خیاطی و گلدوزی	۶۰۰
۸ خیاطی برای اقوام	۵۰۰

کل آنها ۸ نفر است. دوزن در ده از تهیه لبنیات درآمدی عایدشان می شود و

روغن منبع این درآمد است. سن این دوزن حدود چهل سال می باشد. دوزن دیگر کارهای دستی انجام می دهند. یکی مشک می دوزد و دیگری فرش و سفره و اجناس دیگر می بافد. زنان دیگری که عایدی دارند همه از راه دوختن لباس برای دیگران است. اگر این فعالیت را با زمان قبل مقایسه کنیم می بینیم هر یک از زنان لباس خود را می دوخت گرچه حالا دوخت و دوز کاری شده که ملزم به داشتن چرخ خیاطی می باشد.

همسر مغازه دارده (که از شهر کازرون به اینجا آمده) بیشترین عایدی را از خیاطی دارد. سایر زنانی که خیاطی می کنند زنان جوان هستند که تازگی (از سه سال قبل از زمان تحقیق) شروع به این کار کرده اند. (زنان ده مثل بی بی ها برای دوختن لباس اهمیت بسیاری قائل هستند که البته احتیاج به پول و وقت زیاد دارد). و بالاخره يك زن دیگر هست که پول قابل توجهی عایدش می شود و این مقدار حدود $\frac{1}{3}$ درآمد این خانواده قشر پایین ده می باشد. (این مقدار ۳۰۰۰ تومان می باشد و درآمد کل ۱۸۰۰۰ تومان در سال بود).

نقل چند سطری از اقتصاددان دانمارکی دکتر استر بازراب کاملاً بجاست:

«بی تردید توسعه اقتصادی و اجتماعی متضمن بهم خوردن تقسیم کار که بطور سنتی بین دو جنس زن و مرد برقرار شده بود می باشد. با مدرنیزه کردن کشاورزی و مهاجرت به شهرها شکل تازه ای در کار تولیدی باید بوجود آید. خطر آشکاری به دنبال چنین تغییری متوجه زنان می باشد که از نقش تولیدی خود محروم شده اند در نتیجه جریان پیشرفت کندتر خواهد شد.»^۵

بنابراین می توانیم بگوئیم که نقش تولیدی زنان در زمینه اقتصاد خانوار پایین آمده است. گرچه قبلاً روغن، کشك، اجناس بافته شده یا پشم ریسیده عایدی اصلی خانواده را تشکیل می داد حال تولید آنها به حداقل رسیده است. کارهای روزانه زنان در جهت تهیه دیدن و مصرف است.

«تقریباً در تمام کشورها و در میان تمام طبقات زنان در مقایسه با مردان مرتبه خود را از دست داده اند، توسعه بخاطر فرقی که بین درآمد زن و مرد بوجود آورده است زندگی زنان را بهبود نبخشیده است بلکه اثر معکوسی روی آنها گذاشته است.»^۶

«sar kal sel izanom
gole gol va dun
tastakes kare farang
sar šireš katun»

«از سر دیوار دید می زنم
دختر گل شیر می دوشه
طشت اش از فرنگه
صافی شیراز پنبه»

اولین گروه مردان که از ده مهاجرت کردند با هدایای صنایع مصرفی مثل پارچه لباسی و پرده ای و پتو و ضبط صوت به ده بازگشتند. آنهایی که در جزیره کیش کار می کردند با ویسکی و سیگار و اینستون ارزان بازگشتند. نظر به اینکه مردانی که مهاجرت می کردند در سنین ۴۰-۲۰ سال بودند زنان جوان آنها علاقمند به دریافت هدایای آنها بخصوص پارچه و پرده و پتو بودند. دختر عمه تنها مرد کوچ رو دائم به او نصیحت و گوشزد می کرد که گله خود را بفروشد و کامیونی بخرد و مسافرکشی کند و یا برود شهر کار کند. او شوهرش را نیز تشویق به مهاجرت کرده بود گرچه شوهرش ترجیح می داد در ده بماند و به کشاورزی خود ادامه دهد.

چنانچه قبلاً گفتیم یکی از فعالیتهایی که زنان به آن توجه خاص می کنند تهیه لباس گرانقیمت خود می باشد. این انگیزه با هدایایی که مردان برای آنها می آورند تقویت شده است. بسیاری از بی بی ها نیز گرچه در شیراز زندگی می کنند و لباس شهری می پوشند اما برای زمان رفتن به ممسنی لباسهای محلی می دوزند و برای این کار پول و وقت زیادی صرف می کنند. زنان طبقه پایین حداکثر سعی خود را می کنند، که از آخرین ابداعات مدهای جدید که بوسیله بی بی ها آفریده شده است، تقلید نمایند. این ابداعات ممکن است در چین پایین دامن یا یقه پیراهن و یا پارچه مورد استفاده باشد. در هر صورت دامن لباس محلی بین ۱۵-۱۲ متر می باشد و معمولاً ۳ دامن پوشیده می شود. تعداد آن در موارد عروسی و یا مهمانیهای مهم به هفت دامن نیز می رسد.

«ây kamařom ây poštom
čine tomunet zad koštom»

«آی کمرم، آی پشتم
چین دامن زد کشتم»

«pei pati va gel maneh
ra^h xākalune
tombunet xāk igirē
sabun girune»

«پای برهنه به زمین مگذار
راه خاکیه
دامنت خاکی میشه
صابون گرونه»

حال بد نیست به نقش زن در تولید مثل پردازیم:

«o^w ĩade hiška si hiška nikone farzandi»

«اولاد هیچکس برای شخص دیگری فرزندی نمی‌کند.»

یا «انتظار نداشته باشید که فرزند شخص دیگری برای شما وظیفه فرزندی را ادا کند.» و ضرب‌المثل دیگری راجع به فرزند می‌گوید:

«sad tā na mahaliya yeki ham na kame»

«صد تا زیاد نیست یکی هم کم نیست»

«ترویج تبلیغات راجع به کنترل زایش مطمئناً اثر عمیقی روی جوامعی که در آن مرتبه زنان بطور سنتی با تعداد فرزندی که داشتند در ارتباط مستقیم بود، داشت.»^۷

در گذشته به بچه اهمیت و علاقه بسیار نشان داده می‌شد و هرچه تعداد آنها بیشتر بود بهتر بود، چه انتظار روابط اجتماعی بیشتر و افراد فعال بیشتر در خانوار وجود داشت. این در حالی بود که آنچه برای بزرگ کردن کودکان خرج می‌شد حداقل بود. یهمین دلیل افراد طبقه بالا و بخصوص مهمترین خوانین بیشترین تعداد بچه را دارا بودند چه آنها می‌توانستند زنان متعددی نیز داشته باشند.

اما در دهه قبل شعار «فرزند کمتر، زندگی بهتر» در تمام نقاط ایران رایج شده بود. بزرگ کردن فرزندان امروز هزینه خیلی بیشتر از گذشته دارد، چون بچه‌ها به مدرسه می‌روند و در تولید نیز شریک نیستند. خرج لوازم تحریر و لباس مرتب که بچه باید پوشد و به مدرسه برود، یکی از موارد مهمی است که والدین از خرج زیاد شکایت می‌کنند. خانواده‌های طبقه بالا بخاطر داشتن وسایل بهتر برای کنترل زایش در این امر موفق‌تر از طبقات پایین هستند. نوزادی را دیدم که مادرش شکایت کنان

می گفت «این چهارمین بچه من است که بعد از شروع به استفاده از روشهای جلوگیری از حاملگی پیدا کرده ام.» دو نوزاد دیگر همزمان با او در ده متولد شدند و همه آنها نتیجه تجویز روش جلوگیری از طرف يك پزشك بودند! زنانی که از قرصهای ضد حاملگی استفاده می کنند همه از چاقی، ناراحتی معده، درد دست یا پا و غیره شکایت می کنند.

زنان طبقه پایین از این تدابیر استفاده ناموفق تری می کنند و تعداد فرزندانشان بیشتر از خانواده های طبقه بالاست و در نتیجه این امر البته وضع اقتصادی شان ضعیف تر می شود. از دیدگاه زن می توانیم بگوییم که قدرت زایش زن بصورت «مازاد» درآمده است و حتی خود او بر این قدرت بصورت يك آزار و بلا می نگرد. (البته این وقتی است که بچه هایش بیش از تعداد محدودی باشند). «اگرز یا دبیچه داشته باشی دیگر نمی توانی به آنها رسیدگی کنی، آنها را تمیز نگاه داری، به مدرسه بفرستی و انتظار آینده خوبی را برای آنها داشته باشی.» این نوع استدلال را من بکرات شنیدم. چند سال دیگر زمانی که دوره زایش زنان جوان کنونی پایان یافته باشد تحقیقی می توان انجام داد و تفاوت بین تعداد بچه های طبقه های متفاوت را سنجید.

ملاحظات اجتماعی

«kale mošir jube xeirât
pompe benzin o godar
tâ biyâye vaš radâbu
šire dumâ bâ sado panjâ suâr»

«از دیوار مشیر تا جوی خیرات

از کنار پمپ بنزین

تا بیاید شیر داماد

با صد و پنجاه سوار.»

«دیوار مشیر» و «جوی خیرات» نام دو مکان معروف در شیراز است. چنانچه قبلاً گفته شد، پسران جوان به ازدواج تمایل دارند. اما امروز آنها می‌بایستی دست کم ده سال صبر کنند تا به آرزوی خود جامه عمل پوشند. بعد از ۲ سال سربازی باید چند سال کار کنند تا پول لازم برای ازدواج خود فراهم آورند. این دوره معمولاً در مراکز شهری (اغلب ساختمانی) سپری می‌شود و این امر مسائل خود را دارد.*

مردان او یونی که خارج از ده به سر می‌برند (بعز آنهایی که مهاجرت می‌کنند) ۱۷ نفر می‌باشند و از این تعداد ۷ نفر در شهرهای بزرگ زندگی می‌کنند. همین پدیده را دکتر رینارایتر در جنوب فرانسه مشاهده کرده است. فرق بین دو ناحیه

* با سه یا چهار جوانی که تجربه کار در شهر را داشتند، در این مورد صحبت کردم. همه آنها با آشفتگی از فساد شهری صحبت می‌کردند. اما از آنجا که من زن بودم فقط اشاراتی به موضوع کردند و از توضیح بیشتر خودداری نمودند.

این است که در ایران کار مرد را از ده دور می سازد و در ده فرانسوی تحصیل عامل اولیه دور شدن فرد از ده است.

« گذشته از این، تحصیل آنها (فرانسیویان) که در خارج از ده انجام گرفته است، آنها را مجبور می کند با جوانانی که از دهات و شهرهای کوچک و یزرگ دیگر آمده اند در تماس باشند. بعد از چند سال جوان دهاتی جذب فرهنگ شهری می شود و رفتار او خصوصیات رفتاری کلی کشور را پذیرفته است و همان آمال و انتظاراتی را دارد که یک جوان شهری دارا می باشد.»^۸

از ۱۷ زن او یونی که در ده زندگی نمی کنند (این تعداد واقعی است تصادفاً برابر مردانی است که در ده زندگی نمی کنند) فقط یک نفر از آنها در یک شهر بزرگ زندگی می کند دیگران همه در دهات اطراف بسر می برند.

بنابراین واضح است که تعدادی از پسرهای ده با دختران شهری ازدواج نموده اند. در این صورت آیا تعدادی دختر در ده خواهند ماند که مازاد بر تعداد پسران خواهد بود؟ این سؤالی است که تا چند سال دیگر می شود مورد بررسی قرار گیرد و با نمونه گیری از دهات مختلف می توان به نتیجه گیری رسید. اگر اصل اخلاقی را در نظر بگیریم، که یک مرد می تواند خارج از اقوام و ایل دختر بگیرد، اما دختر به «ناشناس» داده نمی شود، آنگاه به اهمیت این سؤال می توانیم پی ببریم. چنین رسمی می تواند حرکت در این جهت را امکان پذیر نماید. آنچه در این زمان روشن است، این است که اگر گروهی از دختران بیش از دیگران ضربه پذیر باشند، آنهایی هستند که تحصیل نکرده اند. البته اینها دخترهایی هستند که از خانواده های طبقه پایین هستند. (اما توجه کنید که اینها از فقیرترین خانواده ها نخواهند بود، چه پسران این خانواده ها حتی قدرت مهاجرت و کار در شهر را نخواهند داشت). اگر به دختران آماده ازدواج ده که تعدادشان باز بر حسب تصادف ۱۷ نفر است، بنگریم، خواهیم دید ۵ نفر دختر تحصیل کرده وجود دارد که نامزد دارند و ۴ دختر تحصیل نکرده وجود دارند که نامزد دارند. در همین موقع ۲ دختر تحصیل کرده وجود دارد که نامزد ندارند، و ۶ دختر تحصیل نکرده که نامزد ندارند.

هرگاه مردی بخواهد در شهر ازدواج نماید. به اولیاش نامه می نویسد، و از آنها اجازه ازدواج می خواهد. تمام فعالیتهای قبل از ازدواج مادر و خواهر و زنان دیگر

اقوام نزدیک از میان برداشته شده است. مادرها در مورد این پسران احساس از دست رفتگی می کنند، اما از این رو که چنین پسرانی از نظر مالی به اولیاء خود کمک می کنند، آنها نیز انتقادی نمی کنند. (این خود باعث سرشکستگی اولیا در برابر فرزندان پسر می شود).

نوسازی چگونه روی زندگی زنانی که دارای چند فرزند کوچک هستند تأثیر گذاشته است؟ اگر آنها خیلی جوان باشند، نبودن شوهرشان در ده برای آنها ناراحت کننده است بخصوص اگر آنها خود از ده دیگری باشند. زندگی با اقوام شوهر گاهی بسیار دشوار می شود و چنانکه قبلاً قید کردم تازه عروسی که در چنین وضعی قرار داشت ده شوهرش را ترك کرد و در خانه پدر منزل گزید. البته این وضع استثنایی بود، اما باز بعد از چند سال می توان دید مهاجرت مردان باعث بوجود آمدن خانواده های مادر بومی می شود یا خیر.

زنانی که عادت به زندگی در ده همسرشان کرده اند، از چیز دیگری شکایت دارند و آن شبهای طولانی زمستان و تنهایی است. مهتاب که دوپسرش به خدمت سربازی اعزام شده اند، و شوهرش در جزیره کیش کار می کند، همیشه در حال شکوه و شکایت است. او می گوید سن شوهرش بالاتر از آن است که توان مهاجرت را داشته باشد، و برای او بسیار مشکل است که با این سن دور از خانه و کاشانه خود بسر برد.

سرانجام مقیم نبودن مردان در ده، و از آن جهت که مردان مهاجر اغلب از ۲۰ تا ۴۰ سال دارند، باعث کمبود فاحشی در فعالیتهای اجتماعی محل شده است. آنها در مراسم عروسی حضور ندارند که رقص جنگنامه را انجام دهند، آنها در مراسم عزا در سوگ دیگران شریک نیستند. بکرات شنیدم که در عروسی خداداد مرد فعال کم داشتند و رقص مردانه آنها شوری نداشت. راه خدا که پس از عروسی به ده بازگشت افسوس می خورد که هنگام عروسی در ده حاضر نبوده که برقصد و برای دعوایی که رخ داد، همانجا میانجیگری کند که کار به جاهای باریک و ژاندارمری و غیره نکشد.

ملاحظات ایدئولوژیک

اثر نوسازی در حیطه فرهنگی کمتر از دیگر مسائل نیست. نقش آموزشی زنان بسیار تقلیل یافته است و دانستیهای آنها و قدرتی که از آن سرچشمه می گیرد، بسیار ناچیز شده است و گاه مورد تمسخر واقع می شود.

«ketâb fiziškimi
mén das kor bi
ye tyaš mén leyi ketâb
yekis teyi gol bi»

«کتاب فیزیک شیمی
در دست پسر بود
یک چشمش توی کتاب
یکی دنبال دختر بود»

کودکان به محض ورود به مدرسه، در معلومات مادر خود شك می کنند. بدین ترتیب به وسیله دانش و قدرت کسب شده مادر مورد حمله واقع می شود. سالهای بالاتر که بچه ها با علوم آشنا می شوند، بیشتر معلومات مادر را مورد تمسخر قرار می دهند. گاهی مادران شریک چنین صحنه هایی نیز می شوند و خود اعتقاد به جن و پری و نسخه سید را مضحك قلمداد می کنند. عاقبت زبان لری خود یک معیار عقب ماندگی و مزاح می شود، و از آن رو که زنان کمتر از سایر گروهها به زبان رسمی فارسی آشنایی دارند، بیش از دیگران مورد تمسخر قرار می گیرند. روزی شاپور را دیدم که داشت مادر را برای چنین موضوعی مسخره و اذیت می کرد. جالب اینجا بود که وقتی شاپور تصمیم گرفته بود، مادر را این گونه آزار دهد، دیگر مهم نبود که او لغتی را که پسر به آن حساس شده بود، به فارسی استعمال کند یا لری. پسر موضوعی پیدا کرده بود و تا چند روز با آن خود را سرگرم می کرد.

مادرانی که شوهرشان مهاجرت کرده، برای تربیت فرزندان گاه با مسائلی مواجه می‌شوند:

«تقریباً همه جا (در دنیای سوم) تغییر در جامعه این اثر را داشته است که نقش مردان در نگهداری و تربیت بچه‌ها و کمک در کارهای منزل کمتر شده است.»^{۱۱}

عدم حضور مردان، در امور تربیتی پسرانی که تازه به سن بلوغ رسیده‌اند به روشنی دیده می‌شود. مادران به تنهایی مشکل می‌توانند بر امور و رفتار آنها نظارت کنند. آنها از فرمانبرداری مادران برای انجام کارهای روزمره منزل امتناع می‌کنند. و این مسئله براحتی سبب جدالهای خانوادگی می‌شود. آفتاب بل پسرش از این دعوها زیاد داشت. گاهی نیز مشکل بود که قدرت مادر را به فرزند مشاهده کرد. در بازگشت پدر، پسر بخاطر رفتارش مورد غضب قرار گرفت.

برگردیم به موضوع اصلی تعلیم و تربیت و این بار از رابطه مادر و فرزندان می‌گذریم، و به رابطه تعلیم و تربیت با پسران و دختران می‌پردازیم. آیا تعلیم و تربیت اثربخشی روی پسران و دختران دارد؟ برای جواب به این سؤال باید کمیت حضور در مدرسه و کیفیت کار دو جنس را با یکدیگر مقایسه کنیم.

اگر کل دختران و پسران سال پنجم دبستان ده‌راطی ۸ سال تأسیس مدرسه مقایسه نماییم، می‌بینیم ۲۴ دختر و ۵۴ پسر از این مدرسه فارغ التحصیل شده‌اند:

کلاس پنجم

سال تحصیلی	دختران	پسران
۱۳۵۵-۵۶	۱	۷
۵۴-۵۵	۶	۳
۵۳-۵۴	۳	۵
۵۲-۵۳	۴	۵
۵۱-۵۲	۲	۷
۵۰-۵۱	۵	۷
۴۹-۵۰	۱	۱۰
۴۸-۴۹	۲	۱۰
	۲۴	۵۴ کل

بنابراین تعداد فارغ التحصیل پسر بیشتر از دختران است. اگر تعداد دانش آموزانی که به کلاس اول وارد می شوند در ۵ سال مختلف مقایسه نمائیم می بینیم:

پسران	دختران	سال تحصیلی
۱۱	۱۴	۱۳۵۵-۵۶
۹	۳	۵۴-۵۵
۶	۱	۵۲-۵۳
۳	۳	۵۰-۵۱
۱۴	۱۲	۴۸-۴۹
۴۳	۳۳	

مقایسه کل این دو نمودار نشان می دهد، که فاصله بین دختران و پسران در فارغ التحصیل شدن، بیشتر از دختران و پسرانی است که شروع به تحصیل می نمایند. به عبارت دیگر کناره گیری از تحصیل بوسیله دختران بیشتر از پسران صورت می گیرد. دلیل چیست؟ آیا کیفیت تحصیل می تواند دلیل این کناره گیری باشد؟ اگر معدل کارنامه امتحانات دختران و پسران را در سالهای اول و پنجم مقایسه کنیم، می بینیم: برای ۲۰ پسر در سال اول معدل میانگین $12/74$ بدست می آید و برای تعداد ۲۰ دختر در سال اول معدل میانگین $12/94$ بدست می آید. در سال پنجم معدل پسران $14/59$ در حالی که معدل دختران $14/87$ می باشد. اگر شك و تردیدی باشد که شاید دخترانی که درسشان بد بوده درس را نیمه تمام رها کرده اند، بد نیست به کلاس سوم برویم و میانگین معدل دختران و پسران را در نظر بگیریم:

اینجا نیز می بینیم کیفیت تحصیل دختران از پسران بهتر است یعنی $13/20$ معدل آن ها است، در صورتی که معدل پسران $12/59$ است.

به نظر نویسنده، موانع اجتماعی سد راه تحصیل دختران می شود. سکنه از ده همسایه به من گفت «برادرم کتابهای مرا سوزاند که من به مدرسه بروم» یکی از روزهای آخر اقامتم در ده برادر سکنه را دیدم. و موضوع صحبت را به مدرسه سکنه کشیدم. او رفتار نامساعد معلم مدرسه را سبب رفتار خود دانست و گفت رفتارش با دختر بچه ها طوری بود که من نمی توانستم ببینم خواهرم به کلاس او برود مبادا

روزی مسئله‌ای گریبانگیرش شود. البته يك رفتار ناخوش آیند در چنین محیطی کافی است که همه مظنون شوند. هرچه سال تحصیلی بالا رود، مسائل بیشتری مانع پیشرفت دختران می‌شود. آن ده، دبستان دارد، اما مدرسه راهنمایی در ده همجوار گچگران واقع شده است، و دبیرستان در شهر نورآباد است. بنابراین با بالا رفتن سال تحصیلی، فاصله‌ای که هر روز باید طی شود افزایش می‌یابد و به همین ترتیب ادامه تحصیل برای دختران مشکل‌تر می‌شود. به این صورت آموزش دولتی بیشتر در دسترس و در نتیجه به نفع پسران می‌باشد تا دختران.

خانم استر بازراپ مسائل ذکر شده در مورد رابطه تعلیم و تربیت مادر و فرزندان و آموزش دختران و پسران را بطور اختصاص جمع‌بندی کرده، می‌گوید:

«در همه جا [دنیای سوم] پسران قبل از دختران به مدرسه فرستاده شدند، یا تعداد بیشتری از پسران به مدرسه فرستاده شدند. بنابراین در حالی که بی‌سواد، رفتار سنتی و اعتقاد به خرافات بین تمام مردم روستاها رواج دارد، حال این علامات عقب‌ماندگی بیشتر خصوصیات زنان به حساب می‌آید، تا مردان. و البته این حالت جریان متراکمی را نیز در بر دارد. در يك ناحیه روستایی که مردان جوان درس خوانده‌اند و حداقل آشنایی را با علوم دارند، در حالی که دختران را مادران بی‌سواد با باورهای سنتی بزرگ کرده‌اند، طبیعی است که کار کردن با ماشین آلات مدرن به مردان آموخته شود تا به زنان، هرچند هر دو کشاورز باشند.»^{۱۲}

اگر به سرشماری عمومی نفوس و مسکن^{۱۳} سال ۱۳۴۵ شهرستان ممسنی توجه کنیم، می‌بینیم در حالی که ۳۲٪ از مردان بالاتر از ۷ سال به خواندن و نوشتن آشنا هستند، برای همین گروه سنی زنان فقط ۵/۶٪ می‌توانند بخوانند و بنویسند. برای شهر نورآباد این تعداد برای مردان و زنان به ترتیب ۵۱/۹٪ و ۱۹/۲٪ داده شده است. در نواحی روستایی ۳۰/۶٪ و ۴/۷٪ تعداد مردان و زنان باسواد هستند. کل دانش‌آموزان پسر ۶۹۷۴ و کل دانش‌آموزان دختر ۱۶۳۲ می‌باشد.

«در تمام دنیا خصوصیت طبقاتی آموزش بغیر از سود بیشتر آن برای مردان این نتیجه را دارد که زنان روستایی بندرت باسواد هستند. این اصل باعث می‌شود که هرگاه نقش اقتصادی سنتی آنها از میان برداشته شود، آنها نتوانند وارد بخش نوین کار شوند.»^{۱۴}

آسیب دیگر به دانش زنان و در نتیجه پایین رفتن اهمیت آنها در آفریننده ترین فعالیت «تهیه دیدن» یعنی تهیه کردن گیاهان درمانی است. قبلاً شرح دادم که زنان مسئولیت درمانی را تا اندازه زیاد بر عهده داشتند. بچه‌هایی که از سال ۱۳۵۳ به بعد بدنیا آمده‌اند از خوردن معجون گیاهی که هنگام تولد به نوزادان داده می‌شود، محروم بوده‌اند. زنان که دانش خود را در این زمینه عقب مانده و غیرمتمدن می‌دانند برای تمام مسائل به پزشک رجوع می‌کنند. پزشک ناحیه و همکاران او که در مجتمع تعاون و تولید کار می‌کنند رفتار بسیار تحقیرآمیزی نسبت به مراجعین که اغلب زن می‌باشند، دارند. روزهای متمادی در اطاق پزشک و بهیاران شاهد کار متخصصین بودم که چگونه معاینه نکرده دارو تجویز می‌کردند و سپس دکتر مرا کنار می‌کشید و به من می‌گفت: «ما اینجا تقریباً همه نوع دارو کم داریم، از آسپیرین گرفته تا آب مقطر و داروی چشم درد و زخم دهان نوزادان. می‌دانید راه تهران تا اینجا خیلی دست‌انداز دارد و نمی‌دانم داروهایی که من سفارش می‌دهم در راه چه می‌شود. اما ناراحت‌کننده‌ترین چیز برای زنان تحقیر دائم دکتر بود که به آنها می‌گفت کثیف هستند و بچه‌های خود را تمیز نگاهداری نمی‌کنند. البته توجه نداشت، «کثافتی» که او اغلب روی دست و صورت بچه‌ها مشاهده می‌کرد چیزی جز آب و خاک نبود و شرایط زندگی اجازه دوری از این دو ماده را به کودکان نمی‌داد.

هنگام بحث از ملاحظات ایدئولوژیکی نمی‌توان سخنی از بعضی موارد تغییر در روابط دو جنس به میان نیاورد. قبلاً راجع به «غیرت» و قدرت زنان برای کنترل این احساس در مرد سخن گفتیم. امروز می‌گویند مردان کمتر از گذشته غیرتی هستند، مثلاً اگر راجع به دعوایی با آنها صحبت شود به احتمال قوی جواب آنها «خودت میدانی» خواهد بود و مرد سعی خواهد کرد خود را داخل دعوا نکند. مردها روابط گذشته غنی و پیچیده خود را با اهل ده ندارند، روابط آنها بخاطر تغییرات بنیادی سیاسی و اقتصادی با یکدیگر سست شده است، بنابراین آنها مثل گذشته به عقیده و احترام اهل ده محتاج نیستند. بهمین ترتیب زنان قدرت خود را در این خصوص از دست داده‌اند.

در مدارس و در برنامه‌های رادیو فرق بین شهر و روستا بطور مداوم به مردم گوشزد می‌شود. این موضوع معمولی گفتگو در ده نیز می‌باشد. هرگاه برای پیشبرد

مقاصدی چون بعمل رسانیدن طرح يك ازدواج با مشکلاتی رو برو گردند این جملات را می شنوم «این رسوم لری به چه درد می خورد؟ خدا می داند چقدر وقت است داریم برای این دختر می رویم، اگر در شهر می خواستیم زن بگیریم، حالا همه چیز تمام بود.» در انشای کودکان بکرات خوانده ام «در شهر زندگی کردن خوب است چون شهر تمیز است، دکتر و مدرسه همه جا یافت می شود.»

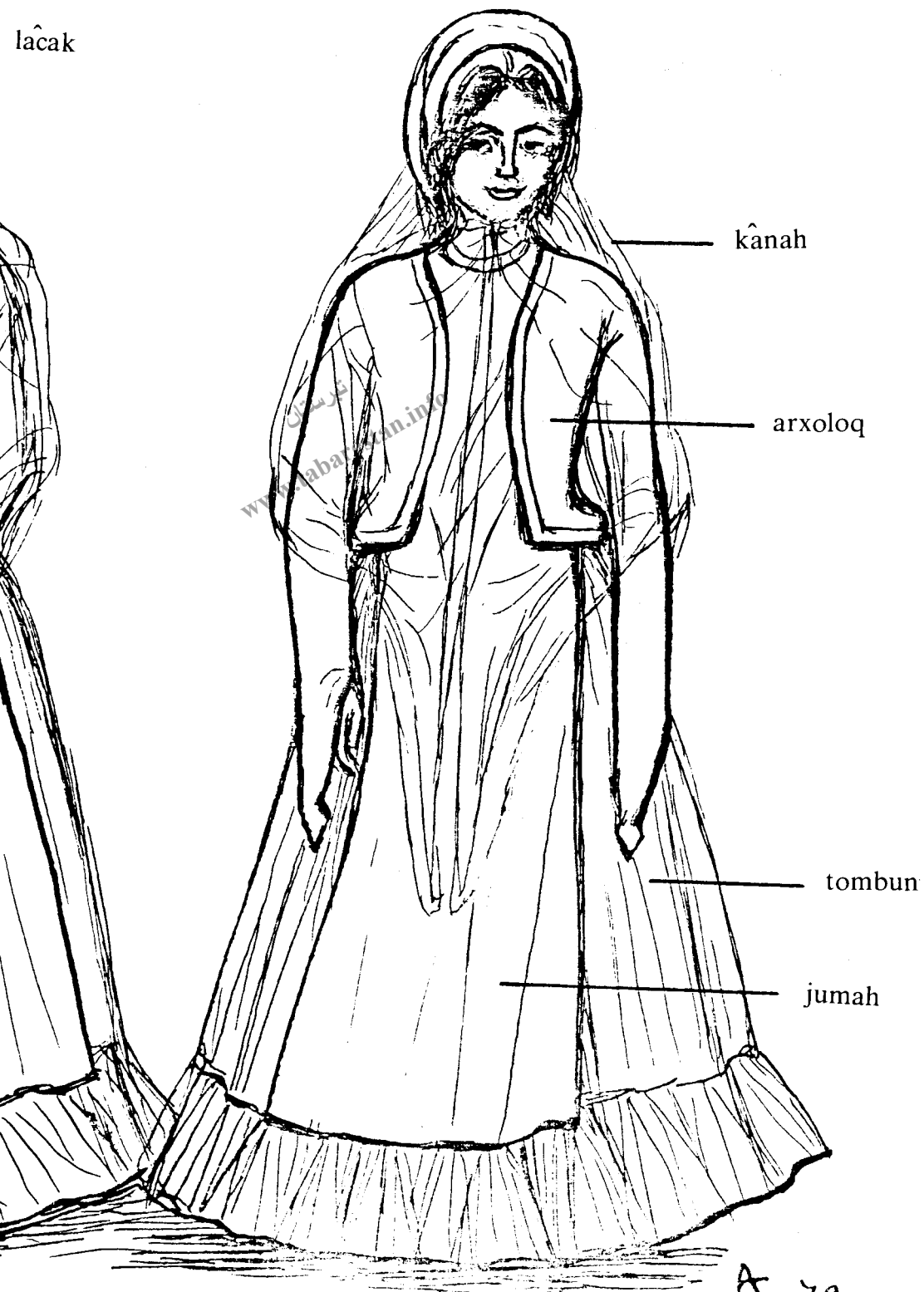
«lebāseš xo šahriye
gisuš parišun
heikaleš tahre ādami
va nasle pariyun»

«لباسش خوب شهریّه
گیسویش پریشون
هیكلش طرح آدمی
از نسل پریون»

داشتن رابطه با شهر مثبت تلقی می شود و باز در مورد این ارزش نوزنان بمراتب کمتر از مردان ذینفع هستند. مردان برای کار و یا اقلاً خدمت نظام و خرید با شهر تماس دارند. زنان نه تنها دلایل بالا را برای رفتن به شهر دارا نمی باشند (بخصوص دو دلیل اول) داشتن بچه و کارخانه و ارزشهای ناحیه ای آنها را از طی فاصله زیاد باز می دارد. آنها در مواقع خاص برای رجوع به دکتر یا رفتن به مراکز مذهبی و یا سرزدن به فامیل راهی شهر می شوند.

زنانی که فامیل نزدیک در شهر دارند و بچه کوچک ندارند بیش از دیگران به شهرهای بزرگ سفر کرده اند. شهرهای مهمی که سفر به آنها انجام می شود، شهر مشهد است و شهری که فامیل نزدیک در آن ساکن است چون اصفهان یا اراك. تهران بندرت مورد بازدید قرار می گیرد مگر در راه سفر به مشهد. زیارت شاه چراغ شیراز مورد نظر است، هم شیراز و هم کازرون برای دسترسی به دکتر مورد بازدید قرار می گیرد.

lâcak



kânah

arxoloq

tombun

jumah

Æ 79.

carqad



نتیجه‌گیری، تصویر زندگی روزمره زنان ممسنی

برای نشان دادن پویایی زندگی روزمره سعی بر شکافتن روابط متقابل شده است. در فصل اول این کتاب تعریفهای «زن» و «مرد» تشریح شد. سپس آیینها و سنتهای مربوط به رفتار زن و مرد توصیف شد. اما این آدابی است که صحبت از آن مجاز است. آداب مذکور را می‌توان بعنوان قواعد رفتاری مورد بحث قرار داد. بنابراین آیینهای مذکور را باید از واقعیت روزمره تشخیص داد، یعنی آن زمینه‌ای که به این قواعد و رسوم واقعیت می‌بخشد.

از هنگام تولد با نوزادان دو جنس از لحاظی بطور دوگانه‌ای رفتار می‌شود. رفتار اولیا نیز در مورد نوزاد هر جنس متفاوت است. هنگامی که کودکان رشد می‌کنند، قواعد رفتاری را در مورد یکدیگر و کارهایی که باید انجام دهند، دنبال می‌کنند. گذر فراوان از مرز نامرئی محدوده کاری هر جنس، و روابط بسیار نزدیک فرزندان با مادر، نشان دهنده میراث جامعه است که در ناحیه موجود بوده است.

این فصل در مورد ایدئولوژی با بحثی درباره مذهب پایان یافته است، و با دو محور موضوع اصلی زن/مرد بیان شده است.

برای نشان دادن ساخت اجتماعی جامعه ممسنی و نحوه عمل آن، پدیده‌هایی را که بطور فشرده این بافت را با پویایی هرچه تمامتر نشان دهد، شرح داده‌ام. مراسم ازدواج بصورت اوج مشارکت اجتماعی مورد تحلیل قرار گرفته است و اینجا تنها به نگارش تصویری از این مراسم اکتفا نکرده، بعد زمانی را که این مراسم برای دو جنس دارا می‌باشد، مورد بحث قرار داده‌ام. از ابتدای تولد نوزاد برای ازدواج آماده می‌شود.

مراسم و اتفاقات دیگری که مورد بحث قرار گرفته‌اند، مراسم عزا و واقعه

نزاع و دعوا می‌باشد. فعالیت زیاد زنان در ترتیب دادن فعل و انفعالات اجتماعی نشان داده شده است. برای ایجاد زمینه به فعل و انفعالات اجتماعی و اهمیت روابط خویشاوندی، ایده «غریبه» را تحلیل کرده‌ام، یعنی فردی که هیچ قوم ندارد. عاقبت با بحثی در مورد پدر بومی و مادر بومی باز به میراث این جامعه اشاره کرده‌ام.

در جامعه ای که مهمترین سازمان خانواده می‌باشد، واجب است برای درك زندگی سیاسی آن از چارچوب خانواده یعنی خانوار به سیاست نگریست. با استفاده از این چارچوب بحث کوتاهی در مورد بافت سیاسی جامعه آورده‌ام و بر نقش تصمیم‌گیری تکیه کرده‌ام. قدرت سیاسی بی‌بی‌ها در برابر خوانین و در جهت ادامه حیات سیاسی این جامعه توصیف شده است. چند زنی چون وسیله‌ای برای حفظ تعادل اجتماعی نگریسته شده و اینجا رابطه متقابل بین بی‌بی‌های متفاوت و طبقه پایین اجتماع بخوبی مشاهده شده است.

در فصل چهارم نقش زنان در تولید موضوع اساسی مورد بحث است. چهار فصل اول زمینه‌های اساسی، برای درك فصل پنجم «نوسازی» می‌باشد. این فصل بطور انتقادی «نوسازی» را مورد تحلیل قرار می‌دهد، و می‌توان گفت تمام این کتاب تحلیلی انتقادی از ایده «نوسازی» است. در حالی که معمولاً «نوسازی» پدیده‌ای بوده است که از بالا مورد مطالعه قرار می‌گرفته، یعنی با در نظر گرفتن قوانین وضع شده و چنانچه بر طبقه مرفه جامعه اثر گذارده است، این کتاب اثر نوسازی را بر یک طبقه پایین جامعه (جامعه غیر شهری) مورد تحلیل قرار می‌دهد.

زندگی تمام مردم روی زمین تاریخ خاص خود را دارد، و لازم است که هر بحثی در مورد آنها با در نظر گرفتن خصوصیات تاریخی آنها باشد. انسان‌شناسان و جامعه‌شناسانی که در مورد جامعه ایران تحقیق می‌کنند نمی‌توانند گذشته تاریخی آنها را نادیده بگیرند. تحلیلهای آماری بدون در نظر گرفتن بُعد تاریخی روشنگر قشر بسیار سطحی از واقعیت آن جامعه است. بخشی که به تاریخ ممسنی اختصاص داده شده است (به پیوست کتاب رجوع شود) قبول روند مکانیکی و تکاملی را برای این جامعه به سؤال می‌گذارد، چه مردم ممسنی وارث گذشته شهری، و آنگاه کوچ‌روی هستند.

در این کتاب دو هدف مورد نظر بوده است. یکی علمی و دیگری سیاسی. در این مقطع زمانی نشان دادن واقعیت زندگی زنان بُعدی سیاسی دارد، هرچند

زندگی زنان ناحیه بسیار کوچکی را نشان داده باشم. باز این حقایق باعث روشنی ذهن زنان در مورد زندگی یکدیگر می شود. «زنان» در پنجاه سال اخیر موضوع مورد بهره گیری برای دستگاههای دولتی شده اند. فقط آگاهی زنان از واقعیات می تواند آنها را از بند تبلیغات و سوءاستفاده های سیاسی آزاد نماید.

1. Tinker, «The Adverse Impact of Development on Women», P. 31, in **Women & World Development**, edited by Tinker, I. & Bransen, M.B & buvinic, M. Praeger Publishers, N.Y. 1976.

2. Reiter, R.R., «Modernization in the South of France: The Village & Beyond», in **Anthropological Quarterly**, 43:35, 1972.

۳. آفاجانیان، اکبر، پژوهشهایی در خصوصیات اقتصادی، اجتماعی و جمعیتی شهرستان ممسنی، صفحه ۹۱، مرکز جمعیت شناسی دانشگاه شیراز، شیراز، ۱۳۵۴.

۴. شماره ها با شماره های جدول جویشاوندی صفحه ۱۳۴-۱۳۵ مطابقت دارند.

5. Boserup, Esther, **Women's Role in Economic Development**, P. 5, St. Martin's Press N.Y. 1970.

6. Tinker, Irene, «The Adverse Impact of Development on Women» P. 22, in **Women & World Development**, edited by Tinker, I. Bransen, M.B. & Buvinic, M., Praeger Publishers, N.Y., 1976.

7. Boserup, E. **Women Role in Economic Development**, P. 224, St. Martin's Press, N.Y., 1970.

8. Reiter, R. Modernization in the south of France: The Village and Beyond» in **Anthropological Quarterly**, 43:55, 1972.

۹. برای مقایسه پدیده مشابه در جنوب فرانسه رجوع کنید به مقاله رینا رایتز، پاورقی ۸.

۱۰. این لغت «fiziskimi» مثالی است از تغییر محل صامت در يك کلمه که در لری مشاهده کردم. مثالهای دیگر «ganjal»، «fenesjun» بودند.

11. Tinker, I. «The Adverse...», P. 24.

12. Boserup, E. **Women Role in Economic Development**, St. Martin's Press, N.Y., 1970.

۱۳. سرشماری عمومی نفوس و مسکن، صفحه ۲۱-۱۲، جلد ۳۹ شهرستان ممسنی، ۱۳۴۶، سازمان برنامه و مرکز آمار ایران، آبان ماه ۱۳۴۵.

14. Tinker, I. «The Adverse Impact of Development on Women», P. 28.

تبرستان
www.tabarestan.info

پیوستها

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

پیوست یک تاریخچه ای از مردم ممسنی

تبرستان
www.tabarestan.info



نقشه جنوب غربی ایران

تبرستان
www.tabarestan.info

مقدمه *

تاریخچه عشایر ممسنی تاریخچه‌ای چند لایه است بدین معنی که از یک طرف تاریخ ناحیه است، از طرفی تاریخ ایل ممسنی و از طرف دیگر تاریخ لرها. اگر در جستجوی خان‌نامه و یا «شاه‌نامه» محل بودیم کارمان اینگونه دشوار نبود، اما چون در جستجوی تاریخ مردم این ناحیه هستیم باید تمام این جنبه‌ها را از نظر بگذرانیم.

سلاطین و خانها می‌آمدند و می‌رفتند و ناحیه بوسیله اتابکان، شولها و ممسنی‌ها اداره می‌شد، اما همانطوریکه از نظر خواهد گذشت، با رانده شدن رئیس، یا شاه یا خان مردم ناحیه از آنجا رانده نشدند، بنابراین واجب است تمام این لایه‌های تاریخ ناحیه و قوم را در نظر بگیریم، چه شناخت فرهنگی حال فقط با اطلاعی هرچند کوتاه از گذشته ممکن است.

ما این تاریخچه را از نظر زمانی به سه دوره تقسیم می‌کنیم. بخش اول از زمان پادشاهان اساطیری تا استیلای اعراب است، بخش دوم تا قرن ۱۳ هجری شمسی ادامه دارد و مربوط به شولها خواهد بود و بالاخره بخش آخر تا زمان حال می‌رسد که بسیاری از مطالب آنرا شخصاً بوسیله مصاحبه جمع‌آوری کرده‌ام.

* این قسمت در مجله آینده آذر - اسفند ۱۳۵۹ با سرعنوان «نگاهی به تاریخ خوانین ممسنی» به وسیله ناشر نامگذاری شد و با تغییراتی چند به چاپ رسید.

قسمت اول

الف: نقوش برجسته عهد ایلام (کورانگون)

«در کوهستان نزدیک سروان بر فراز تپه ای که در دامنه کوهستان و بر بالای رودخانه واقع شده است، نزدیک دهکده سه تلو، نقوشی از دوره عیلامیان (حدود ۴ هزار سال پیش) وجود دارد. نقوش مزبور مشتمل بر تصویر دو رب النوع یکی بصورت مرد و دیگری بصورت زن است و عده ای هم در دو جانب و روبروی آنها ایستاده اند. مرد بر روی تختی که از یک مار حلقه زده تشکیل شده است نشسته، سر مار را با دست چپ گرفته است و با دست راست خود جامی از آب زندگی به سوی مردم روان می سازد. زن در کنار او نشسته است. هر دو تصویر زن و مرد دارای دو شاخ بر سر می باشد. سه نفر بر جانب راست یا روبرو و دو نفر بر جانب چپ یا پشت سر ایشان با لباسها بلند ایستاده اند و ۲۷ نفر هم در مقابل ایشان با جامه های نسبتاً کوتاه تماماً دست به سینه هستند که تصاویرشان بر تخته سنگهای جداگانه روبروی نقش رب النوعها حجاری گردیده است...»^۱

ب- راه شوش به استخر

خرابه های بسیاری از زمان هخامنشیان وجود دارد، که اطلاعات جالبی را به دست می دهد. مثلاً اگر به نقشه طبیعی ناحیه بنگریم احتمال وجود راهی بین تخت جمشید و نواحی غربی کشور از طریق ناحیه ممسنی کنونی بسیار است و این همان مطلبی است که سر آرل استاین^۲ انگلیسی در سال ۱۳۱۹ به ثبوت رساند. وی

۱. سید محمد تقی مصطفوی اقلیم پارس انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۴۸، تهران ۱۳۴۳، ص ۱۳۶-۱۳۷.

2. Stein, Sir Aurel, *Old Routes of Western Iran*, MacMillan & Co. London 1940, pages 11-26 and maps on page 34 and in back cover.

راهی را که اسکندر مقدونی در سال ۳۳۰ قبل از میلاد مسیح برای رفتن از شوش به تخت جمشید طی کرد، در نقشه‌هایی در کتاب خود آورده است.

وقایع زمان اسکندر به اندازه کافی مکتوب هستند که با استفاده از آنها و آنچه که راجع به جاده‌های کاروان و آن زمان و جغرافیای طبیعی ناحیه می‌دانیم، بتوانیم محل عبور این جاده‌ها را ترسیم کنیم. ضمن شرح گذر اسکندر از این ناحیه، مطالب جالبی هم راجع به رفتار ساکنین این مناطق کوهستانی درج شده است. هر وقت شاه ایران از شوش به فارس می‌رفت به اهالی این محل پولی می‌داد، بنابراین ساکنین محل از اسکندر نیز حق عبور خواستند. او پول را باج پنداشت و از پرداختن آن روی گرداند و از بیراهه به حرکت خود ادامه داد و سپس به دهات ناحیه حمله کرد. بسیاری از ساکنین آنجا را کشت و دهات را غارت کرد. عاقبت ده‌نشینان قول دادند که نه تنها چیزی از او دریافت نکنند، بلکه سالیانه صد اسب و ۵۰۰ چهارپا برای حمل و نقل و ۳۰۰۰۰ گوسفند به او بدهند. البته آنها می‌دانستند که این قول جامه عمل نخواهد پوشید چه اسکندر نمی‌توانست برای دریافت آنها هر سال از این معبر گذر کند.^۱ در انتهای شمال غربی ممسنی دخمه سنگی «مادر و دختر» یا «dei o dowdar» به زبان لری داریم و مصطفوی بنا بر گفته باستان‌شناسان آن را از زمان ماد و یا هخامنشی می‌داند.

«دخمه مزبور در ارتفاع تقریبی ۳۰۰ متر قرار گرفته هیئت خارجی آن مانند دخمه‌های هخامنشی مرکب از سطح پهن و بلندی است که قسمت پایین آنرا بصورت صاف درآورده‌اند. مدخل دخمه در بالای این قسمت و در وسط آن قرار دارد و بر جانب آن دو ستون را نمایانده‌اند و بالای ستونها حاشیه صاف و مسطحی بوده بر فراز آن شکل کنگره‌های دنداندار هخامنشی را بر سنگ کوه بطور برجسته تراشیده‌اند.»^۲

پل برین در شمال ناحیه ممسنی کنونی از دیگر بناهای این زمان است.^۳ نزدیک گچگران در محل ساختمان شهرک جدیدی مربوط به شرکت تعاون روستایی سر ستونهای با مشخصات ستونهای سروان، مزین به گل‌های شبیه زنبق (لتوس) بدست

1. ibid. pages 19-20

۲. اقلیم پاریس ص ۱۳۹.

۳. همان کتاب ص ۵۱۴.

آمد. تپه‌های زیادی هنوز در ناحیه ممسنی وجود دارند که از گذشته باستانی سخن می‌گوید. هنوز باستان‌شناسان به فکر کشف آنها نیفتاده‌اند و امید است مقاطعه‌کاران جدید قبل از آنان بکار ساختمان در این نواحی برنمایند!

ج: دژ سفید

در شاهنامه فردوسی در مورد این ناحیه مطالبی درج شده است. مثلاً «دژ سفید» که تا به امروز در ناحیه جاوید ممسنی پابرجاست قصر اسفندیار بوده است. اول این قصر از آن پادشاهان افسانه‌ای پیشدادیان بوده و سپس از آن کیانیان شده است. حال شرحی از دژ سفید:^۱ «رو بروی تنگ کمان، آثار قلعه معظمی از سنگ و گچ بر فراز کوهی منفرد و مجزا (نظیر کوه‌های دیگر بهمین هیئت که در نقاط مختلف فارس در وسط جلگه سر به آسمان کشیده، بالای هر يك محوطه نسبتاً مسطحی وجود دارد، پدیدار است که به نام «سپیدز» مخفف «سپید دژ» معروف است و آنرا به نام «سفید قلعه» نیز می‌خوانند و بطور عموم قلعه سفید هم می‌گویند و از قرائن امر برمی‌آید که اصل آن لا اقل مربوط به عهد ساسانیان باشد. برای بالا رفتن بر فراز قلعه چهارراه به نامهای سیاه شیر و زرین کلاه و گلستان و شترخسب موجود بوده، اکنون از راه شترخسب می‌توان به ویرانه‌های قلعه رسید. بقایای دیوارها و قسمتی از دروازه سنگی و طاق ضربی سنگی آن هنوز باقی است و سنگهای نیمه تراش، که در اصطلاح سنگ تراشی بادبر می‌نامند، در آنها بکار برده‌اند و تا دوران محمد شاه قاجار هم، پناهگاه و قلعه مستحکم ممسنی بوده، از آن بخوبی استفاده می‌نموده‌اند»

راجع به دژ سفید باز هم سخن خواهم گفت. اما متذکر می‌شوم که دیرترین سینه ساختمان آن را می‌توان زمان ساسانی دانست. دو در فولادی این دژ بسیار معروف است و آن را به امامزاده نزدیک نورآباد منتقل کرده‌اند (امامزاده درب آهنی).

د: دستان الوار

قبلاً گفتیم که قوم ممسنی از الوارند. وقتی منشاء این قوم را جستجو می‌کنیم، بهترین شرح را در تاریخ ملوک شبانکاره^۲ می‌یابیم. در این کتاب آمده:

۱. همان کتاب ص ۱۳۴.

۲. معین‌الدین نطنزی. تاریخ ملوک شبانکاره منتخب التواریخ معینی تألیف ۸۱۶ و ۸۱۷ هجری قمری به تصحیح ژان او بن. کتابفروشی خیام، ۱۳۳۶، تهران، ص ۲۵.

۱- «لری» نام يك محل، نام يك ده در دره‌ای از ایالت مایرود بوده، اما این اسم به مردم ناحیه بزرگتری داده شد.

۲- انتقال لفظی، در زبان لری «لری» (lor) نام يك درخت است اما چون تلفظ (a) در این کلمه ثقیل است آن را به (lar) تبدیل کرده و کم کم نام این درخت به جمعیتی اطلاق شده است.

۳- این نام اجدادی این مردم بود.

۴- و بالاخره شرح طولانی داریم، از زمان حضرت سلیمان :

«زعم بعضی از مورخان آن است که سلیمان نبی - علیه السلام - معتمدی را به ترکستان فرستاد تا چند کنیزك بکر جهت خاص او بیاورد^۱ و حرزی پیاموخت که در راه به وقت نزول در منازل بخوانند و خطی بگرد خیمه بکشند تا شیاطین را بدیشان دست نباشد. به وقت آنکه می آمدند ایشان را در محله مایرود اتفاق نزول افتاد و بواسطه مانعی مستحفظ دختران فراموش کرد که حرز بخواند و خط معهود به گرد خیمه نکشید ناگاه به تقدیر ایزدی شیاطین بر آن دختران دست یافتند و مهر بکارت ایشان زایل شد. به هنگام وصول چون حضرت سلیمان ایشان را بی مهر یافت از معتمد خود استفسار کرد. آن بیچاره فرو ماند و بعد از فکر بسیار کیفیت فراموش کردن خود باز گفت.

سلیمان علیه السلام بعد از تحقیق آن شیاطین را سیاست کرد و بفرمود تا کنیزکان را به همان موضع بردند صاحب جامع التواریخ در نسب اهل گیلان بعینه هم از این مقوله مقدمه‌ئی پرداخته است و معلوم نیست که این قضیه بر کدام يك از ایشان واقع شده والله اعلم.»

«اما گویند که جمعی از اعراب که بر سلیمان عاصی شده در آن حدود که امروز لرستان است پناه به کوههای حصین آورده بودند در آن حین که معتمد سلیمان دختران به جهت او می آورد ایشان او را هلاك کردند و آن دختران رابستند بعد از آنکه آن جماعت دختران از ایشان باردار شدند خشم خدای بر آن قوم مستولی گشت تا بغیر از این دختران مجموع به طاعون هلاك شدند و نسل آن دختران لغتی که امروز

۱. همان کتاب ص ۳۵ - ۳۷.

۲. از درج زیرنویسها خودداری می کنیم چه برای کار ما الزامی نیست.

لران دارند از میان ترکی (و عربی تلفظ کردند و بمروور ایام تغییر چنان بلغت ایشان واقع شد که نه عربی و نه ترکی) از الفاظ ایشان مفهوم می شود مگر کلمه ای چند که نزدیک است بعربی. دیگر آنکه این هشت حرف قطعاً به لغت ایشان در نمی آید: حاء، شین، صاد، طاء، ظاء، عین، غین، ق.

ه: لربا کرد

حال از اساطیر بگذریم و ببینیم تاریخ دانان از منشاء «لر» چه می گویند:
در کاروند کسروی آمده است:

«همه طایفه هایی که در کوهستانهای غربی ایران، از حدود آسیای صغیر تا خاک فارس، نشیمن داشته به نامهای گوناگون کرد و لر و بختیاری و بهمنی و دیگر نامها خوانده می شوند، در آغاز اسلام همگی این طایفه ها جز نام «کرد» نداشتند. تا آنجا که ما دانسته ایم نام «لر» نخستین بار در کتابهای اصطخری و مسعودی دیده می شود.»^۱

مسعودی «اللریه» را گروهی از کردها شمرده و اصطخری هم از «بلاد اللور» سخن می راند^۲ در آن قرنهای شهری به نام «لور» در دو فرسخی دزفول آباد بوده (مقدسی چاپ لندن صفحه ۴۰۶ - ۴۱۸ چاپ لیدن صفحه های ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۲۵۹) و می توان گفت که نخست طایفه از کردها که در آن شهر یا نزدیکهای آن جای داشته اند، به نام «لریه» یا لر شناخته شده، سپس آن نام به دیگر طایفه نیز سرایت کرده کوهستانهایی که نشیمن آن طایفه ها بوده «لرستان» یا سرزمین لرها نامیده شده است.

و: شاپور و بهرام

«شاپور را چون به تازی نویسند و اصل آن بی شاپور است و تخفیف را بی از آن بیفکنده اند و شاپور نویسند و بنای این شهر بروزگار قدیم طهمورث کرده بود بوقتی که در پارس جز اصطخر هیچ شهری نبود و نام آن در آنوقت دین دلا بود و چون ذوالقرنین به پارس آمد آنرا خراب کرد چنانکه پست شد پس چون نوبت پادشاهی به شاپور بن اردشیر رسید آنرا از نو بنا کرد و عمارت آن بجای آورد و نام خویش بر آن

۱. کاروند کسروی، یحیی ذکاء [گردآورنده] شرکت کتابهای جیبی چاپ دوم ۱۳۵۶. ص ۲۴۵-۲۴۶.

۲. مُعْجَمُ الْبُلْدَان، چاپ مصر، ج ۷، ۳۴۲. کتاب التنبیه والاشراف، چاپ لیدن، ص ۸۹.

نهاده است و هر شهری کی این شاپور کرده است نام خود بر آن نهاده است.. و آب آن از رودی بزرگ است کی آنرا رودیشاپور گویند»^۱

این شهر اصلی پنج ناحیه فارس بود. شهر معروف نوبندگان نیز که قلعه‌ای به همین اسم دارد ساخته شاپور اول است، چه تمام این ناحیه یکی از توابع شهر شاپور بود. از نوبندگان باز سخن خواهیم گفت اما امروز چیزی جز تعدادی سنگ (باندازه سنگ ساختمانی) از آن باقی نمانده. جنجان یا جنجون که نزدیک فهلیان است در همین زمان بنا شده بود و خرابه‌های آن تا به امروز پابرجاست^۲ محل دیگری که از زمان ساسانیان بنائی در آن بجای مانده سراب بهرام است.

«در سمت راست جاده (کازرون—نورآباد) در محوطه بسیار مصفایی که به نام سراب بهرام خوانده می‌شود نقش برجسته‌ای به درازای ۳/۸۵ متر و پهنا یا بلندی ۲/۹۰ متر بر سنگ حجاری کرده‌اند در این مکان آب از چشمه سار زیبائی بیرون آمده جاری می‌شود... تصویر بهرام دوم دیده می‌شود که در وسط از رو برونشسته در هر جانب او دو نفر از بزرگان ساسانی به حال احترام ایستاده.. انگشت سبابه را به نشانه تعظیم بطور خمیده رو به بالا نگاهداشته‌اند.»^۳ در بخش بعدی راجع به قوم شول می‌خوانیم که فرماندهی ناحیه رابه عهده داشتند و می‌بینیم جد آنها سیف الدین ماکان روزبهانی حکومت و پیشوایی ناحیه را از زمان ساسانیان از پدران خود به ارث برده بود.

۱. فارسنامه ابن بلخی به کوشش علی نقی بهروزی اتحادیه مطبوعاتی فارس، شیراز، ۱۳۴۳، ص ۱۹۱.

۲. لغتنامه دهخدا ذیل شولستان.

۳. اقلیم فارس، ص ۱۳۰.

قسمت دوم

الف. راه شیراز-بغداد

در شیراز نامه آمده که شاپور، نوبنده گان و کازرون در زمان خلافت عمر بن الخطاب بوسیله حکم بن ابی العاص و کمک ابوالموسی اشعری فتح شد. «... و اکثر اهالی فارس طوعاً و کرهاً قلاده اسلام در گردن نهادند و مطیع و منقاد گشتند. جمعی گبران از دین زردشت در شهر اصطخر معاندنی می نمودند و ماده مزاحمت اهل اسلام بودند.»^۱

این ابتدای اسلام است در جنوب ایران یعنی مهمترین مرکز ایران آن زمان از جاده بغداد - شیراز یا کازرون - شیراز یاد شده و بخصوص از سراب بهرام (نقش بهرام) که محل توقف مهمی بوده. در سال ۲۳ (ه.ق) عثمان بن ابی عباس ناحیه شاهپور را تسخیر کرد.^۲ در تأسیس سلسله آل بویه، علی النوبندگان (یا نوبند جانی) کمک قابل ملاحظه ای بود. او عمادالدوله دیلمی را در کشمکشهایش برضد عراق یاری کرد تا بالاخره عمادالدوله در سال ۳۴۱ شمسی شیراز را فتح کرد. اطلاع جالب دیگری راجع به جاده ها در زمان تسخیر شیراز بوسیله عمادالدوله وجود دارد. او که سعی می کرد کوتاهترین راه را به شیراز طی کند، خواست از ارجان (نزدیک بهبهان) به کرکان یا (گرگان در دره بوان) برود. اما فرماندار ارجان به دولت مرکزی فارس خبر داد و بدینوسیله راه را بر عمادالدوله بستند. او مجبور شد به نوبندگان بازگردد و از راه استخر به راه خود ادامه دهد.

۱. شیرازنامه، معین الدین احمد زرکوب شیرازی - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۲۳ به کوشش دکتر اسماعیل واعظ جوادی ۱۳۵۰، ص ۲۴.

2. Busse, Heribert, «Foundation of Empire by 'Imād Al-Daula» in the Cambridge History of Iran, Vol. 4, Cambridge University Press 1975.

ب. نوبندگان و بوان

نوبندگان بیش از هر زمان در دورهٔ عضدالدوله دیلمی مورد توجه قرار گرفت. اصطخری در قرن دهم میلادی راجع به نوبندگان می‌نویسد که نوبندگان در ناحیه انبوران واقع شده اگر دهات و مزارع اطراف آن را در نظر بگیریم از کازرون بزرگتر است.

ساختمانهای کازرون و نوبندگان از خشت بوده و گاهی استفاده از سنگ و سیمان نیز به چشم می‌خورد.

آب و هوای آن از کازرون بهتر بود و منازل بزرگتر و زمین معمولاً حاصلخیزتر و آب و هوای آن از کازرون خنکتر بوده و اما نخلستان کمتری داشته است.

مقدسی راجع به بازار، مسجد، باغات و آب فراوان نوبندگان سخن رانده و^۱ و در همین زمان برای بار اول نام دره بوان را می‌شنویم. در فارس نامه ناصری نیز می‌خوانیم که جغرافی دانان و سیاحان عرب راجع به این ناحیه به عنوان یکی از چهار بهشت گیتی (جنات اربعه عالم) نام برده‌اند.^۲

«حدود $9\frac{1}{2}$ کیلومتر که از نوبندگان دور می‌شویم، می‌رسیم به دره معروف بوان. یکی از چهار بهشت مسلمانان.. به اسم شعب بوان این دره به درازای $16\frac{8}{8}$ کیلومتر و عرض $7\frac{2}{2}$ کیلومتر و بسیار حاصلخیز است. سبب این حاصلخیزی را مستوفی کوههای بلند دوطرف که برف زمستان را حفظ کرده و تابستان بصورت چشمه روان است می‌داند، چند فرسخ به طرف شمال شرقی نوبندگان قطعه سنگی دژ سفید است.

اصطخری راجع به دره بوان نوشته است که آسیاب آبی متعدد داشته. درختان بسیاری دهات آن را در خود پنهان می‌کرده و فقط هنگام ورود به ده انسان متوجه وجود ده می‌شود. آنجا را با هوائی بسیار خنک زیباترین ناحیه ایران می‌نامد.^۳

1. leStrange, Guy, *The Lands of the Eastern Caliphate*, p. 264, Frank Cass Co. Ltd, 1966.

۲. تاریخ فارسنامه ناصری تألیف مرحوم حاج میرزا حسن حسینی فسائی، صفحه ۳۰۲-۳۰۳ از انتشارات کتابخانه سنائی.

3. Schwarz, Paul, *Iran Im Mittlelatter nach den arabischen geographen*, 1969, Georg Olms Verlag, Hildesheim, N.Y. P. 38.

ابن خرداد به از درختان فندق و زیتون دره بوان یاد کرده است.
شعرهای بسیاری راجع به بوان گفته شده و آنجا تفریحگاه سلطنتی بوده
است.

شعر زیر را راجع به بوان داریم:

On y arrive le coeur vaillant, on s'é loigne le découragement dans
l'âme. Pendant toute la route mes pensées me reportaient à
Noubendedjan, Cette vallée où aux plaintes de la colombe cendrée
répondaient les doux accents des chanteuses.

La solitude du vallon n'est-elle pas nécessaire à la colombe quand elle
pleure sa compagne absente?

با دلی دلیر به آن دره می رسم، روحم ز یأس دور می شود
تمام راه افکارم پیش نوبندگان است.

این دره جایی است که به تمناهای کبوتران خاکستری با صداهای خوش
خوانندگان پاسخ می گوید.

آیا سکوت این دره برای کبوتری نیست که در هجران دوست می گریذد؟
متأسفانه نتوانستم مأخذ این شعر را پیدا کنم.

در سفرنامه شاردن راجع به منشاء نوروز از کتاب آثار الباقیه ابوریحان
بیرونی شرحی آمده که نقل می کنیم. آنچه در این شرح جالب است، توجهی است
که به این ناحیه شده و مرکزیت نوبندگان در این زمان که شهر آبادی بوده لااقل با
يك بازار و يك مسجد:

سعید بن فضل گوید: کوه ما (دنا) که در فارس است، هر شب نوروز بر آن
برقهایی می درخشد، خواه هوا صاف باشد و یا ابروشگفت ترا ز این آتش کلوذا است،
هر چند دل بدین سخنان تا هنگامی که مشاهده نکند، اطمینان نیابد، و ابوالفرج
زنجانی حاسب برای من حکایت کرد که این آتش را من دیده ام، و در سالی که
عضدالدوله به بغداد آمد، ما به قصد کلوذا بیرون شدیم، و آن آتشی است و شمع هایی
که از کثرت به شمار در نمی آید و در سمت غربی دجله که روبروی کلوذا است در
شب نوروز دیده می شود و عضدالدوله نگهبانان خود را در آنجا گذاشت که از حقیقت
امر جستجو کنند، مبادا که این کار از نیرنگ های مجوس باشد و نگهبانان شاه
اطلاعی نیافتند و هر اندازه که به آتش نزدیک می شدند آتش از آنان دورتر می شد، و

هرچه دورتر می شدند، آتش نزدیک ترمی گشت...^۱

ج: لر بزرگ و لر کوچک و شولستان

آنچه که تا اینجا راجع به الوار گفته ایم بیشتر داستان است تا واقعیت. اما از قرن سوم مطالب تاریخی در دست داریم:

«بدان که ولایت لرستان بغایت وسیع و عریض افتاده و آن را به دو قسم منقسم کرده اند. یکی را لر بزرگ و دوم لر کوچک می خوانند و این لقب بواسطه آن یافتند که به تاریخ سنه ثلاثمیه هجری دو برادر حاکم این دو قسم شدند»

قسم اول را به نام برادر بزرگ و قسم دوم را به نام برادر کوچک بازخوانند و احشام هردو قسم از آن روز جداگانه کردند.^۲

وقتی نصیرالدین محمد بن هلال فرمانده ناحیه می شود، از وجود شولها در ناحیه الوار ابراز نارضایتی می کند. آنها نصف ناحیه وی را زیر نظر داشتند و پیشوای آنها سیف الدین ماکان روزبهانی بود که شغل خود را از نیاکان خود از زمان ساسانی به ارث برده بود این شخص بوسیله نصیرالدین کشته شد و نجم الدین اکبر فرمانده شولستان نامیده شد، تا زمان نوشتن ملوک شبانکاره (یعنی ۸۱۶ و ۸۱۷ هجری). پسران او در ناحیه حکمرانی می کردند.

مطلب متناقضی در لغتنامه دهخدا ذیل «شولستان» آمده است: نویسنده نجم الدین را... از نوادگان روزبهان می نامد: در حالیکه نجم الدین فقط ممکن است نواده نجم الدین اکبر باشد که جایگزین روزبهان شده است.

د: ویرانی و آبادانی نوبندگان

بعد از یکدوره ترقی و آبادانی که نوبندگان و شهروندانش از آن بهره مند شدند سپس زمان ویرانی بر آن غالب شد. رئیس ایل شبانکاره، ابوسعید، به ناحیه حمله کرد و شهر کازرون و نوبندگان را در خرابی کامل رها کرد. منزل ها و مسجد جامع آن را به آتش کشید، تا سالهای سال هیچکس در آن شهر زندگی نکرد..

کدام عیش که آنرا سپهر تیره نکرد کدام ملک نکردست روزگار خراب^۳

۱. سیاحتنامه شاردن ترجمه محمد عباسی جلد ۲ صفحه ۴۸۱-۴۸۲ چاپ امیرکبیر، ۱۳۴۹.

۲. معین الدین نطنزی تاریخ ملوک شبانکاره صفحه ۳۷ به تصحیح ژان او بن انتشارات خیام. تهران ۱۳۳۶.

۳. شیرازنامه ص ۳۰.

دوباره در لغتنامه دهخدا مطلب متناقضی داریم، که ابوسعید از کازرون است، اگر اینطور بود او شهر خود را نمی‌سوزاند! اما در هر صورت کشتار و ویرانی نوبندگان مستند است.

بالاخره کسی که به عملیات خرابکارانه ابوسعید پایان داد، اتابک چاولی بود که خود فرماندار فارس در زمان محمد سلجوق بود. او به ابوسعید حمله کرد و کازرون و نوبندگان را رها ساخت و شروع به ساختمان و آبادانی در این شهر نمود. به تیغ صاعقه فعل و به گرز صاعقه بار بسوخت بیشه جو رو بکندر بیشه عازا^۱

اتابک چاولی در سال ۴۹۵ شمسی فوت کرد و مصطفوی جغرافیدان عرب راجع به آبادی شهرها و قصرها و سدها در فارس بوسیله اتابک شرح مبسوطی نوشته است.^۲

در سفید هم در قرن پنجم ترمیم شد و ظاهراً ابونصیر از تیرموردان این کار را به عهده گرفته بود. تقریباً تمام تعمیرات ناحیه در دوره سلجوقیان بوقوع پیوست. بی‌موقع نیست شرحی از در سفید بدهیم: «در چند فرسخی نوبندگان بطرف شمال شرقی قلعه معروف در سفید واقع شده است که روی یک فضای مسطح سرب که دور آن پرتگاه احاطه کرده قرار دارد مقدسی از آن به نام «قصر ابوطالب» و «ایان» نام برده و در فارس نامه آمده که در سفید بوسیله ابونصر نامی از تیرموردان در اوایل سلطنت سلجوقیان ساخته شده یعنی اوایل قرن ششم، گرچه دور تمام در سفید ۲۰ فرسخ است اما فقط از یک راه می‌توان به آنجا رفت و این راه را قلعه دیزک نیشناک حفاظت می‌کند. قلعه این کوه که بطوریکه گفتم مسطح است و چشمه‌های زیاد و باغات فراوان دارد.»^۳

ه: ممانسنی یا ممانسنی

برای اولین بار در تاریخ در قرن ده میلادی واضح‌ترینشان از ایل ممسنی را می‌بینیم.

«پس از سنه خمس و خمسانه قریب صد خانه وار عرب از جبل الساق شام بیامدند و داخل رعایای لرستان شده خود را به خیل محمد خورشید که وزیر

۱. شیرازنامه ص ۳۰.

2. leStrange, Guy, *The Lands of the Eastern Caliphate*, P. 264 (see above page 10).

3. leStrange, Guy, *ibid.* (see page 22 above) p. 264-5.

نصیرالدین محمد بود بستند. پیشوای این صد کس ابوالحسن فضلوی نام داشت^۱ بعد از مرگ ابوالحسن پسرش علی پیشوایی قوم را کرد و پس از او پسرش محمد که توانسته بود کمکهای شایانی به اتابک سنقر کند به امر اتابک حکمران لرستان شد بعد از مرگ وی به وصیتش هزار سلف قائم مقام پدرش شد که وی لرستان را چنان معمور گردانید که رشک بهشت و نمونه ارم شد چنانکه از هر جایی اصول وفحول هر قوم و قبیله متوجه آن ممالک گشتند. «از جمله قومی بسیار وحشی بی شمار از جبال الساق شام بیامده بودند. مثل گروه عقیلی از نسل عقیل بن ابی طالب و جمعی هاشمی، از نسل هاشم بن عبدمناف و دیگر طوایف متفرقه از هر جای و هر مملکت، چنانکه آسترکی و ماکویه و بختیاری و بندانی و زاهدی و علائی و کوتوند و راکی و جاکي و هازقی و ممویی و کمانکشی و مماسنی و زلگی و امثال ذلك بیامدند که اگر متعرض شرح هریک از اینها گردیم اطناب یابد.

چون بواسطه وصول این طایفه کار هزار سلف بلند شد و قرن تمام یافت بضرب شمشیر شولان را از لرستان بیرون کرد و تامیت آن سرزمین که بطول صد فرسنگ و بعرض ۸ فرسنگ باشد ضبط نمود گز در گز به احشام و قبایل تقسیم کرد^۲ و این اولین بار است که ما به کلمه مماسنی که بنظر من همان «ممسنی» امروز است برمیخوریم. توجه کنید که بعضی دیگر از طوائف نامبرده را تا به امروز در کوههای زاگرس مثل بختیاری و جاکي می بینیم. هاینز گابه^۳ به اقتباس از تاریخ گزیده حمد الله مستوفی^۴ می گوید که ممسنی کرد هستند و در قرن ۱۳ میلادی (۷ هجری) از سوریه بطرف لر بزرگ آمدند و شولها را بطرف شرقی راندند. در صورتیکه نطنزی راجع به شولان می گوید:

«بعد از آنکه هزار سلف بمردشولان استغاثت به درگاه اتابک سعد بن زنگی سلغری بردند. اتابک سعد نیز از استیلا لران جگری پر خون داشت. جمال الدین

۱. تاریخ ملوک شبانکاره ص ۳۸.

۲. تاریخ ملوک شبانکاره ص ۴۱-۴۰.

3. Gaube, Heinz, Die Südpersische Provinz Kuhgiluyeh von der Arabischen Eraberung bis zur Safavidenzeit, Verlag der Ostereicheschen Akademi, Wissenschaften, Wien 1973, p. 87-88.

۴. حمدالله مستوفی قزوینی تاریخ گزیده، چاپ براون، لندن، لیدن ۱۹۱۰-۱۹۱۳.

عمرلابای را که عم زاده هزار سف مذکور بود به حکومت لرستان تعیین فرمود و با ده هزار سوار و پیاده شول و ترکمان به لرستان فرستاد. ایشان در حدود مانکشت به هم رسیدند و جنگی سخت واقع شد. در اثناء محاربه جمال الدین تیری خورد و بمرد و شولان متفرق شدند.

و. تأثیری از مغولها بر ناحیه

در اطراف همین سنه بود که مغولها در ایران مستقر شده و هولاکو خان (۶۴۴-۶۳۵) در راه فتح بغداد از این ناحیه گذر کرد. اتابک تکه به هولاکو پیوست، اما می بینیم که «لران بواسطه آنکه پیش وقوفی در جنگ قلعه نداشتند آن جد و سعی از ایشان نمی آمد، کیتبو قانونیان اتابک تکه را بر سر ملا سرزنش کرد. تکه، چنانچه عادت لر است، از انفعال نیم شبی بی رخصت بازگردد و بلرستان آمد.^۲ و بالاخره این دلگیرها، عصبانیتها، فرارها و میانجیگریها بجائی نرسید و تکه مجازات شده برادرش شمس الدین آلب ارغون فرماندار ناحیه لرستان شد.

لرستان در این زمان در وضع اسفناکی بود «ولایت خراب و رعایا آواره شده»^۳ و او شروع به اصلاحات برای زراعت و ساختمان کرد و برای ما بسیار جالب است که ببینیم: «ویک سبب آبادانی ولایت آن شد که اتابک شمس الدین برسم مغول قاعده ییلاق و قشلاق پیش گرفت، چنانچه زمستان به ایدج^۴ و شوش قیشلامیشی کردی و تابستان به کوه زردک که منبع زنده رود^۵ است بیامدی، تا چهاروای (چهار پای) لشگریان را احتیاج به جو نبودی و رعیت جور هر کس و ناکس نکشیدندی...»^۶ بنابراین کوچ عشایری در زمان مغول در این ناحیه رایج شد.

ز. شولهای سرگردان

شولها در زمان پسر شمس الدین اتابک یوسف شاه سعی کردند به این ناحیه برگردند. نمی دانم دقیقاً چه تاریخی و چگونه شولها به این ناحیه بازگشتند و یا آیا

۱. تاریخ ملوک شبانکاره ص ۴۲.

۲. همان کتاب ص ۴۲-۴۳.

۳. همان کتاب ص ۴۳.

۴. از سال ۱۳۲۴ ایزه خوانده می شود.

۵. یا زاینده رود.

۶. تاریخ ملوک شبانکاره ص ۴۴.

مردمی که در آن سرزمین مستقر شدند، نام شول را برای خود پذیرفتند. آنچه که مسلم است این است که در قرن ۸ هجری مارکوپولو، لرستان را یکی از هشت شاهنشاهی ایران می‌داند.^۱ او می‌گوید شولها ساکن اطراف نوبندگان هستند.

شهاب‌الدین العمری (وفات ۷۴۹ ه.ق.) می‌گوید شولستان رابطه نزدیک با ایلات شبانکاره داشته است و آنها را مردانی با سخاوت و میهمان‌نواز می‌داند. رشیدالدین از جنگجویی آنان سخن می‌گوید.^۲ ابن بطوطه که در سال ۱۳۲۹ میلادی (۷۳۰-۷۲۹ ه.) به کازرون سفر کرده بود، اطراف این شهر را شولستان می‌نامد و بار دیگر در مسافرت ۱۳۴۷ (۷۴۸-۷۴۷ ه.) خود از شیراز به کازرون شولها را در راه ملاقات می‌کند و از آنها به عنوان «عجم» و عشایر کوچ‌کننده که بین آنها مردمانی پرهیزگار و متقی می‌توان یافت، یاد می‌کند.^۳

راجع به دژ سفید قبلاً سخن گفتیم و حال می‌بینیم در بهار ۷۷۲ ه.ق. تیمور لنگ بعد از دو روز سعی و کوشش آن را به تصرف درآورد. او در تاریخ، تنها شخصی بود که توانست دژ سفید را تسخیر کند و دو سال قبل از این واقعه مرکز اداری ناحیه را از نوبندگان به ملامیر تغییر داده بود.

ح. استقرار ممسنی

فسائی در فارسنامه ناصری می‌گوید:

«در اواخر سلاطین صفویه که الوار ممسنی بر نواحی شولستان استیلا یافتند نام شولستان را منسوخ کرده آنرا بلوک ممسنی گفتند و برشش ناحیه قسمت نمودند و چون الوار ممسنی چهار طایفه بودند چهار ناحیه از این بلوک را به نام خود نمودند و مانند الوار کوه گیلویه آنها را چهار بنیچه گفتند و هیچیک از این طوایف جز در اطاعت کلانتر خود نباشد و غیری را بر خود نگمارد و نام طوایف ممسنی بر این قرار است...»^۳

کلمه «بنیچه» یعنی «... بنیچه ظاهراً از کلمه بن بمعنی ریشه اخذ شده و

۱. Minorsky, «Shulistan», *Encyclopédie de l'Islam* (1ère éd.), vol. IV, p. 407.

۲. لغتنامه دهخدا ذیل شولستان.

۳. تاریخ فارسنامه ناصری تألیف مرحوم حاج میرزا حسن حسینی فسائی از انتشارات کتابخانه سنائی. ص ۳۰۳.

بمعنی اساسنامه و در اصطلاح مالیه سابق عبارت از صورت تقسیم مالیات هر ده بر آب و خاک آن ده است...^۱

شهر فہلیان در زمان صفویہ بسیار آباد بود. مینورسکی^۲ می نویسد فہلیان ۵۰۰۰ خانہ در آن زمان داشتہ و در فارسنامہ می بینیم «فاضل نور حدقہ سیادت و سعادت سید میر محمود شولستان در زمانی کہ ایالت مملکت فارس بر شاہزادہ سلطان محمد میرزا صفوی قرار گرفتہ بود جناب معزی الیہ را بہ احترامی تمام معیشت می نمود و جناب مجتہد الزمان سلالہ سادات اطیاب امیر شرف الدین علی بن حجۃ اللہ حسنی و حسینی طباطبائی شولستانی از قصبہ فہلیان برخاستہ است...»^۳

فسائی می گوید بعد از نوبندگان فہلیان را شہر مرکزی ناحیہ کردند اما تاریخ دقیقی برای این کار نمی دہد. او می گوید کہ مدارس، حمام ہا، مساجد، کاروانسرا ہا و یک بازار در شہر وجود داشت در سال ۱۲۱۹ ه. ق تعداد خانہ ہای فہلیان بہ ۷۰-۶۰ تقلیل می یابد و فسائی نیز راجع بہ «دہ کوچک فہلیان» در این زمان سخن می راند.

آنچہ کہ راجع بہ سالہای ۱۱۰۰ ه. ق می دانیم بسیار ناچیز است. در زمان اشرف افغان نادر در ناحیہ ممسنی محمود خان بلوچ را سرکوب کرد. شاید تعدادی از جنگجویان ممسنی نیز با محمود ہمکاری می کردند، بارون دہودہ کہ در سال ۱۲۱۹ در این ناحیہ مسافرت می کردہ، نوشتہ است کہ محمود در نزدیکی فہلیان در کمین نشستہ بودہ^۵.

ط. مردمانی جنگجو

در دورہ ۴۰ سالہ زمان زندیہ ۱۱۷۵-۱۱۳۵ ه. ق. ما راجع بہ ممسنی بہمان منوال کہ شرح آنہا در دوران بعد می آید می خوانیم یعنی بصورت مردمانی جنگجو و یاغی. محمد خان زند مدت ۳ ماہ در کازرون می ماند چون از ناحیہ ممسنی باید عبور کند و بہ بہبہان برود^۶.

۱. دکتر محمد معین فرهنگ فارسی.

2. Minorsky, «Shulistan» (see page 17 above).

۳. فارسنامہ ناصری ص ۳۰۳.

4. ibid.

۵. استرآبادی درہ نادری، چاپخانہ دانشگاہ تہران ۱۳۴۱، صفحہ ۱۴۰-۱۳۹

۶. اختتام دورہ زندیہ نسخہ خطی، کتابخانہ ملک صفحہ ۱۶.

در فارسنامه ناصری می‌خوانیم که مادر محمد خان از الوار ممسنی بوده و در جنگ بر علیه قاجار به این ناحیه فرار می‌کند و این عمل شکست زندیه را در برابر قشون قاجار در ناحیه فارس قطعی ساخت^۱.

تبرستان

www.tabarestan.info

۱. فارسنامه ناصری ص ۲۲۹ و ۳۳۱.

قسمت سوم

بخش سوم نسبتاً مفصل است. چند سفرنامه ایرانی و خارجی از این دوره در دست داریم و فارسنامه ناصری که در بالا به آن رجوع کردیم راجع به سالهای ۱۱۶۲-۱۵۹ ه.ق. است.

برای اولین بار در سال ۱۲۰۹ به طور مفصل نام ممسنی را می بینیم گرچه در سال ۱۱۶۵ و ۱۱۶۶ می خوانیم که جعفر خان زند برادرش محمد خان را برای مجازات ایلات سلحشور ممسنی روانه این ناحیه کرده (اما همانطوری که قبلاً دیدیم خاندان سلطنتی زند با ممسنی روابط خویشاوندی داشت، مادر محمد خان زند از ممسنی بوده). (رجوع کنید به آخر بخش دوم)^۱

جاده ای که در آن زمان از ناحیه ممسنی عبور می کرد، همین جاده امروزی چنار شاهيجان- باشت می باشد. فتحعلیشاه در سال (۱۲۴۵ ه.ق.) در مسافرتش به عربستان و لرستان از چنار شاهيجان و سرآب بهرام گذر می کند و در فهلیان چادر می زند. فهلیان در این زمان مرکز ناحیه ممسنی بود.^۲

الف: ولی خان بزرگ

امروز خانواده خان بکش راجع به جد خود ولی خان بزرگ صحبت می کنند و ما راجع به او در فارسنامه ناصری مطالب قابل توجهی داریم، ابتدا در سال ۱۲۴۷ ه.ق. راجع به او می خوانیم که در زمانی که نصرالله میرزا پسر والی فارس فرماندار شولستان و ممسنی شده بود، او خان بزرگ ناحیه بوده است.^۳ هنگامی که نصرالله میرزا به محل حکمرانی خود رسید،

۱. فارسنامه ناصری، ص ۲۳۱.

۲. همان کتاب ص ۲۷۷.

۳. همان کتاب ص ۲۸۰.

ولی خان از او اطاعت نکرد. وزیر نصرالله خان، ولی خان را بخاطر این عملش توبیخ کرد، اما ولی خان او را در حضور جمعی کشت.^۱ در سال بعد از این واقعه کاروان مشیرالملک یکی از بزرگان شیراز غارت می‌شود. او به عراق تبعید شده بود ولی در راهش از کازرون به بهبهان خود و خانواده‌اش مورد حمله لرها قرار گرفتند.^۲ اهمیت این ناحیه را وقتی درمی‌یابیم که می‌بینیم فتحعلیشاه خود برای سرکوبی بختیارها از تهران به اصفهان سفر می‌کند و دو وزیر را منصوب می‌کند که با ۷۰۰۰ سوار و پیاده دنبال والی فارس بروند تا ولی خان را مجازات کرده و سایر یاعیان فارس و بختیاری را سرکوب کنند. این ناآرامیها در ایلات سبب شده بود که مالیات به تهران فرستاده نشود.^۳ اما مهمترین قسمت کتاب راجع به ولی خان در صفحه ۲۹۱ فارسنامه آمده که می‌نویسد:

«ولی خان پسر خوب یارخان بکش ممسنی سالیان دراز به راهزنی کاروان بندربوشهر و بهبهان و شوشتر و آزار و غارت همسایگان نزدیک و دور می‌پرداخت چنانکه وقتی قصبه کازرون را غارت نمود، و اگر کاربر او سخت می‌شد به قلعه سفید... پناه می‌جست و نواب حسینعلی میرزای فرمانفرما برای استمالت ولی خان دختر او را در نکاح پسر خجسته سیر خود نواب تیمور میرزای حسام الدوله درآورد و فایده ناکرده بیشتر از پیشتر دزدی و آزار همسایگان می‌نمود...»^۴

در ماه جمادی الثانی سال هزار و دویست و پنجاه و یک ولی خان مانند بزرگان دیگر فارس به شیراز به دیدار معتمدالدوله آمده بود. اما جمعی از یاهو بافان به معتمدالدوله گفتند که ولی خان و پدرش خوب یارخان مدتها است کاروانها را غارت کرده و ذخیره‌ای از قماش هندی و شالهای کشمیری و جواهر نفیس دارد. بدین ترتیب طمع معتمدالدوله برانگیخته شد و از ولی خان جواهرات را مطالبه نمود. ولی خان جواب داد: «من مرد صحراگرد جواهر شناسم مگر آنکه سنگهای گرد و پهن و دراز سبز و سرخ و زرد به دست من آمده در بیغوله‌های کوهستان و ماهور پنهان داشته‌ام که جز مرا بر آن ذخایر خبری نیست اگر مرد امینی را با من انفاذ دارید این

۱. فارسنامه ص ۲۸۰.

۲. همان کتاب ص ۲۸۴.

۳. همان کتاب ص ۲۸۸.

۴. همان کتاب ص ۲۹۰.

سنگهای رنگارنگ که برای امثال من فایده ندارد نثار پای او کنم و قلعه سفید را به تصرف دهم و خود را از تشویش درآورده چون دیگران در کار رعیتی زحمت کشیده آسوده خاطر شوم.^۱» معتمدالدوله محمد طاهرخان قزوینی را مامور این کار کرد و او را با قشونی به شولستان فرستاد. ولی خان به وعده خود وفا کرد و قلعه سفید را به آنها سپرد و سپس جواهرات و اجناس نفیسه به آنها داد اما محمد طاهرخان قزوینی و همراهان در جواب با ولی خان بسختی رفتار کردند و کم کم بین الوار و قشون محمد طاهرخان دعوا از مرز لفظ گذشته به جنگ کشیده شد و تلفات بسیار بجای گذارد و بالاخره محمد طاهرخان و چند نفر از سرکردگان قشون دستگیر الوار شدند و بقیه قشون بطرف شیراز فرار کردند. معتمدالدوله این اخبار را با افسوس شنید و میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی در این حین در حضور وی بود، شعر زیر را خواند:

«آه از این قوم بی حمیت بی دین ترک ری و کرد خمسه ولر قزوین
رو بختیار و کدور و نند چورستم پشت بخیل عدو کنند چو گرگین^۲»

با این حال قلعه سفید هنوز در دست حسنعلی خان سرهنگ بود و از باز گرفتن آن بوسیله ولی خان جلوگیری می کرد و بعد از تغییراتی در حکمرانی در شیراز و بلوک اطراف خود معتمدالدوله با قشونی روانه شولستان ممسنی و کوه گیلویه شد. ولی خان که دیگر از بازگرفتن قلعه سفید ناامید شده بود به کوهستان ماهور میلانی گریخت و در این موقع خانواده اش را به باقرخان پسر خود سپرد که آنها را به قلعه گل و گلاب که در کوه گیلویه قرار دارد ببرد.

معتمدالدوله وقتی به ممسنی رسید قشونی را مأمور گرفتن ولی خان روانه ماهور میلانی نمود خود بطرف کوه گیلویه و بهبهان حرکت کرد و آنجا با استقبال میرزا منصور خان والی کوه گیلویه مواجه شد و خواجه حسین قلعه گلاب را که مشرف بر قلعه گل بود در اختیار معتمدالدوله قرار داد. سربازان تفنگها را بجانب قلعه گل گشادند. اینجا برای اولین بار شرحی در مورد زنان ممسنی داریم:

«آنچه زن جوان بود دو نفر دو نفر از خوف اسیری و ننگ بی سیرتی گیسوها را بریکدیگر گره زده از فراز کوه قلعه گل که اقلاً پانصد ذرع بلندی داشت خود را به

۱. فارسنامه ناصری ص ۲۹۱.

۲. فارسنامه ناصری ص ۲۹۱.

۳. فارسنامه ناصری ص ۲۹۲.

دیگران که ۷۰-۸۰ نفر بودند معتمدالدوله با خود به شیراز برد و برجی ساخت و آنها را زنده در این برج قرار داد و فقط سرهای آنها از برج بیرون ماند که مردم شهر چند روزی آب و نان به آنها دادند. بعد از ماهها تکاپو بالاخره قشونی که در ماهور میلانی دنبال ولی خان بود او را در خواب دستگیر کرده با پسرانش هادی خان و باقرخان به شیراز فرستادند و از آنجا به تهران و سپس به اردبیل و تبریز فرستادند. سالها او در تبریز در تبعید بسر برد و همانجا نیز درگذشت.

ب: خانعلی خان رستم

این اتفاقات و روابط خصمانه نه پایانی بود بر «یاغیگری» الوار و نه باعث غلبه ممتدی شد بر آنان. در سال ۱۳۲۰ ه. ق خان ناحیه رستم، خاں علی خان است که به عنوان یاغی محل شناخته می شود این بار نیز والی فارس فرهاد میرزا خود برای دفع وی به ممسنی می آید. خان علی خان با شنیدن خبر ورود فرهاد میرزا از ناحیه می گریزد و علی و یس خان برادر او که کور هم بود دستگیر می شود، و والی فارس دستور قتل او را صادر می کند. دو سال بعد از این واقعه وقتی خانعلی خان وارد شیراز می شود، فرهاد میرزا او را با تشریفات به حضور پذیرفته، شغل کلانتری وی را در ناحیه رستم تایید می کند!^۲

این باعث تعجب است که رفتار دولت مرکزی نسبت به آنان که دشمنان واقعی خود می پنداشتند دوستانه بود اما با نزدیکان آنها رفتاری بیرحمانه داشتند. آیا دلیل این رفتار ترس از پیروان این افراد نبوده که یکی را تبعید می کنند و دیگری را بعد از چند سالی در شغل خود تایید می کنند اما همزمان آنها را یا در برج زنده به گور می کنند یا در محل می کشند؟

در سفرنامه رضا قلی میرزا، پسر والی فارس راجع به همکاری ولی خان و خانعلی خان در سال ۱۲۱۰-۱۲۱۲ ه. ق می خوانیم، خانعلی خان می خواست بوشهر را بگیرد. وقتی رضا قلیخان این خبر را شنید درصدد دفع وی برآمده در ناحیه حیات داودی به وی حمله ور شد. از طرف دیگر ولی خان دریافت که برای رضا

۱. فارسنامه ناصری ص ۲۹۲.

۲. همان کتاب ص ۲۹۸.

قلی میرزا از مرکز کمک می‌رسد و بدین سبب در کوهستانهای صعب‌العبور سنگر گرفت. بالاخره دو خان وارد بوشهر شدند و حتی از نواحی کازرون نیز رانده شدند، اما قدرت مرکزی نیز نتوانست در ناحیه آنها نفوذ کند.^۱

ج: ممسنی در سفرنامه گرمرودی—برداشتها و پیشنهادهای وی:

سفرنامه دیگری داریم از تاریخ ۱۱۶۰—۱۱۶۱ هـ. قی یعنی زمان محمد شاه قاجار که بوسیله فرماندار کهگیلویه و شولستان میرزا فتح خان گرمرودی نوشته شده است.^۲

گرمرودی شرحی راجع به نواحی مختلف ممسنی و ملاقاتش با خوانین می‌دهد. وی راجع به نواحی دشمن زیاری، بکش، رستم، جاویدی و فهلیان و محمدصالحی می‌نویسد:

فهلیان محل زندگی سادات است و محمد صالحی^۳ گروهی است که شامل ۱۵ خانواده می‌باشد. ابتدا بینیم گرمرودی چگونه هر یک از این نواحی را شرح می‌دهد و سپس به برداشتها و بعضی پیشنهادات وی می‌پردازیم.

ابتدا او به ناحیه دشمن زیاری می‌رود که بابا خان را ملاقات کرده، از او مالیات دریافت کند. شرحی از قلعه او می‌نویسد که حائراً اهمیت است: «در میان دره عمیقی به خانه بابا خان رسیدیم. قلعه تو برتوی سختی با یک برج بزرگ سرکوبی ساخته‌اند که تا امروز بنده درگاه چنین قلعه عجیبه در هیچ جای عالم ندیده بودم. بالجمله تسخیر قلعه مزبور بزور صورت امکان نخواهد داشت و تماشای آن قلعه و آن مکان از جمله ملزومات است و از منبع رودخانه منش بر تا آنجا سه فرسخ مسافت دارد»^۴

جالب اینجاست که گرچه نویسنده سه روز بخاطر نیامدن خان و آمدن

۱. سفرنامه رضاقلی میرزا.

۲. «سفرنامه ممسنی با شرح جریان حکومت طوایف و شولستانات ممسنی و ایلات کوه گیلویه در سال‌های ۱۲۶۰—۱۲۶۱ هجری قمری» در سفرنامه میرزا فتح خان گرمرودی به اروپا در زمان محمد شاه قاجار به سعی و کوشش فتح‌الدین فتاحی تهران ۱۳۴۷.

۳. در حال حاضر به نام محمد صالحی ۲ ده وجود دارد یکی در ناحیه رستم و دیگری در انتهای جنوبی ناحیه بکش.

۴. «سفرنامه ممسنی» ص ۱۰۰۰.

باران فراوان مجبور به ماندن در قلعه مزبور می شود لیکن:

«هرچه اهتمام رفت که بلکه از ریش سفیدان و کدخدایان چند نفری را دست آورده قرار و مدار مالیات را نمایند ممکن نشد و از خارج مذکور شد که کلانتران الوار بمرتبه و ایلات خود مسلط اند که اگر ثقلین جمع شوند از آنهایی اذن کلانتر جرأت ندارند که به نزد مباشرین دیوان نفس بکشند...»^۱

نویسنده سپس در ناحیه بکش با پسر ولی خان بزرگ، شریف خان ملاقات می کند که در آن زمان جوانی ۱۷ ساله بوده. «بنده درگاه نیز از راه اضطرار او را پیش کشیده حجت مالیات و سایر الوجوه دوساله از دریافت و کاغذ و خلعت کلانتری را به اوداد»^۲.

وی تعداد خانوارهای بکش را ۱۱۴۱ نوشته است. ناحیه جاوید متصل به بکش بوده و کلانتران آنجا فتح الله خان و حسنعلی خان بودند و بالاخره راجع به ناحیه رستم نوشته:

«خوانین قشقائی همیشه از الوار ممسنی بسیار بسیار احتیاط دارند و بشدت می ترسند. خصوصاً از خانعلی خان، هرگاه مشارالیه امسال در شهر گرفتار و مبتذل نمی شد هرگز خوانین ایلات قشقائی جرأت نمی کردند که راه قدیم ایلات خود را وقوف داشته، از میان ایلات ممسنی روانه ییلاق نمایند»^۳

گرمرودی در تمام نواحی مالیات جمع آوری می کرد و به خوانین لقب کلانتر می داد. از شرح کلی او اینطور برمی آید که ممسنی ناحیه ای حاصلخیز و با آب کافی برای کشاورزی می باشد. اما متأسفانه به اندازه کافی به کشاورزی توجه نشده و حتی آنچه که بدست می آمده، خود طعمه زورمندان قرار می گرفته است. او دقیقاً از منشأ زور نام نبرده اما از گوشه و کنایه هایش اینطور برمی آید که بر مأمورین دولت ظنین است. «بحق خدا اشراف و عمال فارس در تشخیص جمع این طوایف چنان ظلم و بی حسابی کرده اند که هیچ جای عالم نیست، دو هزار تومان در این مدت دو سال خودبخود با اسم این طوایف علاوه نوشته اند»^۴

۱. «سفرنامه ممسنی» ص ۱۰۰۰

۲. همان کتاب ص ۱۰۰۴.

۳. «سفرنامه ممسنی» ص ۱۰۱۰

۴. همان کتاب ص ۱۰۰۵.

در جای دیگر آورده که قاید غلام از نوکران ولی خان بکش «قسم یاد کرد که اکثر این الوار به علت بی چیزی از راه اضطرار دزدی می نمایند.^۱» و خود او می گوید:

«نبايست يك طایفه آنها را در کازران خراب نمایند و بکوچانند و حاصل آنها را از میان ببرند، همینکه خانه و زراعت از دست آنها رفت متفرق شدند واضح است که در خارج بیشتر دزدی می نمایند... حالا که دربدر و گرسنه و لاشیئی و متفرقند بدیهی است که بغیر از دزدی چاره دیگر نخواهند داشت»^۲

و بالاخره خود راجع به مالیات دادن خوانین دشمن زیاری می گوید: «آنقدر قوه ندارند که هم مالیات و سایر الوجوه خود را بدهند و هم از عهده مالیات آنها (مردم طایفه) برآیند»^۳

و «بنده درگاه یقین دانست که اگر جمیع مایملک آنها را از دواب و اثاث البیت ضبط نمایند بقدر این تنخواه که از بابت دوساله از آنها مطالبه می نمایند، نمی شود»^۴

و عاقبت راجع به رستم می گوید:

«اهل این طایفه اکثرش در اوضاع امنیت مستغنی می باشند و مکرر در سنوات مثل طایفه مزبور را غارت کرده اند باز در قلیل مدتی از منفعت زراعت استطاعت بهم رسانیده اند. خاصه در عهد نواب فرهاد میرزا کل این طایفه را بوضعی چپاول کرده اند که هیچ چیز آنها باقی نمانده است.»^۵

و سپس واقعه ای را نقل می کند که ما نیز بآن قبلا اشاره کردیم:

«ایل بگی از قشقائی مرتب به دولت مرکزی مالیات نمی پرداخته برای گوشمالی ایل بگی فرهاد میرزا به خانعلی خان رستم دستور می دهد ایل مزبور را هرچه می خواهد چپاول کند. بعد از غارت ایل بگی مبلغ هفت هزار تومان به فرهاد میرزا پیش کش می کند و خود درصدد چپاول ناحیه رستم برمی آید این جنگ عاقبت

۱. همان کتاب ص ۱۰۰۴.

۲. همان کتاب ص ۱۰۰۲.

۳. همان کتاب ص ۱۰۰۲.

۴. همان کتاب ص ۱۰۰۵.

۵. همان کتاب ص ۱۰۰۸.

به کشته شدن برادر خانعلی خان، علی ویس خان و فراری شدن خود او منجر شود.^۱

از ظلم و فقر در ناحیه بگذریم، گمرودی چند کلمه ای نیز راجع به وضع فرهنگی ناحیه می نویسد: شاهنامه خوانی رواج فراوانی داشته، و او حتی جنگجویی ممسنی را به علت تأثیر شاهنامه می بیند. آنها مرگ را در میدان جنگ بر مرگ از پیری ترجیح می داده اند.

د. ممسنی در سفرنامه لرد کرزن

پنجاه سالی بعد از سفرنامه بالا، لرد کرزن از ناحیه ممسنی عبور کرده و شرحی راجع به آن نوشته است.^۲

او به گروهی از ممسنی در ناحیه جنوبی یعنی شمال کازرون برخورد می کند. بگذریم از وصف ایل ممسنی که مردانی جنگجو و خوش قیافه بودند. زنانشان چادر بر سر نمی کرده اند. و ببینیم وصف جالب تر او راجع به سیاست دولت در برابر ایلات و عشایر چه بوده: ابتدا ایلات کوچ رو را به این ترتیب تعریف می کند:

«احساسات قومی و طایفه ای خیلی قوی بین مردم حکمفرماست. یک رژیم پدرسالاری دارند با فرمانبرداری، وفاداری و اطاعت شدید از سالمندان و رؤسا از خانواده گرفته تا ده یا ایل، بنابراین مالیاتچی های دولت فقط وقتی از این مجرا می گذرند با موفقیت روبرو هستند و در غیر اینصورت با تجربه ای اسفناک روبرو می شوند. از نظر نظامی آنها کمکهایی به دولت مرکزی می کردند اما رئیس ایل خود تصمیم می گرفت چه افرادی و با چه سلاحی بروند. مردم ایلات بهمین حالت نیمه آزادی که در ایلات وجود داشت خیلی حساس بودند و حاضر به محدود کردن آن نبودند. گذشته از این، برخوردهایی که با دولت داشتند بقدری موزیانه و مستبدانه بود که هر نوع مداخله دولت همراه با از بین بردن حقوقی از آنها بود.»^۳

از این جهت که در این زمان یک چهارم جمعیت ایران را ایلات و عشایر

۱. «سفرنامه ممسنی ص ۱۰۱۰.

2. Lord Curzon, Persia and the Persian Question, Franck Cass, 1966, (first edition on 1892), pages 113, 204, 207, 220, 271, 272, 282, 318, 320, 328.

3. ibid. 318.

تشکیل می داد^۱ دولت ایران به آسانی نمی توانست، يك کشور متحد تشکیل دهد. اما متأسفانه روشهای اتخاذ شده بوسیله دولت برای رسیدن به این هدف همیشه با خساراتی به انسانها و زندگی آنها همراه بود. «هیچ کجا رفتار پست و منفور و ظالمانه دولت ایران بدین روشنی دیده نشده بود.»^۲

پادشاهان قاجار بدین نتیجه رسیده بودند که برای حفظ قدرت خود یا باید قشون یا قدرتی داشته باشند، مثل نادرشاه و یا از اصل «تفرقه انداز و حکومت کن» استفاده کنند. البته چون فاقد اولی بودند بشدت از دومی استفاده کردند. يك قبیله را نسبت به قبیله دیگر، يك رئیس ایل را برضد رئیس دیگر برمی انگيختند، بدین وسیله از دشمنی های شخصی و گروهی برای هدف خود استفاده کرده و در ضمن وضع خزانه را نیز رو به بهبود می بردند قبایل را عملاً وادار به از بین بردن یکدیگر کرده و رؤسای آنها را از محل خود دور کرده بصورت گروگان در مراکز شهری نگاه می داشتند و در ضمن آنها زیر نفوذ اثرات مخرب و تباه شهری تغییر می کردند. ارجاع شغل به آنها و یا بازگشت آنها به ناحیه خود با همکاری تام آنها با دولت برای پیاده کردن برنامه هایش رابطه مستقیم داشت.»^۳

گرچه ایل ممسنی در ناحیه نسبتاً کوچکی بسر می بردند اما بخاطر اهمیت منطقه خود بین خوزستان، فارس و بوشهر بهمان سرنوشت قبایل بزرگتر دچار شدند. هرچه به زمان کنونی نزدیکتر می شویم، به همکاری بیشتری بین ممسنی و دولت مرکزی پی می بریم. این مطلب در مورد یکش بیشتر صدق می کند تا رستم (آیا روابط نزدیک آنها با بویراحمدیها علت و یا معلول این مطلب است؟) رؤسای ایل رستم یا اعدام شدند و یا با خانواده های خود تبعید شدند. اما امروزه ایل بکش بهیچوجه بیشتر از رستم مورد توجه نیست. برای به وجود آوردن يك دولت مرکزی از بین بردن ایلات و عشایر برای دولت وقت امری بدیهی بود.

رضاشاه ایلات را تهدیدی بر برنامه سیاسی خود می دید و مثال زیر روش تبلیغ معمولی را در این زمینه نشان می دهد. «برای وحدت ایران، برای توسعه احساس

1. ibid. 270

2. ibid. 272.

3. ibid.

همبستگی و زندگی اجتماعی در کشور بالاخره برای به وجود آوردن نظم عمومی و ثابت... واجب است که برای همیشه وجود این عشایر سرگردان به پایان رسد.^۱

خزانه فقرزده رضاشاه احتیاج به پول داشت، و او تنها راه برطرف کردن این فقدان را گرفتن مالیات از تمام مردم می دانست. اما این کار غیرممکن بود چون رؤسای ایلات همیشه در دسترس نبودند، چه رسد به وقتی که دولت از آنها مالیات طلب می کرد. آنهم دولتی که هنوز قدرتی در دست نداشت و تنها قدرت او قشون قلیلی بود که در شهرهای مرکزی مستقر بودند. عشایر تا آن زمان نفرات قشون را تأمین می کردند و بنابراین نقش قشون تا اندازه ای بستگی داشت به رابطه دولت با عشایر.

این خود مسئله ای دیگر بود در برابر شاه وقت که مسلح به ایدئولوژی «مدرن ساختن ایران» آماده نبرد بود:

«رضاشاه جای عشایر را در قرن بیستم نمی دانست... برای او عشایر اشتباه تاریخی شرم آوری بودند و حتی قیافه چادر سیاه، شتر و لباس عشایری تنفرآور بود. او بیش از حد به انتقاد مطبوعات خارجی حساس بود و وحشت از این داشت که ایران را عقب مانده جلوه دهند.»^۲

يك مطلب دیگر را راجع به رابطه دولت مرکزی با عشایر باید متذکر شویم و آن شخص مأمور دولت است. نه در مصاحبه های خود و نه در کتابها اشاره مثبتی در خصوص این افراد نیافتم. خانم لمبتون در کتاب «مالک و زارع در ایران»^۳ خود راجع به «تحمیل مأمورین و اتهامات دروغین مأمورین نادرست» می نویسد. برخورد بین دولت مرکزی و عشایر بخاطر وجود این مأمورین که برای شغل و سایر مزایا در نواحی عشایری رقابت می کردند حادث می گشت.

ه: خانواده خان بکش قبل از ولی خان

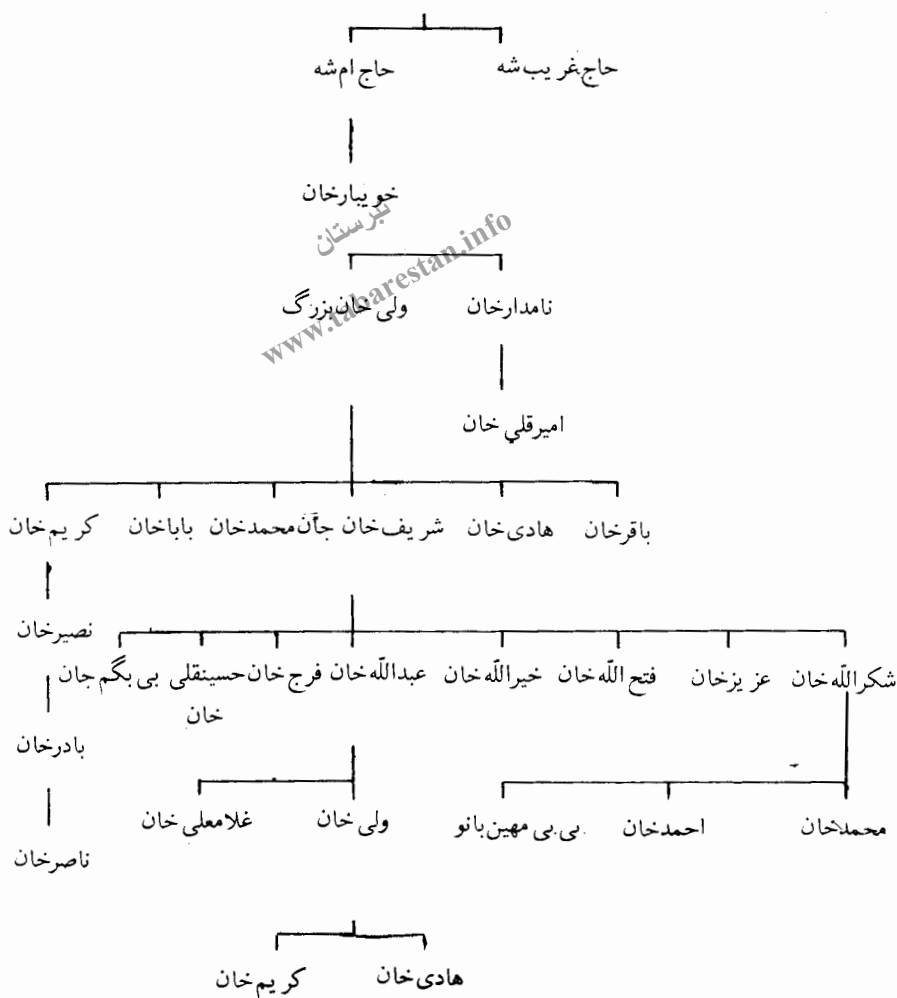
برگردیم به اوضاع داخلی و اینجا شرحی داریم از خانواده خان بکش... مطالب درج شده در این فصل همگی گردآوری شده مؤلف است.

1. Stauffer, T.R., «The Economics of Nomadism in Iran» in *The Middle East Journal*, Vol 19, No 3, 1965, P. 295.

2. Oberling, P., *The Qashqā'i Nomads of Fars*, p. 150, Mouton 1974.

3. Lambton, Ann., *Landlord and Peasant in Persia*, Oxford University Press 1953, p. 385.

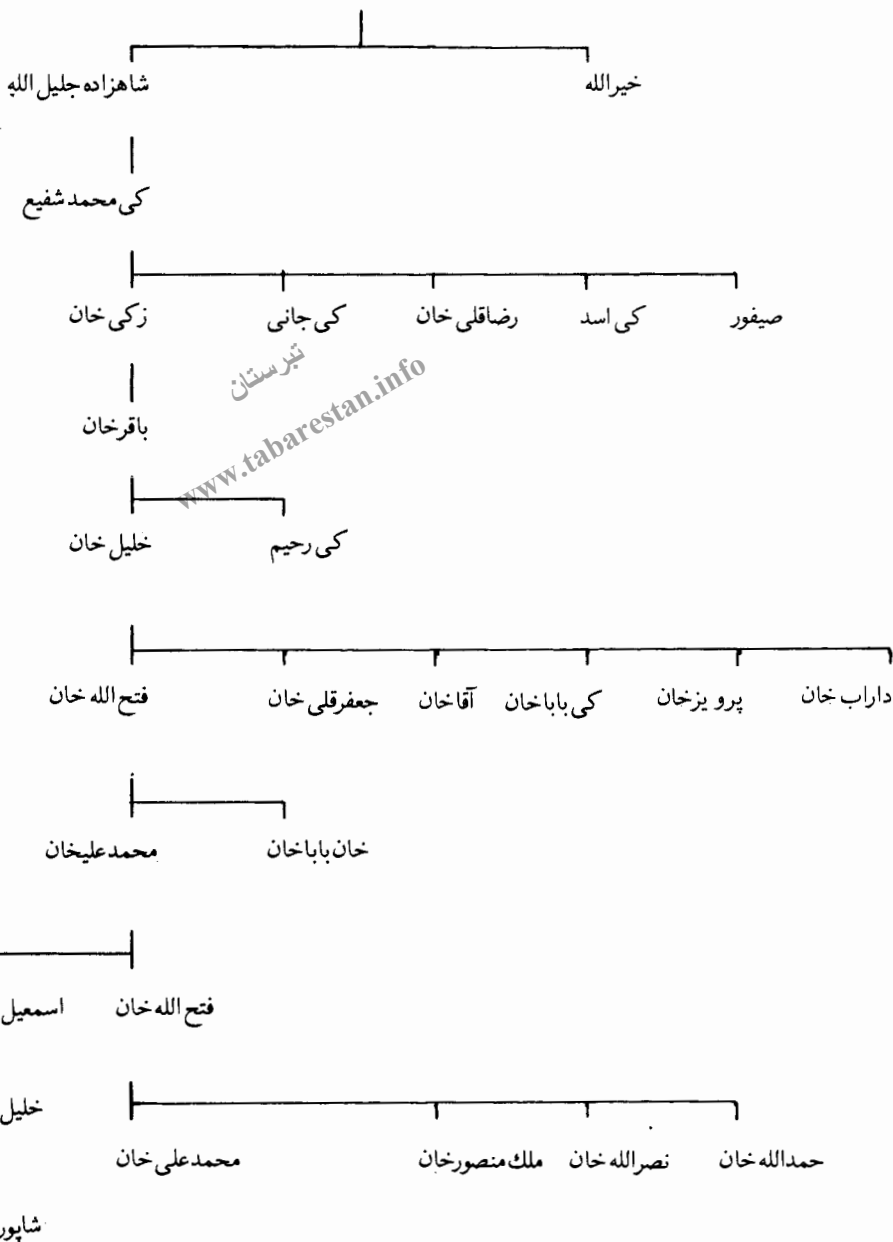
ابتدا متذکر شویم که خان کلمه نسبتاً جدیدی است و قبلاً از لغت «کوید»^۱ استفاده می‌شد. قبلاً از ولی خان بزرگ صحبت کردیم و اکنون محل او را در شجره‌نامه زیر می‌بینیم:
شجره‌نامه خوانین بکش:



بکش

شجره‌نامه خوانین چهار طایفه دیگر نیز در صفحه بعد مشاهده می‌شود.

۱. «koid»



جاوید

شجره نامه خوانین جاوید

قبل از ولی خان خانواده‌ای از تیره علی‌وند یا عالی‌وند^۱ خان ناحیه بوده و آخرین آنها میری خان بوده که در زمان کریم خان زند او کلاتر بکش بوده است. شرحی داریم راجع به ضعف این زمامدار. کریم خان زند از طوایف اطراف شیراز کمک طلبیده بود که کازرون و شیراز را فتح کند. ایل ممسنی در فرستادن نفرات اهمال می‌کرد و بالاخره قول ۱۳ فروردین را داده بود و سپس قول یعد از کوچ بهاری را داده بود. کریم خان از این تعویق‌ها عصبانی شد و با کمک عده‌ای از دشتستان و بویراحمد درصدد غارت ممسنی درآمد که در راه به گروهی در حال کوچ برخورد. زنی را نزدیک به ده تلریزی^۲ دید و از او پرسید از کجا می‌آید. زن جواب داد از نوبندگان. از او پرسید کی حرکت کرده. گفت: «با طلوع آفتاب» با شنیدن این جواب کریم خان از تصمیم خود برای غارت ممسنی منصرف شد و با خود گفت «ایلی که اینقدر وقت برای رفتن اینچنین راه کوتاهی صرف کننده قابل غارت است و نه قادر به کمک برای به پادشاهی رسیدن من.» این مطالب را از آن روز کر کردیم که بدانیم قبل از ولی خان طایفه بکش به احتمال قوی بی‌قدرت بوده است. راجع به ولی خان به اندازه کافی سخن گفتیم حالا می‌توانیم با شرحی از پسر وی شریف خان شروع کنیم.

و: شریف خان

بعد از تبعید ولی خان به تبریزی یکی از زنان وی بی‌سلیبی^۳ در تنگ لاله در ناحیه جاوید پنهان شد. هفت سال می‌گذرد و سپس چند نفری از طایفه عمله و آل امیر که از تفنگداران و خدمتکاران اصلی ولی خان بودند، پیش وی رفتند و او را به ناحیه بکش بازگرداندند. یک نوکر قدیمی ولی خان کاغلام (که قبلاً هم ذکرش آمد که غلام کور ولی خان بود) پسران بی‌سلیبی یعنی خسرو پرویز و شریف را آزمایش کرد و شریف را برای خانی مناسب تشخیص داد. این اتفاق بایستی در حدود سال ۱۲۲۴ رخ داده باشد. در دوره ۴۰-۵۰ سال خانی وی او سعی بر آبادی ناحیه خود کرد. باغها و درختکاریهایی که تا به امروز در «قلعه کهنه» یعنی مقر اقامت

۱. تاریخ ناصری ص ۳۰۲.

2. «tolrizi»

3. «Bi Salbi»

خوانین، وجود دارد بوسیله او درست شده بود. محبوبیت وی در بین مردم آن چنان بود که تا به امروز کوچکترین فرد خانواده خوانین بکش را کودک شریف خان می نامند.

همکاری شریف خان با دولت مرکزی را می توانیم با دریافت حکم کلانتری وی^۱ و فرمانی که از ناصرالدین شاه دریافت کرده بود به ثبوت رسانیم.

پسر ناصرالدین شاه مسعود میرزا ظل السلطان از سال ۱۲۴۰ ه.ق. سه بار زمامدار فارس شده بود و بلوک کهمره را بعنوان جبران خسارت بخاطر تبعید ولی خان به تبریز به شریف خان داده بود.

بدون شك ممسنی در این زمان به دولت مرکزی فارس كمك نظامی می کرده و شاید این كمكها در جنگهایی برضد ایل بصره، قشقایی، بویراحمد و کهگیلویه بوده چون دولت با آنها درگیریهایی داشته است. در یکی از همین جنگها برضد قشقایی بود که یکی از برادران شریف خان الیاس بگ قشقایی را کشت.

ز: حاج منتجار بوشهری (حاج معین تجار بوشهری)

اولین ضربه به آزادی داخلی ممسنی در زمان مظفرالدین شاه بوقوع پیوست و این چنین گویند که حاج منتجار بوشهری که از تجار مهم بوشهر بوده و شوهر خاله اش سید اسماعیل شبانکاره بوده است. نامبرده تعدادی کشتی اسلحه بصورت قاچاق وارد کرده بود، مظفرالدین شاه دستور توقیف آنها و زندانی کردن سید اسماعیل شبانکاره را می دهد. اما همان شب شاه به دل درد شدیدی مبتلا می شود. به اومی گویند که این نتیجه زندانی کردن آن سید است. شاه تصمیم می گیرد که او را آزاد کند و برای جبران خسارات او نه تنها کشتی هایش را آزاد کند بلکه فرمان بخشش ناحیه ممسنی را نیز به وی می دهد. در زمان حیات سید اسماعیل حاج منتجار بوشهری دو دانگ از ناحیه ممسنی را خریداری می کند و پس از مرگ وی ۴ دانگ دیگر را از همسر وی مطالبه می کند. الوار ممسنی بهیچوجه از این اوضاع خوشنود نبوده و بهیچوجه آماده همکاری مسالمت آمیز با مالك زمینهای خود نبودند و بهر ترتیب که می توانستند، کار فرستاده حاج منتجار را مشکل می کردند. نامبرده شخصی به نام ابوالحسن خان را برای دریافت مال و منال به ممسنی فرستاده بود. چون او نتوانست از عهده این کار

۱. رجوع کنید به سفرنامه ممسنی صفحه ۱۰۰۴.

برآید، به شیراز بازگشت. حاج منتجار به دولت شکایت کرد و قشونی به سرکردگی حاجی خان ارمنی همراه با آقا جواد پسر حاج منتجار، روانه ممسنی کرد. آنها فهلیان را مرکز خود قرار دادند خوانین با این تغییرات راضی نبودند. جنگهایی بین خوانین بوشهری و قوای دولتی درگرفت، از جمله جنگهای مسیری، کوشک و شاهستی در ناحیه رستم. اما این جنگها ناحیه ممسنی را از دست حاج منتجارها نکرد. خوانین در پی چاره دیگری رفتند. خوانین ممسنی از کاغولم بویراحمد که نامش به جنگجویی معروف بود، خواستند برای دفع حاج منتجار و قشونش با آنها همدست شود. میرغولم به کاروانی در ناحیه رستم نزدیک یخه سنگر حمله کرد. حاجی خان ارمنی تا این خبر را شنید نگران شده از پس حمله به میرغولم برآمد. اما این حمله با دفاع ساده‌ای از طرف میرغولم دفع شده حاجی خان ارمنی کشته شد و سربازهای وی بطرف شیراز فراری شدند. خوانین بدینوسیله توانستند دولت و حاج منتجار را از ناحیه خود برانند، اما حاجی توانسته بود ناحیه را به اسم خود ضبط کند و رسماً مالک آن باشد.

کشمکشها ادامه داشت تا بالاخره پهلوی اول ناحیه را خالصه اعلام کرد. در ناحیه بکش این بدین معنی بود که $\frac{1}{4}$ دانگ آن به خوانین تعلق گرفت، $\frac{1}{4}$ به نظر دولت واگذار شد و سه دانگ دیگر آن به بوشهری محول شد پس از مدتی دولت آن $\frac{1}{4}$ دانگ را به خوانین فروخت و بعد از مدتی خوانین ۳ دانگ دیگر را نیز از بوشهری خریدند. بنابراین آن زمینی را که به آنها تعلق داشت وازپدران به ارث برده بودند مجبور شدند با پول گزافی از خانواده حاج منتجار بوشهری و دولت بخرند. بی‌بی‌های ممسنی تا به امروز می‌گویند جواهراتی را که از اجدادشان به ارث برده بودند مجبور شدند بفروشند تا زمینی را که ارث پدری آنها بود بازخرند (به قول بی‌بی‌ها زرخرید کنند). حال می‌توانیم به تاریخچه ناحیه‌ای کوچکتر پردازیم. با استفاده از یادداشتهای شخصی توانسته‌ام تاریخ ناحیه‌ای از بکش را بازسازی نمایم.^۱

ح: باباسالاریا باورسالارتیره‌ای از بکش

باورسالاریا باباسالار چنانچه در فارسنامه ناصری^۲ آمده یکی از تیره‌های

۱. اینجا بیش از هر کس از کاامر حمزه برای مطالبی که برایم شرح داد سپاسگزاری می‌کنم.

۲. فسانی ص ۳۰۳.

بکش است. اما مردم آنجا خود را باورسالار و سپس ممسنی می دانند، و بکش را کاملاً از خود تمیز داده، خود را جزء آنها نمی دانند. خانواده خوانین از بکش هستند و خانواده سالارها از باورسالار.

ناحیه وسیعی بین کازرون و مرکز بکش به دست آنها حفاظت می شده است.

کالیباز^۱ اسم اولین رئیس باورسالار است اما از او مطالبی در دست نیست. بعد از او پسرش ملا امیر رئیس یا کدخدای باورسالار شد. از او به نیکی یاد می کنند و می گویند او مرد دانشمندی بود که کتاب زیاد داشت و از شهر روزنامه دریافت می کرد و همیشه برای مردم مطالب آموزنده می خواند. او رئیسی بود که از مردم مالیات نمی گرفت و برعکس آنچه از مردم بصورت هدیه دریافت می کرد بین نیازمندان تقسیم می کرد. حتی وقتی میهمان برای او می رسید او از همسایه ها غذا قرض می کرد. او مرد بلند همتی بود اما حریص و جاه طلب نبود. او همچنین عاقل و خردمند بود، چه در آن زمان پیشگویی کرده بود که دهات به یکدیگر نزدیکتر می شوند. «دهات امروز بوسیله جاده و ماشین به یکدیگر نزدیک شده اند. اما مردم آن نسبت به یکدیگر دورتر شده اند» مردان خردمند امروز اینگونه جمله ملا امیر را ادامه می دهند.^۲

در زمان ملا امیر رابطه سیاسی بین باباسالار و عمله و آل امیر (یا آل امیر)^۳ دوستانه نبود. جنگهای کوچک و بزرگ بین آنها درمی گرفت و بالاخره در یکی از این جنگها که در حدود سال ۱۳۰۰ ه. ق. روی داد ملا امیر کشته شد. قوای باباسالار قلعه صالحی را نزدیک ناحیه آل امیر و عمله اشغال کرده بودند اما گفته می شود که یکی از پسرعموهای وی به اسم ملاسید آل که کدخدای راجونگ آلی (یا عالی) بود به او حمله می کند و با ازپای درآمدن وی قوای باباسالار قلعه را ترك کرده درعزا، به ناحیه خود باز می گردند.

بعد از ملا امیر پسرش حبیب برای چند سال رئیس می شود اما او در عملیاتی

1. «Kālibāz»

۲. این جمله از کا امیر فرج ریش سفید او یون ضبط شده.

۳. فسانی ص ۳۰۳.

برضد دولت فعالیت می کند و با ملا سید آل، قاتل پدرش، همکاری می کند. ولی بعد از مدتی به روایتی برای عذرخواهی در برابر دولت ایران و به روایتی دیگر برای انتقام خون پدرش، سید آل را کشت.

در هر صورت برادر سید آل به دولت مرکزی فارس شکایت کرد و حبیب را به کمک قشون دولتی دستگیر کرده راهی شیراز کردند و او آنجا محکوم به اعدام شد. دولت مرکزی یکی از برادرزاده های سید آل به نام محمد علی را کدخدای بابا سالار یا باور سالار کرد.

سپس دولت از او برای دریافت مالیات کمک خواست اما او راضی به این کار نشده، بعد از دو سال از کدخدایی برکنار شد. جای او به سه نفر داده شد. آنها عبارت بودند از ملا بهرام که پسر حبیب بود. او و میرزا قلی زمام امور راجونک عالی و اطراف را که مرکز باور سالار بود بهمه گرفتند و سومی حاج عوض بود که کدخدای گچگران شد.

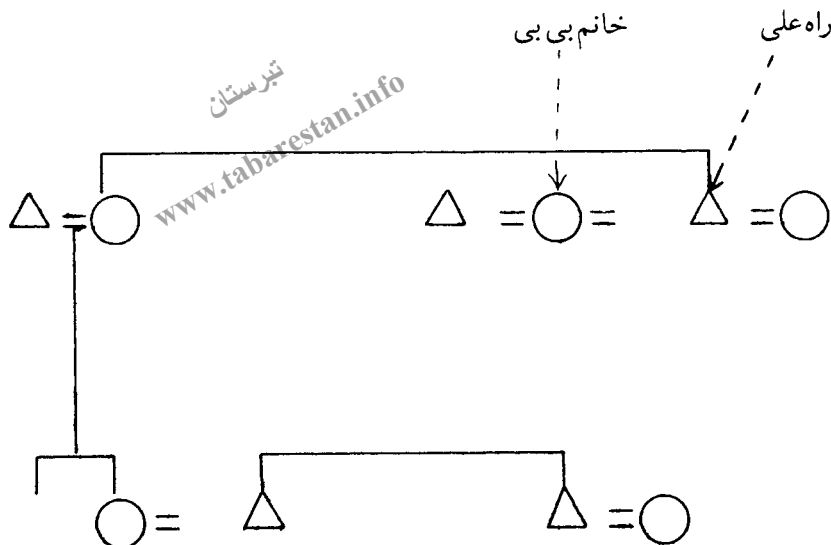
حاجی عوض دیری نگذشت که از دنیا رفت و حبیب و میرزا زمامداران باور سالار شدند. نباید فراموش کنیم که کدخدایی افراد به تصویب و همکاری خوانین احتیاج داشت. گفته می شود در ابتدا شریف خان باور سالار را با مرکزیت زمام امور راجونک عالی به سالاریها داده بوده بعد از مدتی ملا بهرام سالاری بدستور و کمک خوانین بکش راجونک عالی را ترک کرده در او یون^۱ (= فارسی: آبیان) مستقر می شود.

جنگهای عمده و باور سالار ادامه داشت و گاهی خوانین نیز به این جنگها کشیده می شدند. در یکی از این جنگها عبدالله خان پسر شریف خان بقتل رسید. ریش سفید ده او یون به نام خونکار که جنگجوی مهم قشون باور سالار بود یکی از زنان عبدالله خان (امروز بی بی ها عقیده دارند او صیغه موقت عبدالله خان بوده) به اسم خانم بی بی را با خود برده به عقد نکاح خود درآورد. چند سالی گذشت و در جنگ دیگری خونکار کشته شد. خانم بی بی در این موقع دو دختر و دو پسر داشت. دو پسر را در او یون رها کرده و با دو دخترش به منزل برادر خود مهرباب زنین^۲ فرار

1. «OXUN»

2. «Mehrab-e Zeinein»

می‌کند. دیری نمی‌گذرد که خانم بی‌بی با راه علی از ده امامزاده ازدواج می‌کند. در این موقع طرح آشتی بین باورسالار و عمله بدین ترتیب ریخته می‌شود: دو پسر خانم بی‌بی و خونکار قرار می‌شود با دو دختر از عمله یکی دختر خواهر راه علی و دیگری دختری از همسر دیگر راه علی ازدواج کنند.^۱ این شکل به آسانی دو ازدواج سیاسی را نشان می‌دهد:



۱. دو پسر خانم بی‌بی کامیر حمزه و کامیر فرج هستند رجوع شود به زیرنویس صفحه ۲۶۹ و ۲۷۰



منبع تاریخی او یون.

تبرستان
www.tabarestan.info

تا حال اشاره‌هایی به ده اویون^۱ کردیم حال بد نیست چند سطری راجع به تاریخ آن بنویسیم.

ابتدا توضیحی می‌دهیم راجع به کلمه طایفه که تا حال برای چهار گروه ممسنی استفاده شده یعنی بکش، جاوید و الی آخر. اما کلمه طایفه یا «طیفه»^۲ در محل برای دو خانواده بزرگ درست به معنی لغت «دهه»^۳ که در ایل بهمنی^۴ استفاده می‌شود بکار می‌رود. ما نیز از همین کلمه «دهه» استفاده می‌کنیم.

«ابتدا ما ۱۰۳۰ خانوار بودیم. يك قلعه داشتیم یعنی قلعه کلی^۵ که حال تپه ای جای آن است که در جنوب ده قرار دارد» این دهه خواجه^۶ است. با آمدن دهه مسی^۷ و سالاریها از اهمیت خواجه کاسته شد.

اسم جد مسی شریف بود و به این علت بازماندگان او خود را شریفی می‌نامند و جد خواجه نامش خورشید بود و بازماندگان وی خود را خورشیدی می‌نامند. مطلب مهم برای ما نام جد خواجه است چه ما قبلاً به نام خورشید برخوردیم (رجوع شود به صفحه ۳۸) محمد خورشید وزیر نصرالدین محمد بود، زمانی که صد خانوار عرب از جبل الساق به لرستان آمدند. این شرح متعلق به سال ۴۹۰ است یعنی حدود ۸۷۰ سال پیش و مشکل است بتوان رابطه مستقیمی بین محمد خورشید و طایفه خورشیدیان آن زمان با خورشیدی حال برقرار کرد. اما مطلبی است بسیار قابل توجه و شاید روزی بتوان این رابطه را پیدا کرد. امروز ۱۱ خانواده خواجه در ده وجود دارد. هفت خانواده مسی و دو سالاری. بیست خانواده دیگر از ممسنی و حتی از بختیاری و هرات فارس به اینجا آمده‌اند.

1. «oyun»

2. «teifa»

3. «dhé»

۴. نادر افشار نادری — دانشگاه تهران ص ۵۸ — مونوگرافی ایل بهمنی ۱۳۴۷ موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، بخش تحقیقات عشایری.

5. « qalekali »

6. « xaja »

7. « masi »

بازگردیم به خوانین بکش و ببینیم بعد از عبدالله خان که چند سالی پیش خان نبود، چه شد؟ بعد از او بادر یا بهادر خان نوه عموی عبدالله خان (رجوع شود به شجره نامه بکش) خان ممسنی یا لا اقل بکش شد. اما در حقیقت این مادر او بی بگم جان بود که زمامداری می کرد. از خصوصیات این بی بی هنوز داستانهایی گفته می شود مثلاً اگر کسی مهربان نباشد از او می پرسند «مگر از بی بگم جان به ارث برده ای؟» او بسیار مستبد بوده است. وی دختر شریف خان بود و با پسر عموی خود نصیرخان (رجوع کنید به شجره نامه خوانین بکش) ازدواج کرده بود. برادر او حسینقلی خان برنامه قتل شوهری بی بگم جان را ریخته بود، تا خودش خان ناحیه شود. در این موقع بی بگم جان دو پسر و چهار دختر داشت و وقتی پسرش بادر یا بهادر خان به سن بلوغ رسید خود بی بی برنامه قتل برادرش را آماده کرد تا پسرش خان شود و در حقیقت خودش زمام امور را به دست گیرد.

ک: دولت مرکزی و ممسنی

از زمان بادر خان اتفاقی برایم نقل شده که حکایت از همکاری قوای ممسنی با دولت مرکزی می کند. سرهنگ سالار خسرو داد با طوایف کمارنج در جنگ بود. او قوای خود را غیر کافی یافته، از فتح الله خان جاوید کمک خواست. اما در این موقع جاوید و بکش خود در حال نزاع بوده فتح الله خان در صدد چاره بود تا به نظرش رسید، نامه ای برای بادرخان بنویسد و سه پیشنهاد مطرح کند. چون وی بهر حال تصمیم گرفته بود به کمک قوای دولتی برود، به خان بکش پیشنهاد کرد:

- ۱- بکش به راحتی بیاید و جاوید را غارت کند.

- ۲- هر دو انتقامجویی را فراموش کرده صلح اختیار کنند.

- ۳- بکش به جاوید پیوندد و بر ضد کمارنج به جنگ برود.

بعد از مرگ بادرخان، بی بگم جان بی قدرت شد و شکرالله خان پسر عبدالله خان، خان ناحیه شناخته شد. او نیز چند سالی پیش خان نبود و زود فوت کرده پسرش ولی خان بعنوان خان بکش و سپس تمام ممسنی شناخته شد. کمکهای اولیه مادر وی بی بی بلقیس که خواهر الیاس خان قشقایی بود، برای وی بسیار مهم بود. از وی به نام زن مدبر و کاردان و نیکخواهی یاد می شود. شکرالله خان خود ولی خان را به مأمورین دولت معرفی کرده بود و بدین ترتیب راه را برای آینده وی باز کرده بود.

سرهنگ اسفندیاری که در آن زمان در ناحیه بود ولی خان را شخصی مورد اطمینان یافته بود و با خان شدن وی موافقت کرده بود، چه بدین ترتیب برضد همسایگان شمالی ممسنی یعنی بویراحمد و کهگیلویه سدی درست می کرد. از این نظر که ولی خان در اداره مالیه وقت نیز کار می کرد، خود مجبور بود، مالیات سالانه به دولت بپردازد.

سالهای ۱۳۰۷-۱۳۰۹ شمسی سالهای پر زد و خوردی بود، پهلوی اول در پی مستحکم کردن قوای خود در میان ایلات و عشایر آزادیخواه بود و یکی بعد از دیگری و بتدریج آنها را از پا در می آورد. دشمنان اصلی وی چنانچه گفتیم بویراحمد و کهگیلویه و رستم ممسنی بودند و جنگ «تا مرادی»^۱ نشانه ای از این دشمنی است. بعد از دستورهایی در ناحیه اردکان قوای دولتی که با قشقایی همدست بود، خواست در تنگ تـامرادی به الوار حمله کند. البته قشقاییها به قوای دولتی و بالاخص سرهنگ شیبانی فرمانده قوا گوشزد کرده بودند که چنان جنگی کار ساده ای نخواهد بود، چه الوار تنگ را که گذرگاهی بسیار تنگ و صعب العبور بود، بخوبی می شناختند. سرهنگ شیبانی که شکرالله خان و ولی خان بکش و چند خان کهگیلویه و ۲۲ پسر کدخدا را همراه داشت، از این جنگ واهمه ای نداشت. در مرداد ۱۳۰۹ جنگ سختی بین بویراحمد و رستم و قسمتی از کهگیلویه برضد قوای دولتی و همدستان وی روی داد که منجر به تلفات زیاد برای قشون دولتی گردید. قابل توجه است که سرهنگ شیبانی تا آخر جرأت نکرد از همدستان لر خود کمک نظامی بطلبد چه به آنها نمی توانست صد درصد اطمینان کند! بعد از این شکست سرهنگ شیبانی به تهران احضار و بعد از محاکمه نظامی از ارتش اخراج شد.^۱

بادر خان پیشنهاد سوم را پذیرفت.

در سال ۱۳۱۳ در پی کشف توطئه قتل پهلوی اول به دست سردار اسعد و امامقلی خان رستم و جمعی دیگر از خوانین امام قلی خان به اعدام محکوم شد. حسینقلی خان پسرش و سایر افراد خانواده اش به تبریز تبعید شدند.

وقتی صحبت از امامقلی خان می کنیم باید یادی از نامه او به روزنامه

1. Oberling, Pierre, *The Qashqā'i Nomads of Fārs*, p.163, Mouton, 1974.

«ایران‌شهر» چاپ برلن سال ۱۳۰۵ کنیم.

از امام‌قلی خان بعنوان خان ممسنی یاد شده و امکان دارد در این زمان خوانین بکش اهمیت‌شان از او کمتر بوده باشد. اما جالب است که او خود را خان رستم و بدون نام بردن از ممسنی خان یکی از طوایف فارس می‌داند. او شرحی از راه و رسم ایل خود می‌دهد، و انتقاداتی از سادات محل خود می‌کند. در بحثی روی کلمه «آزادی» از سیاستمداران دولت وقت بسختی انتقاد می‌کند. عاقبت عکسی از خود را با نامه مزبور به ایران‌شهر فرستاده و مبلغ ۱۵ پوند برای کمک به چاپ کتاب «دانستنی‌های زنان جوان» ضمیمه کرده است!

ل: برخی از ازدواج‌های سیاسی

چنانکه قبلاً ذکر شد، سرهنگ اسفندیاری در صدد محکم‌تر کردن روابط دولت مرکزی با بکش ممسنی بود. و برای این کار حتی از دخالت در امور داخلی ناحیه چشم نمی‌پوشید. من باب مثال در ازدواج ولی خان نیز دست داشت. برای جلوگیری از جنگ داخلی بین ولی خان پسر عموی وی محمد خان (رجوع کنید به شجره‌نامه صفحه ۲۶۴) او برای ازدواج خواهر محمد خان بی‌بی مهین بانو و ولی خان پافشاری می‌کرد. این ازدواج حدود سال ۱۳۱۷ رخ داد.

حوادث شهر یور سال بیست و ضعف حکومت مرکزی زمان مناسبی برای عشایر بوجود آورد. در ناحیه ممسنی خوانین رستم از تبریز، تبعیدگاه خود، بازگشتند و در پی ایجاد همکاری و نزدیکی طوایف مختلف ممسنی برآمدند. يك راه مستحکم کردن رابطه‌ها بوسیله ازدواج بود و تعداد زیادی از این ازدواج‌های سیاسی در این زمان رخ داد. خواهر حسینقلی خان رستم (یعنی دختر امام‌قلی خان) را بعقد ولی خان درآوردند. با استفاده از وجود شخصی از رستم در بکش سعی بر این بود، که نفوذ رستم را در ناحیه حفظ کرده نگذارند بکش برضد رستم با دولت همدستی کند.

خواهر دیگر حسینقلی خان با خان جاوید، شاپورخان ازدواج کرد. بین کهگیلویه و بکش نیز دو ازدواج مهم رخ داد.

خواهر محمد خان زن خان باوی، منصور خان شد و خواهر وی زن محمد

۱. در سفرنامه ممسنی به کوشش فتح‌الدین فتاحی، تهران ۱۳۴۷ تألیف میرزا فتاح خان گرم‌رودی صفحه ۱۰۶۹ — ۱۰۷۴ مجله «ایران‌شهر» سال ۴۳ شماره ۱۱ صفحه ۶۸۵ — ۶۸۹ برلن ۱۳۰۵ ه.ش.

خان شد. باوینها با دولت همکاری داشتند و با این ازدواج سعی بر یگانگی الوار می کردند. از طرف دیگر مشکل نیست ببینیم همین ازدواجها چگونه در پیچیده کردن مسائل کمک کردند چه در بطن هر خانواده به سادگی می توان تضادها را دید. ازدواجهای سیاسی در داخل ناحیه بکش در راه صلح پایدار بین بکش و باورسالار نیز روی داد و یک دختر شکرالله خان که از کودکی نحیف و ضعیف بود، بعقد سردار سالاری درآمد.

از طرف دیگر دختر بهرام سالاری را به عقد پسر خردسال ولی خان درآوردند. ازدواج آنها سالها بعد بوقوع پیوست.

م: از شهریور بیست تا مرداد ۳۲

از بعد از شهریور بیست تا کودتای ۱۳۳۲ برای عشایر دوره قدرت بود، و ابرلینگ سالهای ۱۳۲۵-۱۳۳۲ را سالهای «صلح و ترقی» می نامد.^۱ کم شدن نقش مخربانه دولت از یک طرف و مسئولیت بیشتر رؤسای ایلات از طرف دیگر باعث بهبود وضع اقتصادی عشایر بود. در سال ۱۳۲۹ درآمد یک خانواده قشقای به ۲ هزار دلار رسیده بود.^۲

آنچه حتی امروز قابل ملاحظه است. در ناحیه بکش مالیات برای دولت جمع آوری نمی شد. چنانچه بعد از شهریور ۲۰ دیگر ولی خان با وزارت دارایی همکاری نکرد.

اما چنانچه از نوشته های خانم لمبتون^۳ در می یابیم، در سال ۱۳۲۸ مراکز ژاندارمری در ممسنی وجود داشت. و ممکن است این کم قدرتی نسبی خوانین ممسنی را برساند. این احتمالاً نتیجه همکاریهای قبلی خوانین ممسنی با دولت مرکزی بوده و یا حتی بخاطر اندازه نسبتاً کوچک ناحیه آنها بوده چه لقب «ایل بگی» یا «ایلخانی» هیچگاه به آنها تعلق نگرفته بود. یهر حال بخاطر حفاظت از مرزها و حفظ نظم و آرامش در درون مرزها حتی در این سالهای قبل از ۱۳۳۲ از قوای

1. Oberlign (refer to page 40) pages 191-197.

2. ibid, p. 191.

3. Lambton, Ann, *Landlord and Peasant in Persia*, Oxford University press, 1953, p. 287.

ژاندارمری استفاده کردند. از تاریخ بعد از این زمان نمی شود پرده برداشت چه از یکطرف مطالبی که خوانین و بی بی ها می گویند بخاطر وضع سیاسی مملکت (در زمان تحقیق) کامل نبوده و آنچه نیز گفته شده بخاطر وضع کنونی مملکت (زمان درج این سطور) یاید با رعایت موازین مختلف سیاسی و انسانی باشد، بنابراین در اینجا این تاریخچه کوتاه را ختم می کنیم. به امید اینکه روزی آن را ادامه داده و تاریخچه ناحیه های دیگر طایفه های جاوید، رستم، دشمن زیاری و بکش را نیز بررسی کنیم.

تبرستان
www.tabarestan.info



برخی از گیاهان طبی در غذای روزانه مصرف می‌شود: پنیرک.

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

پیوست دوم طب سنتی گیاهی

تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست گیاهان طبی

درمان یکی از فعالیتهایی است که بعهدهٔ زنان می‌باشد. در این قسمت ابتدا فهرست گیاهانی را که خواص درمانی دارند می‌دهم، سپس چند نسخهٔ ساده برای امراض مختلف ارائه می‌دهم، قابل توجه است که بعضی از گیاهان مصرف روزانه غذایی دارند. فهرستی از آنها نیز از نظرتان خواهد گذشت. نامهای لاتین از کتابهایی که درپاورقی قید شده‌اند استخراج گردیده‌اند.

نام لری	نام فارسی	نام لاتین
۱.	اکلیل alafa soda	Chenop. Seidlitzia rosmarinus
۲.	عنب anâb	Rhamn. Ziziphus vulgaris
۳.	انباربو anbarbu نوعی عنبر	Compos. Amberboa moschata
۴.	ارژن arjan بخورك— ارژن	Rosac Amygdalus reuteri
۵.	bakalu علف چشمه— آب تره— بولاغ اوتی	Crucif. Nasturtium officinale
۶.	bála شیرین بیان	Legum. Glycyrrhiza glabra
۷.	bangaru تمیس	Verben. Vitex negundo

۸. bangu نوعی بارهنگ
Plantag. Plantago spaghul
۹. bârhang بارهنگ نیزه‌ای
L. Plantago major, P. lanceolata
۱۰. bâvina بابونه
L. Chamomelum
۱۱. berenjâs برنجاسف
Compos. Artemisia vulgaris
۱۲. bid بید
Salic Salix pentandra
۱۳. bid giyâh تمرغ
Gram: Agropyrum arvens, A. dumetorum
۱۴. daramah درمنه—سمن کنترا
Compos. Artemisia maritima
۱۵. dârčini دارچین
Laurac. Cinnamomum ceylanicum
۱۶. faranjamesk ترنجبین
Legum. Alhagi camelorum
۱۷. felfelse فلفل سیاه
Piperac. Piper nigrum
۱۸. felfelsorx فلفل سرخ
Solan. Capsicum annum
۱۹. gês niz گشنیز
Umbell. Coriandrum sativum
۲۰. ginja کتیرا (برگ)
Legum. Astragalus
۲۱. ginjagâmur کتیرا (برگ)
Legum. Astragalus gummiwild
۲۲. gole bahârnârenj گل بهار نارنج
Rut. Citrus bigaradia (blossom of)

	گل بنفشه	gol banafša	.۲۳
Viol.	Viola odorata		
	گل گاوزبان	gol gowzobun	.۲۴
Borr.	Borrago officinalis		
	گل شقایق	gol karadoz	.۲۵
Papav.	Papaver rhoeas		
	گل محمدی	gol mohamadi	.۲۶
Ros.	Rosa gallica		
	هفت بند-مرغان	halpa	.۲۷
Polygon,	Polygonum aviculare		
	هل	hel	.۲۸
Zingib.	Amomum cardamon		
	کاسنی	kāšni	.۲۹
Compos.	Cichorium intybus		
	کتیرا	Katīra	.۳۰
Legum.	Astragalus(gum tragacanth, in English)		
	کرفس	kalowz	.۳۱
Umbell.	Apium graveolens		
	مرزنگوش	marvarêsg	.۳۲
Lab.	Origanum majorana		
	مهر گیاه	mehr giyah	.۳۳
Solan.	Atropa mandragora		
	میخک	mixak	.۳۴
Myrt.	(Carophyllus) aromaticus		
	مورد	murd	.۳۵
Myrt.	Myrtus communis		
	اسطوقدوس	osqodus	.۳۶
Lab.	lavandula stoechas		
Lab.	Thymus vulgaris	آویشن owšum xêsti	.۳۷

		پرسیاوش parsîavašun	.۳۸
Foug.	Adiantum capillus veneris		
		نعنا piđen mâli	.۳۹
Lab.	Mentha piperata		
		نعنا کوهی piđen kohyi	.۴۰
Lab.	Mentha pulegium		
		رازیانه râjuna	.۴۱
Umbell.	Anethum foeniculum		
		ریحان reihun	.۴۲
Lab.	Ocimum basilicum		
		سیر sirúk	.۴۳
Libiac.	Allium sativum ^۱ (stem of)		
		سیاه دانه siyâduna	.۴۴
Ranunc.	Nigella sativa		
		شنبلیله šambliâ	.۴۵
Legum.	Trigonella foenum-graecum		
		شبد šebed	.۴۶
Umbell.	Anethum graveolens		
		داغدانجان tâk	.۴۷
Uem.	Celtis caucasica		
		سیاه تلو tidôra	.۴۸
Rhamn.	Paliurus spina-christi		
		ترب سیاه torobse	.۴۹
Crucif.	Papaver sativum		
		ترشك torôšuk	.۵۰
Polygon.	Rumex acetosa		
		توذر یخ todeři	.۵۱
Crudif.	Erysimum officinale		
		پنیرك tula	.۵۲
Malvac.	Malva sylvestris		

	Xâkšîr خاك شیر	. ۵۳
(L.)	Sisymbrium sophia	
	xârse کنگر فرنگی	. ۵۴
(L.)	Artichaut de genes	
	xatmi ختمی	. ۵۵
Athenaso	Athaea officinalis	
	xoliak خلنگ	. ۵۶
Ericaceae	Erica vulgaris	
	Zanjefil زنجفیل	. ۵۷
Zingiberaceae	Zingiber officinale	
	zarâcua زردچوبه	. ۵۸
Zingiberaceae	Amomum Curcuma	
	zira/ziratow زیره	. ۵۹
Unbelliferae	Cuminum cyminum	

استفاده روزانه از بعضی از گیاهان طبی

نحوه استفاده	نام فارسی
تازه خورده می شود، مثل سبزی خوردن	علف چشمه
به برنج زده می شود	بابونه
تازه با چای دم می شود	گل بهار نارنج
تازه با ماست یا دوغ	کرفس
تازه در دوغ	کاسنی
تخم آن بطور تفننی خورده می شود	مورد
خشک و پودر شده در دوغ می ریزند	نعناع
به برنج می زنند	راز یانه
به برنج می زنند	ریشه سیر
تخم آن بطور تفننی خورده می شود	سیاه تلو
در آش دوغ یا به برنج می زنند	پنیرک
ساقه آن بطور تفننی خورده می شود	کنگر فرنگی

چند نسخه

بیماری	گیاه یا دارو	نحوه تهیه
اسهال	آویشن	جوشانیده
	قهوه	جوشانیده
	سیاه تلو	جوشانیده
	ترنجبین	شربت تخم آنرا می گیرند و مصرف می نمایند
اضطراب و ترس	زیره	
ترش کردن	نوعی بارهنگ	با آب جوشانیده و مصرف می کنند
تهوع	خاک شیر	در آب ریخته، می نوشند
چشم درد	نوعی بارهنگ	اول کمی بوداده، سپس با شیر یا آب به چشم می مالند
مرزنگوش		
خستگی	چای	
دل درد	درمنه و رازیانه	نرم کرده آن را مصرف می کنند
درد بدن، کوبیدگی	گل گاوزبان و تودریح	ساقه های شیره دار آن را روی محل دردمند نهاده و با پارچه ای روی آنرا می بندند.
درد قاعدگی	تمیس یا گل گاوزبان	در آب جوشانیده و می نوشند
نقاقت بعد از زایمان	اسطوخودوس و دارچین	کوبیده، سپس آنرا به آرد بوداده
	وزنجفیل و سیاه دانه	می زنند و حلوایی از آن تهیه

می نمایند و به زائومی دهند بخورد.	وزردچو به	
کمی از آنرا می سوزانند و روی زخم می گذارند	پشم گوسفند ریشه کتیرا	زخم
در آب می ریزند و با نبات به کودک می دهند	خاک شیر	سرخک
دم می کنند در غذا می ریزند	فلفل سیاه فلفل سرخ	سردرد
کوبیده در یک پارچه می بندند و به سر مریض می گذارند	ترب سیاه	
دم کرده، می نوشند	بابونه	
گندم را کوبیده سپس با مواد دیگر در آب می پزند و به مریض می دهند.	گندم، عدس، لوبیا و فلفل سرخ	سرماخوردگی
با یکدیگر می جوشانند و آب آنرا به مریض می دهند	بارهنگ و پرسیاوش	
جوشانیده آن به مریض داده می شود	گل بنفشه	
جوشانیده با نبات به مریض می دهند	پرسیاوش با ترنجبین	سرماخوردگی همراه
در اوایل حاملگی در غذا مصرف می کنند	فلفل سرخ	گلودرد سقط جنین
تنها خورده می شود	عسل	
با چای یا به تنهایی دم می کنند	داروهای گرم	
دم می کنند	مورد و برگ کتیرا	
تازه آن مصرف می شود	علف چشمه	سنگ کلیه
اینها را با کندر مخلوط نموده	پرسیاوش و ریشه	سینه پهلوی

شیرین بیان	سپس روی آتش سرخ کرده به
سینه درد	مریض می دهند
مرزنگوش	در آب می جوشانند
چهار تخم (ریحان، ترنجبین، بارهنگ)	
ماست و گچ	این دورا مخلوط کرده و روز هفتم
سم قاطر	قاعدگی زن آنرا می خورد.
	سوزانده، زن آنرا روز سوم قاعدگی
	می خورد
	هر دوا این درمانها همیشگی
	می باشد.
نوعی آویشن	در آب می جوشانند
بادام	سوزانیده چون سرمه به چشم نوزاد
	می زنند
گشنیز	در آب می جوشانند
برگ گشنیز	در آب می جوشانند
نوعی آویشن و زعفران	می جوشانند و می خورند.
کثیرا و تخم خرگوش	کوبیده، با پنبه زن استعمال
وزهره شغال	می نماید
زهرة خرس و زهره شغال	کوبیده، با پنبه زن استعمال
	می نماید
نفع	برنجاسف و درمنه
	همه را کوبیده در یک نارنج
	می ریزند و به نوزاد می دهند
راز یانه	و آویشن و راز یانه
	در شیر و یا با نان می پزند و به
	بزرگسال می دهند
نوزاده	خاک شیر و برگ کتیرا یک واحد آویشن و دو واحد از
	سه روز اول تولد این «غذاها» به نوزاد داده می شود تا شکمش تمیز شود. پس از آن شیر مادر را می دهند.

و آویشن
دیگران با شکر مخلوط کرده،
الک می نمایند و سپس در آب
ریخته به نوزاد می دهند
برگ کتیرا
اگر دختر باشد در کره گرم ریخته
سه روز اول تولد به او می دهند
برای پسر، نحوه عمل بالا
آویشن
مورد و برگ کتیرا
دم می کنند

یبوست

تبرستان
www.tabarestan.info

طرز تهیه مشك

معمولاً هر خانواده سالی يك مشك تهیه می کنند، مگر احتیاج بدان کمتر از معمول بوده و هر دو سال یکبار آنرا تهیه نماید. شرح تهیه آنرا می توان به هشت قسمت تقسیم نمود:

اول: «haľaeš izánon»

مقداری آرد را در آب حل می کنند تا مایع سفیدی به دست آید. مشك را با این مایع پر می نمایند و برای سه روز در این حالت باقی می ماند. این کار را چهار بار تکرار می کنند و بار آخر دیگر مشك این آب سفید را جذب نمی کند چون سفید شده است.

دوم: «o^wbâyâm izánom»

بادام جنگلی را خرد کرده و آب به آن اضافه می کنند، آن را در ظرفی ریخته مشك را به مدت ۳ (سه) روز در آن می گذارند. این کار شش بار تکرار می شود.

سوم: «jaft izanen»

پوست بلوط را کمی پا آب می جوشانند و مشك را در آن می گذارند. پس از يك روز باقی ماندن در این آب و «جفت» (پوست بلوط) آنرا به كمك دو چوب می چرخانند تا آب آن گرفته شود. درون مشك را نیز با کاردی می تراشند تا صاف شود.

چهارم: «iduzaneš»

برای دوختن مشك آنرا نزد فردی که این کار را می داند، می برند. در ده فقط چند زن این کار را می توانند انجام دهند.

پنجم: «itapananeš»

پس از دوخته شدن آنرا پر از گندم می کنند و این کار به کمک تیرنان پزی به آرامی انجام می گیرد که جاهای دوخته شده پاره نشود اما در ضمن باید تا آنجا که ممکن است مشک پر شود که پوست باز شود.

ششم: «did didān»

چوب معطری را آتش می زنند و پس از آنکه خوب آتش گرفت، آنرا خاموش کرده با دود فراوان آنرا داخل مشک می کنند که بوی دود معطر بگیرد.

هفتم: «vārīs ikonām»

حدود ۲۵۰ گرم کره در مشک نهاده آنرا در بجای گرمی می گذارند که مشک نرم و مرطوب گردد. قدری برگ نخل را کوبیده می سوزانند، آنرا با کره مخلوط می کنند و به دور دهانه مشک می مالند که در آن براحتی بان شود و روبه عقب تا شود که هنگام پشت و رو کردن ترك نخورد و پاره نشود.

هشتم:

روز اول استفاده از مشک هفت سنگ کوچک، با يك النگوی فلزی که برای دفع چشم زخم بر دست يك زن حامله است، و قدری آب را در مشک می ریزند. هفت دختر را می آورند و آنها مشک را تکان می دهند (مثل تکانی که برای به دست آوردن کره از دوغ داده می شود) و این شعر را می خوانند که «مشک(xeir dar) (با برکت) باشد»:

«helenge du helenge du
hamās karāya ye pācēs du»

«النگو در دوغ، النگو در دوغ
همه اش کره، يك ذره اش دوغ»

۱. معین، محمد، فرهنگ فارسی، چهار جلد.

زرگری، علی، گیاهان داروئی، جلد ۱ و ۳.

جوانشیر، ك. اطلس گیاهان چوبی ایران، چاپ انجمن ملی حفاظت منابع و محیط زیست انسان، تهران، ۱۳۵۵.

غفاری، ی. مقدمه ای درباره پوشش گیاهی کهگیلویه و بویراحمد، فرهنگ و هنر کهگیلویه و بویراحمد، ۱۳۵۷.



نهیہ مشک احتیاج به هدایت بزرگروها دارد.



سوم: با کارد درون مشک را می تراشند.



پنجم: پس از دوخته شدن مشك را پراز گندم می کنند.

تبرستان
www.tabarestan.info

منابع و مآخذ فارسی

- آرشیو وزارت کشور در مورد شهرستان ممسنی، تهران.
- آریانا، بهرام، تاریخچه عملیات نظامی جنوب، دانشکده افسری، تهران ۱۳۴۲.
- آفاجانیان، اکبر، پژوهشی در خصوصیات اقتصادی، اجتماعی، جمعیتی شهرستان ممسنی ۱۳۵۴. مرکز جمعیت‌شناسی دانشگاه شیراز.
- آمارنامه استان فارس ۱۳۵۳، سازمان برنامه و بودجه، مرکز آمار ایران، شماره مسلسل ۳۷.
- اختتام دوره زندیه، نسخه خطی (کتابخانه ملک).
- استرآبادی، میرزا مهدی خان مورخ و منشی نادرشاه افشار، دره نادری تاریخ عصر نادرشاه، به اهتمام دکتر سید جعفر شهیدی، انجمن آثار ملی شماره ۴۰، ۱۳۴۱.
- افشار نادری، نادر، مونوگرافی ایل بهمنی، دانشگاه تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، بخش تحقیقات عشایری ۱۳۴۷.
- ایلامی، ناصر، عادات و رسوم ایلات فارس و طرز زندگی آنها، دانشگاه تهران، پایان نامه تحصیلی رشته قضائی دانشکده حقوق، سال تحصیلی ۱۳۳۰-۱۳۳۱.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، سنگ هفت قلم، بر مزار خواجهگان عفت چاه، بهنشر، تهران، ۱۳۵۸.
- باور، محمود، ایلات و عشایر کهگیلویه، گچساران ۱۳۲۴.
- براهنی، رضا، تاریخ مذکر، علل تشخت فرهنگ در ایران، بدون نام ناشر و تاریخ انتشار.
- بهروزی، علی‌نقی، [به کوشش] فارسنامه ابن بلخی، اتحادیه مطبوعاتی فارس، شیراز ۱۳۴۳.
- بیانی، شیرین، زن در ایران عصر مغول، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۵۲.
- تقوی، سید محمد حسن [گردآورنده] با همکاری ژاکلین رودلف طوبی، فهرست منابع مربوط به زن در زبان فارسی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، بخش جامعه‌شناسی تطبیقی، دانشگاه تهران ۱۳۵۸.
- جمال زاده، سینمحمدهلی، قصه‌های کوتاه برای بچه‌های ریش دار، انتشارات معرفت، تهران، ۱۳۵۳.
- راه آب‌نامه، انتشارات معرفت چاپ دوم، ۱۳۳۹.
- یکی بود یکی نبود، انتشارات معرفت، چاپ نجم، تهران ۱۳۵۶.
- تصویر زن در فرهنگ ایران، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۷.
- جوانشیر، ک، اطلس گیاهان چوبی ایران، انجمن ملی حفاظت منابع طبیعی و محیط انسانی ۱۳۵۵.
- حمداالله مستوفی قزوینی، تاریخ گزیده چاپ براون، لندن لندن.
- خاطرات تاج السلطنه به کوشش منصوره اتحادیه (مافی) و سیروس سعدوندیان، مجموعه متون و اسناد

- تاریخی کتاب هفتم، نشر تاریخ ایران ۸، تهران ۱۳۶۱.
- خاطرات سیاسی فتح، انتشارات امیرکبیر تهران ۱۳۴۵.
- خانلری، پرویز، تاریخ زبان فارسی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۴.
- خسروی، خسرو، مسئله دهقانی و مسئله ارضی در ایران، انتشارات پیوند، تهران ۱۳۵۸.
- داستان پیرمرد لر، اتحادیه مطبوعاتی فارس، شیراز.
- دانشور، سیمین، سووشون، خوارزمی، تهران، چاپ اول ۱۳۴۸.
- شهری چون بهشت، خوارزمی: چاپ اول، ۱۳۴۰، چاپ دوم ۱۳۵۹.
- به کی سلام کنم؟ خوارزمی: چاپ اول ۱۳۵۹.
- دولت آبادی، محمود، کلیدر چهار جلد در دو کتاب: چاپ علم، تهران ۱۳۵۷.
- دهخدا، علی اکبر، لغتنامه تهران از ۱۳۲۶ تا ۱۳۶۰.
- ذکاء، یحیی [به کوشش]، کاروند کسروی، شرکت کتابهای جیبی، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۶.
- رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ نشریات فرهنگستان علوم، جمهوری شوروی سوسیالیستی، آذربایجان، باکو ۱۹۵۷.
- زرگری، علی، گیاهان دارویی، جلد ۱ و ۳ چاپ دانشگاه تهران ۱۳۵۲.
- زرکوب شیرازی، معین الدین احمد، شیرازنامه، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۰.
- سرشماری عمومی نفوس و مسکن آبان ماه ۱۳۴۵، جلد ۳۹، شهرستان ممسنی ۱۳۴۶، سازمان برنامه، مرکز آمار ایران.
- شاردن، شوالیه، سیاحتنامه شاردن، ترجمه محمد عباسی، جلد ۲ امیرکبیر، تهران.
- شریعتی، علی، فاطمه فاطمه است، شب‌دیز، ۱۳۵۶.
- صفی نژاد، جواد، غارت درآمدهای غیرمستمر خان در دوره خان خانی در مجله دانشگاه شماره ۶ سال ۲ نشریه مرکزی دانشگاه تهران ۱۳۵۵.
- فرمانفرما قاجار، اصغر، سفرنامه رضاقلی میرزا نواده فتحعلی شاه، انتشارات دانشگاه تهران، گنجینه سفرنامه‌های ایران ۳، تهران ۱۳۴۶.
- قانون حمایت خانواده، وزارت دادگستری، ضمیمه روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی، سال ۷، شماره ۲۷۷.
- علمی، محمدرضا، شرح قانون حمایت خانواده و نقدی بر آن، فروغی، تهران ۱۳۵۴.
- عمران، علی اصغر، [به کوشش]، سیاحتنامه مسیو چریکف، ترجمه آبکار مسیحی، کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۸.
- غفاری، یحیی، مقدمه‌ای درباره پوشش گیاهی کهگیلویه و بویراحمد، چاپ فرهنگ و هنر کهگیلویه و بویراحمد ۱۳۵۷.
- گرم‌رودی، میرزا فتاح خان، سفرنامه ممسنی، با شرح جریان حکومت طوایف و شولستانات ممسنی و ایلات کوه گیلویه در سالهای ۱۳۶۰-۱۳۶۱ هجری قمری، به سعی و کوشش فتح‌الدین فتاحی، تهران ۱۳۴۷.
- گل گلاب، حسین گیاهی، راهنمای گیاهی، چاپ بوذرجمهر، چاپ دوم ۱۳۵۶.
- مستوفی قزوینی، حمدالله، تاریخ گزیده چاپ براون، لندن لیدن.
- مصطفوی، سید محمد تقی، اقلیم پارس، انجمن آثار ملی شماره ۴۸ تهران ۱۳۴۳.
- معین، محمد، فرهنگ فارسی، امیرکبیر تهران، چاپ دوم ۱۳۵۳.

میرصادقی، جمال، درازنای شب، انتشارات زمان، چاپ اول، تهران ۱۳۴۹.
نام و جمعیت نقاط مسکونی استان فارس، سرشماری عمومی ۱۳۴۵، شماره مسلسل ۲۹۸، ۱۳۵۰.

منابع و مآخذ خارجی

- Bagley, F.R.C., «The Iranian Family Protection Law of 1967» in Bosworth, C.E. editor, **Iran and Islam**, Edinburgh, 1971.
- Barth, F. **Nomads of South Persia, The Baseri Tribe of the Khamseh Confederacy**, Allen & Unwin, London 1961.
- Beck, L., «Qashqa'i Nomadic Pastoralists in Iran», see Beck, L. & Keddie, N. edition.
- Beck, L. & Keddie, N., editors, **Women in the Muslim World**, Harvard University Press, Cambridge, 1978.
- Bonte, P. «La Guerre dans les Sociétés d'Éleveurs Nomades» dans **Études Sur Les Sociétés des Pasteurs Nomades**, Les Cahiers du Centre d'Études et de Recherches Marxistes, No. 133, Paris, 1977.
- Boserup, E., **Woman's Role in Economic Development**, St. Martin's Press, New York, 1970.
- Bossem, L. «Women in Modernizing Societies» in **American Ethnologist** 1975.
- Busse, Heribert, «Foundation of Empire by 'Imād Al-Daula'» in **The Cambridge History of Iran**, Vol 4, Cambridge University Press, England, 1975.
- Chelkowski, P.J., editor, **Ta'ziyeh: Ritual Drama in Iran**, New York University Press, New York, 1979.
- Clark, B.B., «Iran: Changing Population Patterns» see Momeni, J.A. edition.
- Cohen, Ronald, «Political Anthropology» in Honigsmann, J.J., editor, **Handbook of Social and Cultural Anthropology**, Rand McNally College Publishing Co. Chicago, 1973.

- Curzon, G.N., **Persia and the Persian Question**, Frank Cass, London 1966 (first edition 1892).
- Diamond, S., **In Search of the Primitive**, Transaction Inc. Dutton, New York, 1974.
- Donaldson, B.A., **The Wild Rue**, Arno Press, New York, 1973 (original edition 1938).
- Raper, P., «!Kung Women: Contrasts in Sexual Egalitarianism in Foraging and Sedentary Contexts» see Reiter, R.R. edition.
- Engels, F., **The Origin of the Family, Private Property and the State**, edited by Leacock, E.B., New World Paperbacks, International Publishers, New York, 1972.
- Fernea, E. & Bezirgan, B.Q., **Middle Eastern Muslim Women Speak** Texas University Press, Austin, 1977.
- Field, H., **Contributions to the Anthropology of Iran**, Field Museum of Natural History, Chicago, 1939. (Kraus Reprint, New York, 1968).
- Fischer, M., «On Changing the Concept and Position of Persian Women» see Beck L. & Keddie, N. edition.
- Friedl, Erica, «Women in Contemporary Persian Folktales», see Beck, L. & Keddie, N. edition.
- Friedl, Ernestine, «The Position of Women: Appearance and Reality» in **Anthropological Quarterly**, Vol 40, No. 3, 1967.
- Garthwaite, G.R., «The Bakhtiyari Khans, the Government of Iran and the British 1846-1915» in **International Journal of Middle Eastern Studies**, 3, 1972.
- Gaube, **Die Sudpersische Provinz Arragan/Kuhgiluyeh von der Arabischen Eroberung bis zur Safavidenzeit**, Verlag der Österreichischen Akademie, Wissenschaften, Wien, 1973.
- Gough, K., «The Origin of the Family» in Reiter, R.R. edition.
- Gulick, J. & M., «The Domestic Social Environment of Women and Girls in Isfahan» in Beck, L. & Keddie, N. edition.
- Hillmann, M.C., «Furugh Farrukhzad, Modern Iranian Poet» in Fernea E.W. & Bezirgan, B.Q. edition.
- Javânsîr (Djavanshir), K., **Atlas of Woody Plants of Iran**, The National Society for the Conservation of Natural Resources and Human Environment, Tehran, 1976.
- Keddie, N., «Problems in the Study of the Middle Eastern Women» in **International Journal of Middle East Studies**, 10, 1979.

- Keddie, N. «Stratification, Social Control and Capitalism in Iranian Villages: Before and After Land Reform» in Antoun R. & Harik, I. **Rural Politics and Social Change in the Middle East**, Indiana University Press, 1972.
- Keesing, R.M., **Kin Group and Social Structure**, Holt, Rinehart and Winston, New York, 1975, (first edition 1935).
- Lambton, A.K.S., **Landlord and Peasant in Persia**, Oxford University Press, England, 1953.
- Lamphere, L., «Strategies, Cooperation, and Conflict Among Women in Domestic Groups» see Rosaldo, M.Z. & Lamphere, L. edition.
- Landolt-Tüller, A. & H. «Qalamkar-Druck in Isfahan» from **Verhandlungen der Naturforschenden Gesellschaft in Basel** Band 87/88, 1976, 77.
- Leacock, E., «Introduction» to Engels, F., **The Origin of the Family, Private Property and the State**.
- Minorsky, «Shulistan», in **Encyclopédie de l'Islam**, Vol IV, 1934.
- Momeni, J.A., **Population of Iran, A Selection of Readings**, editor, East-West Population Institute, Honolulu, Pahlavi Population Center, Pahlavi University, Shiraz, 1977.
- Oberling, P. **The Qashqa'i Nomads of Fârs**, Mouton, Netherlands, 1974
- Olmstead, A.T., **History of the Persian Empire**, University of Chicago Press, 1970 (first edition 1948).
- Oranskif, I.M., **Les Langues Iraniennes**, Traduit par Blau, J. Librairie C. Klincksieck, Paris, 1977.
- Ortner, S.B., «Is Female to Male as Nature is to Culture?» see Rosaldo, M.Z. & Lamphere, L. edition.
- «Population and Labor Force» research done by the American University Special Operations Research Office, Foreign Areas Studies Division, see Momeni edition.
- The Principles of the International Phonetic Association**, 1942, (Reprint University College, London 1972).
- Raphael, D., editor, **Being Female, Reproduction, Power and Change**, Mouton & Co. The Hague, 1975.
- Reiter, R.R., «Modernization in the south of France: The Village and Beyond» in **Anthropological Quarterly**, 43:35, 1972.
- Reiter, R.R., editor, **Toward an Anthropology of Women**,

- «Introduction» by the editor, Monthly Review Press, New York, 1975.
- Richards, H. «Land Reform and Agribusiness in Iran», **MERIP Reports**, No. 43, Washington D.C.
- Rosaldo, M.Z. & Lamphere, L., editors, **Woman, Culture & Society** Stanford University Press, Palo Alto, 1974.
- Sahlins, M.D., **Tribesmen**, Ch. V, Prentice and Hall, Englewood Cliffs, N.J., 1968.
- Samarin, W.J., **Field Linguistics, A Guide to Linguistic Fieldwork** Holt, Rinehart & Winston, N.Y., 1967.
- Schaar, S. «Orientalism at the Service of Fascism» in the journal **Race & Class**, London, Summer 1979.
- Stauffer, T.R., «The Economics of Nomadism in Iran» in the **Middle East Journal**, Vol 19, No. 3, 1965.
- Schwarz, Paul, **Iran Im Mittleland Nach den Arabischen Geographen** Georg Olms Verlag Hildesheim, N.Y., 1969.
- Stein, Sir Aurel, **Old Routes of Western Iran**, MacMillan & Co, London, 1940.
- Strange, Guyle, **The Lands of the Eastern Caliphate**, Frank Cass Co, Ltd, London, 1966.
- Sweet, L., «In Reality: Some Middle Eastern Women» In Mathiassen, C.J. **Many Sisters: Women in Cross-Cultural Perspective**, Free Press, New York, 1974.
- Thebergé, René, «Iran: Ten Years After the 'White Revolution'» **MERIP Reports**, Washington D.C.
- Tinker, Irene, «The Adverse Impact of Development on Women» in Tinker, I., Bransen, M.B. & Buvinic, M., editors, **Women and World Development**, Praeger Publishers, New York, 1976.
- Vieille, P. «Iranian Women in Family Alliance and Sexual Politics» in Beck, L. & Keddie, N. edition.
- Wulff, H.E., **The Traditional Crafts of Persia**, MIT Press, Mass. 1966.

برخی از انتشارات توس

مغزن الاسرار

به تصحیح بهروز ثروتیان

طبقات الصوفیه

تقریرات خواجه عبدالله انصاری
به تصحیح محمد سرور مولایی

لیلی و مجنون

به تصحیح بهروز ثروتیان

سفرنامه فریزر

ترجمه منوچهر امیری

پژوهشی در اساطیر ایران
مهرداد بهار

فاشیسم

ارنست کونل
ترجمه منوچهر فکری ارشاد

ادبیات نمایشی در ایران ج ۱ و ۲

جمشید ملک‌پور

گیلان و آذربایجان شرقی

مارسل بازن، کریستیان برمبرژه
ترجمه مظفر امین فرشچیان

چشم‌اندازهای اسطوری
میرچا الیاده
ترجمه جلال ستاری

مبانی علم سیاست

عبد الحمید ابوالحمد

تاریخ ادبیات زبان عربی
حنالفاخوری

ترجمه استاد عبدالحمد آیتی
(کتاب برگزیده سال ۱۳۶۳)

تاریخ قم

به تصحیح سید جلال‌الدین تهرانی

تاریخ بخارا

به تصحیح استاد مدرس رضوی

رتبه الحیات و رساله الطیور

به تصحیح محمد امین ریاحی

جامی

علی اصغر حکمت

انسان‌دوستی در اسلام

مارسل بوازار

مترجمان: غلامحسین یوسفی - محمد

حسن مهدوی اردبیلی

تاریخ اسماعیلیان

برنارد لوئیس

هنر اسلامی

ارنست کونل

ترجمه هوشنگ طاهری

مجموعه آثار یغمای جندقی

چ دوم

بکوشش سیدعلی آل داود

سفرنامه کروسینسکی

ترجمه عبدالرزاق دنبلی

به کوشش مریم میراحمدی

قلندرنامه خطیب فارسی

به تصحیح حمید زرین کوب

انسان‌شناسی زیستی

عسکری خانقاه و کمالی

محاكمه خلیج فارس نویسان

سید احمد مدنی

خاطرات

سیمون دوبوار

ترجمه قاسم صنموی

نامه به سرآمدان جهان سوم

احمد بابا میسکه

نزاع بر سر قدرت فرهنگ در غرب

جلال ستاری

زبان رمزی افسانه‌ها

م. دولاشو

ترجمه جلال ستاری

توتمیسم

لوی استروس

ترجمه مسعود راد

کتابهای جدید انتشارات توس

- | | |
|--|---|
| شناخت زعفران ایران
حسین ایریشمی | تحقیقی درباره سعدی
هانری ماسه |
| جستارهایی از تاریخ اجتماعی مردم
ایران
ویلم فلور
ترجمه ابوالقاسم سری | مترجمان: غلامحسین یوسفی، محمد
حسن اردبیلی |
| برافتادن صفویان، برآمدن محمود
افغان
ویلم فلور
ترجمه ابوالقاسم سری | مبانی علم سیاست
عبدالحمید ابوالحمد |
| حالات عشق مجنون
جلال ستاری
برگزیده اخلاق ناصری
سید علوی مقدم | خسروشیرین
ج دوم از خمسه نظامی
به تصحیح بهروز ثروتیان |
| برگزیده مرصداالعباد
محمد امین ریاحی | میرزا تقی خان امیرکبیر
بادوبخش افزوده
اقبال آشتیانی
بکوشش ایرج افشار |
| وزن شعر فارسی
استاد خانلری | طراحی باقلم و مرکب
غلامحسین نامی |
| زبان‌شناسی و زبان فارسی
استاد خانلری | کتاب توس
مجموعه مقالات |
| | روانکاو آتش
گاستون باشلار
ترجمه جلال ستاری |

انتشارات توس منتشر می‌کند

هفتادسختن

مجموعه مقالات استاد پرویز ناتل
خانلری ج اول

مجموعه آثار یغمای جندقی ج اول

با تجدید نظر و افزوده
به کوشش سید علی آل داود

دیوان ملک الشعراء بهار
بکوشش مهرداد بهار

بندهش

مهرداد بهار

فرهنگ ادبیات فارسی

دکتر زهرا خانلری

بایزید بسطامی

اقبال یغمایی

حکومت اشرف افغان

ویلیم فلور

ترجمه ابوالقاسم سری

مکتب حافظ

منوچهر مرتضوی

حافظ

به تصحیح هوشنگ ابتهاج (ه. الف.
سایه)

جستارهایی از تاریخ اجتماعی مردم

ایران در عصر قاجار ج دوم

ویلیم فلور

ترجمه ابوالقاسم سری

حکومت نادرشاه

ویلیم فلور

ترجمه ابوالقاسم سری

شرفنامه

نظامی گنجیه‌ای

به تصحیح بهروز ثروتیان

مسائل کشورهای عربی خاورمیانه

ترجمه سید محمد حسین روحانی

رمز و مثل در روانکاوی

ترجمه و تألیف جلال ستاری

زبان رمزی قصه‌های پریوار

م. دولاشو

ترجمه جلال ستاری

ریختشناسی قصه‌ها

ویلادمیرپاپ

ترجمه فریدون بدره‌ای

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

